

در پی آن به حضور شاه شرفیاب شدم تا درباره گفتگوهایم با سفیر آمریکا گزارش دهم. شاه هم مانند من از عزیمت او متأسف است. گفت، "به او بگوئید که به نظر می‌رسد رسانه‌های گروهی آمریکا هیچ توجهی به این ندارند که عراق و ونزوئلا خواهان افزایش حتی بیش از ۲۵ درصد بهای نفت هستند. آنها فقط به من و زکی یمانی پيله می‌کنند. آنها مصمم‌اند به این که از من دزد سرگردنه‌ای بسازند، حامی افزایش بها، در حالی که از یمانی تصویر یک "پسر خوب" ساخته شده‌است. هیچ چیز نمی‌تواند این قدر از واقعیت دور باشد..."

دوشنبه، ۳ آبان

شرفیابی. به شاه یادآوری کردم که در چند روز آینده برنامه بسیار سنگینی در پیش دارد... چون سالروز تولدش است، همه می‌خواهند با ترتیب دادن ضیافت‌های ویژه خود شیرینی کنند. اما او نباید ابدأ خود را متعهد به پذیرفتن این همه دعوت بنماید. در پاسخ گفت چند تا میهمانی که او را خسته نمی‌کند، اما من گفتم که در مورد من این طور نیست. من به کلی از پا درآمده‌ام، و تمام بدنم پوشیده شده‌است از زخم و کورک.^۱

...با این حال و روز، تقاضا کردم در ضیافت امشب شرکت نکنم. شاه تقاضایم را پذیرفت.

...گزارش دادم که ثریا ملکه سابق وضع مالی وخیمی دارد و تقاضای مستمری ماهانه‌ای بالغ بر ۶۰۰۰ - ۷۰۰۰ دلار را کرده‌است. شاه گفت، "با آن همه پولش چه کرده‌است؟ همین چندی پیش بود که ۱/۵ میلیون دلار برای او فرستادید. آن پدر عوضی اش مفت خور غربی است. هر چه دارد از او

۱. علائم بیماری Herpes که نهایتاً سبب مرگش شد.

می‌گیرد و فرصتهای او را برای خوشگذرانی نابود می‌کند. به او هشدار دهید که این وضعیت نمی‌تواند برای ابد ادامه داشته‌باشد."

تمام بعدازظهر و شب را در خانه کار کردم. کورکها عذابم می‌دهند و آلت تناسلی‌ام به چند برابر اندازه معمول متورم شده‌است.

سه‌شنبه، ۴ آبان

مراسم سلام به مناسبت تولد شاه. حالش بسیار خوب، و به وضوح بسیار سر حال بود... سفیر آمریکا در میان هیئت دیپلماتیک بود، و شاه بعداً از من پرسید که آیا هیچ اشاره‌ای به مصاحبه با مایک والاس کرده‌است؟ در پاسخ گفتم مطلقاً هیچ اشاره‌ای نکرده‌بود. شاه گفت، "خیلی عجیب است. چون من در انتقاد از آمریکا خیلی تند رفتم." اشاره کردم که او و سفیر احتمالاً درباره چنین اموری هم عقیده‌اند. چون هیچ یک در واقع مجذوب رفتار اخیر واشینگتن نبودند. شاه گفت، "کاملاً درست است. نزدیک به نه سال است که مردک بیچاره نزدیک به رأس هرم قدرت بوده، آن وقت آنها صداقت او را با دور انداختنش مثل یک رخت چرک کثیف پاداش می‌دهند."

به رغم درد پایین تنه، توانستم تمام مدت پنج ساعت را بدون بروز دادن علائم ناراحتی سرپا بایستم... پزشکان امشب هم مرا معاینه کردند اما آنها هم درست مثل خودم نمی‌دانند چه دردم هست.

پنجشنبه، ۶ آبان

شرفیابی... گزارش دادم که والا حضرت اشرف دیشب به من تلفن کرد

که گله کند پاسخ اخیر من هیچ ربطی به تقاضایی که او از شاه کرده بود نداشت. شاه زد زیر خنده گفت، "او می خواهد شما را گیج کند. همه اش هم به خاطر این است که شما تظاهر به ندیدن نامه او به من کرده اید."

دیشب ضمناً با پروفیسور صفویان در پاریس صحبت کردم. از آخرین آزمایش خون شاه به نظر بسیار راضی می رسید با وجود این توصیه می کند که مقدار داروی مصرفی کاهش نیابد. شاه گفت، "پس تکلیف این کهیر لعنتی چه می شود؟... در پاسخ گفتم که ظاهراً پزشکان آن را خیلی مهم نمی دانند، همان طور که ندیده می گیرند که بیماری هرپس دارد مرا از درد می کشد. این را نتوانسته ام در چند روز گذشته به اعلیحضرت بگویم از ترس اینکه مبادا ایشان را ناراحت کنم. پرسید منظورم چه بود، اما باز هم از توضیح خودداری کردم. گفت، "لابد پائین تنه است." پاسخ دادم که کاملاً درست حدس زده اند، و این که حتی راه رفتن برای من عذاب آور شده است. در اینجا خنده ای کرد، و گفت، باید مداوا شوم. به او گفتم که یکی از پزشکان را که در سوئیس دیده بودم واکسن ویژه ای را توصیه کرده اما هشدار داده بود که ممکن است معالجه ام حدود سه سال طول بکشد. شاه اظهار داشت، "خارق العاده است. می دانید، برای التیام کهیر من هم مسکن تجویز کرده اند که ناراحتی زیادی برایم بوجود آورده است..."

شنبه، ۸ - جمعه ۲۱ آبان

روز شنبه وضعم به حدی وخیم شد که مجبور شدم صبح بعد به پاریس بروم. پنج روز در بیمارستان بستری بودم و حالم خیلی بهتر است. هنوز خیلی

احساس ضعف می کنم و هرپس هم هنوز ناراحت کننده است اما حداقل، تورمش کاهش یافته بنابراین توانسته ام در هتلی اقامت کنم. از یک دخترک خوشگل آلمانی دعوت کردم که نزد من بماند. مدتی است که یکدیگر را می شناسیم، و اگر هیچ کار دیگر هم نتوانم بکنم حداقل می توانم با او تخته نرد بازی کنم... همسرم در تهران است و از نوه هایمان مراقبت می کند تا دخترانم بتوانند اینجا به من ملحق شوند. دلم برایش تنگ شده.

پیری هم بد دردی است. چاره ای جز باز نشسته شدن ندارم. باید استراحت کنم، اما چطور می توانم شاهنشاه محبوبم را ترک کنم؟ در مخمصه عجیبی گرفتار شده ام. آن قدر به خودم مغرور نیستم که فکر کنم جایگزین ناپذیرم، اما در ضمن نمی دانم این خبر را با چه زبانی به او بدهم... حتی در دست نگهداشتن قلم هم خسته ام می کند...

کارتر با اختلاف ناچیزی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیروز شده، مصاحبه ای را که با مجله پلای بوی انجام داده بود خواندم. او هم ظاهراً عوام فریبی بیش نیست...

چهارشنبه، ۲۶ آبان

به تهران مراجعت کردم. پرواز خیلی خسته ام نکرد...

پنجشنبه، ۲۷ آبان

به من گفته شده بود که شاه تعطیلات آخر هفته را در جزیره کیش به سر می برد و بنابراین دیشب خیلی متعجب شدم که دیدم ملتزمینش برای استقبال از من به فرودگاه آمده اند. ظاهراً به کیش رفته بود اما سگی او را چنان گاز

گرفته بود که مجبور بود برای بخیه زدن به تهران بیاید.

شاه مرا در اتاق خوابش به حضور پذیرفت، در حالیکه روی مسبلی نشسته و پایش را روی میز پایه کوتاهی گذاشته بود. ظاهراً درد داشت، که مرا ناراحت کرد. امور مختلفی را گزارش دادم، و بعد، به رغم مراقمی که به من نشان می داد، اجازه خواستم به منزل بازگردم. این درخواست را رد کرد و اصرار کرد که بمانم و ساعتی را به گپ زدن با او پردازم...

شنبه، ۲۹ آبان

شرفیابی. والا حضرت غلامرضا اجازه خواسته به دعوت یک کارخانه تراکتورسازی به آلمان مسافرت کند. شاه مطلقاً اجازه نداد. گفت، "خانواده من نمی فهمند که با این هوی و هوسهایشان چه دردسرهایی درست می کنند." در طول غیبتم نامه هایی در ارتباط با بهای نفت با آمریکاییها رد و بدل شده بود...

[پرزیدنت فورد در نامه مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۷۶ نوشته بود:]

اعلیحضرتا،

تصمیم شما مبنی بر اینکه در اجلاس اوپک در بالی در ماه مه بر افزایش بهای نفت پافشاری نکنید عملی سیاستمدارانه بود که در تعیین نتیجه آن اجلاس حائز اهمیت می باشد. احتراز از افزایش بهای نفت از چنان اهمیتی در حفظ بهبود اقتصاد جهان که اینک در شرف آن هستیم برخوردار است که با نوشتن این نامه خواهان رهبری سازنده مداوم شما به منظور ممانعت از چنین افزایشی می باشم...

نگرانی عمیق من از این جهت است که روندهای مساعد در راستای بهبود اقتصادی بوسیله اثرات منفی تورم و عدم موازنه پرداختهای حاصله از افزایش جدید بهای نفت برعکس شود. تعدادی از کشورهای صنعتی مهم که مشکلات اقتصادی و خطر بی ثباتی سیاسی مرتبط با آن را تجربه می کنند، در صورتی که سال آینده با افزایش جدید بهای نفت روبه رو شوند با مشکلات اقتصادی باز هم جدی تری مواجه خواهند شد... بنابراین ماهیت آسیب پذیر و نامساوی بهبود اقتصادی جهان مستلزم اینست که ملتهای مسؤل از اقداماتی که آنها به مخاطره می اندازند احتراز کنند.

کیسینجر وزیر خارجه در مذاکراتش با شما در ماه اوت گذشته، از نگرانی شما در مورد نیاز به حفظ همکاریهای نزدیک بین دو کشورمان، به رغم مخالفت در کنگره و سایر محافل، مطلع شد. همانطور که وزیر خارجه به عرض شما رساند، این دولت مصمم به ادامه همکاری با کشور شما در ارتباط با گسترش تشکیلات نظامی و دستیابی به اهداف توسعه اقتصادی تان می باشد... اطمینان دارم که شما کاملاً در جریان مقاومت موفقیت آمیز دولت در برابر کوششهای کنگره در ممانعت از فروش هواپیمای اف - ۱۶ و سایر تجهیزات نظامی به ایران قرار گرفته اید. لیکن، درگیری با بعضی از بخشهای افکار عمومی آمریکا درباره این موضوع به هیچ وجه حل نشده است، و ترس من از این است که سال آینده فشار بیشتر و

بزرگتری وارد خواهد آمد. با همکاری مشترک، ما می توانیم بر این فشارها فائق آئیم و روابط نزدیک بین دو کشورمان را تحکیم بخشیم. لیکن، حمایت ایران از تصمیم اوپک به افزایش بهای نفت در این زمان، بهانه را به دست آن کسانی خواهد داد که روابط ما را مورد حمله قرار داده اند...
با توجه به این وضعیت تصور می کنم نتیجه اجلاس دسامبر اوپک عواقب گسترده اقتصادی و سیاسی در برداشته باشد... بنابراین از اعلیحضرت تقاضا می کنم هنگام تصمیم گیری در این باره این نگرانیها را مورد توجه جدی و مثبت خود قرار دهند.

[شاه در پاسخ مورخ اول نوامبر ۱۹۷۶ خود نوشت:]

...همانطور که استحضار دارید، ایران در اجلاس سازمان در ماه مه روی افزایش بهای نفت اصرار نورزید، آنهم به رغم اینکه بسیاری از اعضاء سازمان ثابت کرده بودند که کشورهای صادرکننده نفت مقدار زیادی از قوه خرید خود را از دست داده اند... در حالی امید ما این بود که وضعیت اقتصادی دنیا بهبود یابد، و ضمناً، کنفرانس پاریس بین شمال و جنوب منجر به برخی رویدادهای اساسی به نفع همگان بشود...

آقای رئیس جمهور، در ارتباط با اشاره شما به پیشرفت دستیابی کشورهای صنعتی در کنترل تورم، باید تذکر دهم که ممکن است این امر در مورد ایالات متحد آمریکا، جمهوری فدرال آلمان و ژاپن صدق کند. از سوی دیگر ما

می دانیم که اقتصاد کشورهای توسعه یافته جهان بیمار و در وضعیت وخیمی است. ما ضمناً از انگلیس، فرانسه و ایتالیا هم کالا می خریم و می بینیم که تورم آنها به شدت بالا می رود، گهگاه حتی به میزان بیش از ۲۰ درصد. من می دانم که وضعیت موازنه پرداختهای آنها همچنان وخیم است، اما یقیناً این امر خودکشی ما را به خاطر پرداختن بهای شکست یا عدم توانایی آنها به سرو سامان دادن اوضاعشان توجیه نمی کند؛ تنها راه موفقیت آنها انجام تطبیقهای لازم در اقتصادشان از طریق اقدامات داخلی می باشد...

جناب آقای رئیس جمهور، بدون شک شما به علاقه قلبی من در حفظ روابط نزدیک بین دو کشورمان واقفید. لیکن، چنانچه در کنگره و سایر محافل مخالفتهایی علیه دیدن ایرانی مرفه و از لحاظ نظامی قوی وجود داشته باشد، منابع دیگری هم هستند که ما می توانیم به آنها رویا وریم، زیرا که زندگی ما در دست آنها نیست. چنانچه این محافل غیر مسؤولند، دیگر جای امیدواری نیست، اما چنانچه آنها مسؤول باشند، یقیناً بعدها از نحوه برخوردشان با کشور من تأسف خواهند. خورد هیچ چیز ما را بیش از این لحن تهدیدآمیز برخی محافل و طرز رفتار پدر سالارانه آنها، به واکنش تحریک نمی کند.

جناب آقای رئیس جمهور، چنانکه شما هم بدون شک موافقید، ایران همیشه پیرو سیاست خویشتن داری و میانه روی

بوده، لیکن وضع غیر قابل تصور اقتصادی بعضی از کشورهای غربی طوری است که چنانچه ما به تهی کردن این ثروت فناپذیر و گرانقدرمان پردازیم فقط به خاطر این که اجازه دهیم این کشورها به سیاست بازیها و عدم قاطعیت در تصمیم گیری ادامه دهند، تاریخ ما را نخواهد بخشید. با وجود این، آقای رئیس جمهور، می توانید مطمئن باشید که ایران در شورای کشورهای اوپک روش بسیار معتدلانه‌ای اتخاذ کرده است...

خبر مهم دیگر این که، شاه طی صدور فرمانی رئیس دفتر مخصوصش را مأمور کرده تا عملکرد دولت را بررسی کند. اگر من به جای هویدا بودم بدون لحظه‌ای تأمل استعفا می دادم.

یکشنبه، ۳۰ آبان

شرفیابی... حین گفتگو درباره اشخاص مختلف، از جمله دبیر کل حزب رستاخیز و معاونش، شاه اظهار داشت که ظاهراً آنها زیاده از حد طرفدار آمریکا هستند.^۱ در پاسخ گفتم من شواهدی حاکی از این در دست ندارم. شاه ادامه داد، "راستی چرا هویدا این قدر با شخصیت‌های قوی خصومت دارد. فقط حمایت من موجب شده که کسانی چون منصور روحانی و هوشنگ انصاری، مقام خود را در دولت حفظ کنند. اگر هویدا توانسته بود، از مدتها پیش آنها را از کار برکنار کرده بود." پاسخ دادم که نخست وزیر آدمی

۱. دبیر کل جدید جمشید آموزگار بود و معاونش، داریوش همایون، روزنامه‌نگاری معروف که چند ماه بعد در کابینه آموزگار وزیر اطلاعات شد.

ضعیف‌النفس و قلدر مآب است. از آن گذشته، چنانکه هر دوی ما می دانیم، خواجه هم هست. با این وجود خواجه‌ای است که استاد دسیسه‌بازی است. شاه در پاسخ گفت، "احتمالاً حق با شماست." ابدأ مطمئن نیستم منظورش از طرح این مسئله چه بود، یا اینکه چرا اصلاً این موضوع را مطرح کرده بود... شاه به قدری پنهان کار است که هیچکس نمی تواند استدلال او را حلاجی کند. آیا در فکر تغییری در دولت است؟!...

دوشنبه، اول آذر

...یانکلویچ را همراه با معاون اطلاعاتی و مطبوعاتی وزارت خارجه اسرائیل ملاقات کردم. آنها به اتفاق گزارش مفصلی در ارتباط با تصویر ایران در رسانه‌های گروهی تهیه کرده‌اند. خیلی جالب و در عین حال هشدار دهنده است که ما چقدر اطلاعات کمی درباره این وضع داشتیم. خوشحالم که این من هستم که مسؤولیت گزارش حقایق واقعی به شاه را باید به عهده داشته باشم.

پنجشنبه، ۴ آذر

شرفیابی. در میان کارهای دیگر، گزارش دادم که والا حضرت شهنواز

۱. شاه عادت نداشت درباره برنامه‌های آینده‌اش با کسی صحبت کند. اما در این مورد، برخلاف همیشه، اشارات کلی درباره تغییرات احتمالی در دولت کرد، که موجب تعجب علم شد. در واقع شاه از همان وقت در فکر برکناری هویدا و انتصاب او به مقام وزارت دربار بجای علم بیمار بود. شاه سعی داشت دوست وفادارش را برای بازنشستگی آماده کند که علت آن هم صرفاً بیماری او بود.

انتظار دارد در طول سفرش به قاهره با معاون ریاست جمهوری مصر ناهار صرف کند، اما در لحظه آخر سادات خودش به او تلفن کرده و از او و معاون ریاست جمهوری دعوت کرده که میهمان او باشند...

به عرض رساندم که وقتی دیروز با شهبانو هنگام عزیمتشان به مصر خداحافظی می‌کردم، دیدم که طبق معمول دور و برش را همان اشخاص سبکسر لاابالی گرفته‌اند. می‌شود انتظار داشت که سرو کله آنها در کیش، نوشهر، بیرجند، حتی در عمان پیدا شود، اما واقعاً قاهره داستان دیگری است. اعلیحضرتین از روابط خاصی با مصر برخوردارند که این آدمها می‌توانند به راحتی آن را به مخاطره بیندازند... شاه در پاسخ گفت، "آخر من چکار کنم؟ شهبانو قلباً به آنها علاقه دارد. حتی مادرش هم چندین بار به او تذکر داده، اما با چنان لحنی به او پاسخ داد که فضولی نکند که دیگر جرأت ندارد موضوع را مطرح کند." ... سپس شاه گفت، "راستی، فکر نکنم بیانات اخیر پرزیدنت تیتو را شنیده باشید؟ اعلام کرده که یوگسلاوی به تجهیزات نظامی قوی نیاز دارد و دیگر نمی‌تواند به وعده‌های خارجیها متکی باشد." اظهار کردم که ظاهراً این مطلب با چیزهایی که شاه درباره ایران می‌گوید هماهنگی دارد. گفت، "دقیقاً. ما باید مردم ایران را برای این موضوع آماده کنیم. وصیت نامه سیاسی من چیزی غیر از این نیست؛ علاوه بر آن تأکید دارد که ارتش تنها بنیاد آینده این کشور است. این وصیت نامه باید علنی شود." عرض کردم بهتر است تا تولد بیست سالگی ولیعهد صبر کنیم.

شاه در ادامه سخنانش گفت، "چند روز پیش سفیر آمریکا از من پرسید چرا آموزگار به سمت دبیر کل حزب انتخاب شده‌است؟ توضیح دادم که آموزگار مدیر درجه یکی است؛ فراماسون نیست، و من می‌توانم به او اعتماد

کنم. البته هیچکس بدون عیب و نقص نیست. آموزگار هم اتفاقاً بسیار حسود است. به موفقیت سایرین حسادت می‌ورزد و بیش از حد به برادران و خانواده‌اش بذل و بخشش می‌کند. اما خوب، همانطور که گفتم هیچکس بی عیب و نقص نیست." ...

بعداً، باز هم، به این فکر افتادم که چرا شاه باید این مطالب را با من مطرح کرده باشد. البته که همیشه مراحم خاصش شامل حال من بوده و بارها درباره همین مسائل گفتگو کرده‌ایم. اما در چند روز گذشته به ویژه مایل بوده درباره دولت، دبیر کلی حزب و غیره صحبت کند... آیا سعی دارد چیزی به من بگوید؟ باید اذعان کنم که گیج شده‌ام.

... امروز بعد از ظهر با یانکلوویچ ملاقات کردم... پیش از آن دو ساعت و نیم به حضور شاه شرفیاب بوده، و به من گفت که شاه از گزارش او درباره تصویری که از ما در خارج ارائه میشود، دلخور شده... انتظار من هم بیش از این نبود. او به این قصد که کمی از سنگینی جو بر ضد ما بکاهد به شاه گفته بود که برخلاف روش معمول روم باستان دیگر سر از تن کسی که خبر بد می‌آورد، جدا نمی‌شود. ظاهراً شاه خیلی هم از این حرف خوشش نیامده بود...

جمعه، ۵ آذر

... امروز بعد از ظهر یک ساعت و نیم با جوزف کرافت، روزنامه‌نگار آمریکایی و دوست خوب ایران صحبت کردم. به من گفت که دولت کارتر یقیناً علیه ما برخورد خواهد خواست، چون سیاستهایمان با یکدیگر ناسازگارند. کارتر در طول مبارزات انتخاباتی اش اعلام کرد بود که تراکم بیشتر تجهیزات نظامی در خاورمیانه دیگر مطلوب نیست؛ او تقصیر افزایش بهای نفت را به گردن

ایران انداخته، و به سوابق ما درباره حقوق بشر حمله کرده... از کرافت پرسیدم برای حل این مسئله چه باید بکنیم، به عقیده او، شاه باید در اسرع وقت به دیدن کارتر در کاخ سفید برود. علاوه بر آن باید سفیرمان را در واشینگتن از کار برکنار کنیم؛ او به وضوح از حامیان حکومت پیشین است و سفارتخانه را تقریباً به صورت یک باشگاه پلی بوی در آورده است.

از این که کارتر باید تحت تأثیر تبلیغات دشمنان ما قرار گیرد ابراز تعجب کردم. زندانیان سیاسی ما کمونیست هستند، و در این کشور فعالیت‌های کمونیستی غیرقانونی است. این حرف که ما آزادی‌های سیاسی را سلب کرده‌ایم تکرار طوطی وار شعارهای دشمنان ماست... و اما در مورد خرید تسلیحات، تصور من این است که کارتر آنقدر هوشمندی داشته باشد که قضاوت شتابزده نکند. ما داریم آنقدر پول صرف خرید تجهیزات نظامی آمریکا می‌کنیم که هیچ دولت آمریکایی، چه رسد به سازندگان اسلحه، نمی‌تواند آن را از ما دریغ کند... اضافه کردم که ولو اینکه کارتر آنقدر احمق باشد که خیال رویارویی داشته باشد، ما هم فاقد وسایل تلافی نیستیم. آمریکا که انحصار تولید اسلحه را ندارد، و ما همیشه می‌توانیم به فرانسه یا آلمان روی آوریم، یا اینکه گازمان را با جنگ افزارهای روسی مبادله کنیم...

دلیلی ندیدم که اشاره کنم شاه چقدر از پشتیبانی ملتش برخوردار است. وضعیت داخلی باثبات است. کارگران و کشاورزان راضی هستند و طبقه متوسط روز به روز ثروتمندتر می‌شود. در برابر همه اینها، چه اهمیتی دارد که چند نفر به اصطلاح روشنفکر عقایدی مخالف عقاید ما ابراز کنند. در هر صورت این ناراضیان لعنتی می‌خواهند چه کار کنند؟ آموزش و خدمات بهداشتی که همین حالا هم رایگان است. مردم تا حدود زیادی حاکم بر

سرنوشت خود هستند. گفتم، "آقای کرافت، شما دوست ایران هستید. اما اگر به اینجا فرستاده شده‌اید که برای ما قلدری کنید، باید رک و راست به شما بگویم که ما هیچ اهمیتی به عقاید دیگران نمی‌دهیم. می‌تواند خاطر تان جمع باشد که شاه کوچکترین قصدی ندارد که چه حالا و چه در آینده از آمریکا دیدن کند."

کرافت اظهار داشت که، با اینکه او قبلاً نخست‌وزیر و بیشتر اعضاء کابینه را ملاقات کرده، هیچکس به تندی من با او صحبت نکرده است. در پاسخ گفتم که من کاری بیش از این نکرده‌ام که عقیده واقعی ام را به کسی که فکر می‌کردم دوست ایران است ابراز کنم. دیگر به خودش مربوط است که حرفهای مرا چطور تفسیر کند. گفت، "البته، اما عقایدی که شما ابراز می‌دارید در واقع عقاید شاه است." در پاسخ گفتم که چون خودش به حضور شاه شرفیاب شده در موقعیتی است که بتواند قضاوت کند نظریات من چقدر نزدیک نظریات شاهنشاهم است. اما به او گفتم که از قبل کسی مرا برای این مصاحبه آماده نکرده بود و در هر صورت شاه برای همه این جریانها اهمیت چندانی قائل نیست. کرافت خیلی از این موضوع تعجب کرد، و اظهار داشت که چیزهایی که من درباره دیدار شاه از آمریکا گفته بودم کم و بیش کلمه به کلمه حرفهای خود شاه به او بود.

شنبه، ۶ آذر

شرفیابی... گفتگویم با کرافت را گزارش دادم. شاه از نحوه رویارویی من با او ابراز رضایت کرد. گفت: "آنها چطور می‌توانند آبروی کشور مرا نادیده بگیرند؟ چطور می‌توانند معاملاتی به ارزش ۴ میلیون دلار در سال را

دور بیندازند؛ که در طول دهه آینده فراتر از ۵۰ میلیارد دلار خواهد رفت؟ دلم می‌خواست که نخست‌وزیر و اعضای کابینه هم مثل شما حرف زده بودند." در ادامه گفت که در حال حاضر در وسط مذاکره با وزیر تجارت خارجی شوروی برای خرید توپخانه دور برد روسی هستیم. "و می‌توانیم تانک و هواپیما از اروپای غربی بخریم. آنوقت خواهیم دید واکنش این آقایان آمریکایی چه خواهد بود."

برای ناهار با نماینده اسرائیل ملاقات کردم. به من گفت که یانکلوویچ به شدت نگران است که مبادا گزارشش شاه را ناراحت کرده باشد. مجدداً با کرافت ملاقات کردم. ادعا می‌کند که سفارت آمریکا در اینجا دولت ما را با این ادعا که کارتر چاره‌ای ندارد جز اینکه از سیاستهای قبلی آمریکا در قبال ایران پیروی کند، گمراه می‌کند. ظاهراً سناتورهایی که اخیراً اینجا بودند داستانهای سفیر آمریکا را درباره روابط نزدیک بین ایران و اسرائیل باور نکردند. از کرافت خواسته‌اند که در این باره تحقیق کند. او گفت: "و من مجبور بودم که به آنها بگویم همه چیز درست همان طوری است که سفیر به آنها گفته است. با وجود این خوب به شما نشان می‌دهد که سناتورهای ما چقدر به مأموران خودشان اعتماد دارند..."

یکشنبه، ۷ آذر

شرفیابی... نتایج بررسی گزارش یانکلوویچ درباره افکار عمومی آمریکا را که توسط متصدی امور تبلیغاتی مان تهیه شده بود تشریح کردم. شاه

تقریباً از خشم منفجر شد، و گفت: "این حرامزاده چطور جرأت کرده این قدر وقیح باشد؟ گزارش او براساس فرضیات کاملاً منفی است. به او چه مربوط که این کشور از آزادیهای سیاسی برخوردار است یا نه یا اینکه زندانیان سیاسی شکنجه می‌شوند. لازم نیست او نگران باشد که آیا ما به صلح در خاورمیانه کمک می‌کنیم یا نه." در پاسخ عرض کردم که مسئله صلح کاملاً به جا است، ولی نکات دیگر یانکلوویچ همگی مورد توجه عمیق در آمریکا است و بنابراین به گزارشی درباره افکار آمریکاییان مربوط می‌شود. باید به او و همکارانش اجازه داده شود که مشکل را تشخیص دهند تا بتوانند مداوایی تجویز کنند... شاه گفت، "خواهیم دید، اما به عقیده من او و همکارانش توسط شرکت‌های نفتی تحریک می‌شوند. آمده‌اند که ما را بترسانند." در پاسخ گفتم تا جایی که من می‌توانم بینم هیچ قرینه‌ای در تأیید این اتهام وجود ندارد. شاه عصبانی تر از همیشه گفت، "بسیار خوب، اگر آنقدر کور هستید که نمی‌توانید ببینید چه خبر است، فایده‌ای ندارد که من سعی کنم برایتان توضیح دهم." مجدداً سعی کردم توضیح دهم که این خود ما بودیم که از یانکلوویچ و مؤسسه‌اش خواستیم در مورد تصویر ما در غرب مطالعاتی بکنند، و به ما نشان دهند کجای کارمان غلط است و راه‌حلهایی پیشنهاد کنند... اما شاه ساکت ماند و من صلاح دیدم موضوع را عوض کنم. با وجود این دلخوری‌اش ادامه داشت و درباره مطالبی که باید گزارش می‌دادم به تندی اظهار نظرهای مختصری کرد...

صورت می‌گرفت. قسمت مطبوعاتی درباره از نزدیک با مشاوران روابط عمومی آمریکایی همکاری داشت و با روشها و نتیجه‌گیریهای آنها موافق بود.

۱. "بررسی دیدگاه مردم و رهبری آمریکا نسبت به ایران"، براساس مصاحبه‌هایی با شخصیت‌های مهم در محافل تجاری، سیاسی، و رسانه‌های گروهی آمریکا و غیره"

چهارشنبه، ۱۰ آذر

شرفیابی... به عرض رساندم که گزارش سازمان عفو بین الملل درباره ایران بسیار خصمانه است. شاه گفت، "همین طور است، اما پرویز راجی، سفیرمان در لندن، به انتقادات آنها خیلی خوب پاسخ داده." تذکر دادم که گزارش عفو بین الملل در سرتاسر دنیا انعکاس زیادی داشته، اما به اظهارات راجی فقط اشاره کوتاهی در بی بی سی شد. پاسخ داد. "درست می گوئید. فوراً به راجی تلگراف کنید. به او بگوئید اگر اظهاراتش منتشر نشود، آن وقت باید خودش با خرید جای آگهی در روزنامه‌ها دست به کار شود." ضمناً مجبور بودم گزارش دهم رادیوی آلمان غربی از ساواک انتقاد کرده است. این خبر اوقات شاه را باز هم تلخ تر کرد.

سه شنبه، ۲۳ آذر

شرفیابی... محتاطانه و با ترس و لرز بسیار آخرین گزارش یانکلوویچ را تقدیم کردم، که پیشنهاداتی برای ساختار داخلی برنامه اطلاعاتی مان ارائه می داد. شاه آن را به دقت و بدون علائم دلخوری خواند. بعد به من دستور داد که حتماً اجراء شود. او خوب می داند که یانکلوویچ می تواند در بهبود بخشیدن به تبلیغات خارجی ما مثمر ثمر باشد، به ویژه با توجه به نفوذی که در کارتر و جامعه یهودی آمریکا دارد...

پنجشنبه، ۲۵ آذر

شرفیابی. نسخه ای از فیلم مصاحبه شاه با برنامه پانورامای بی بی سی را

تقدیم کردم. یک ساعت تمام چهاردانگ حواش را جمع تماشای فیلم کرده بود. گفت، "برای اولین بار از حقه بازی دست برداشته اند. می شود آن را در تلویزیون خودمان پخش کرد." ...

جمعه، ۳ دی

بیشتر ده روز گذشته را بستری بودم. تنها نور امید تلفنهای گهگاه شاه برای احوالپرسی از من بود. توانستم گزارشهای مختلف را برایش بفرستم...

شنبه، ۴ دی

شرفیابی. شاه با لطف بسیار جویای سلامتی ام شد. بعد رفتیم سر موضوع "برنامه اطلاعاتی". شاه پرسید، "من کی به یانکلوویچ اجازه دادم که حوزه عملیاتی اش را به اروپای غربی بکشانند." به یادشان آوردم که خود من پیشنهاد کرده بودم. به تسندی گفتم، "هیچ وقت. هیچ وقت همه برنامه تبلیغاتی مان را به دست یهودیها نمی سپارم." ... برداشتم این است که، از وقتی هویدا از برنامه ما اطلاع پیدا کرده، منتهای سعی اش را کرده تا فکر شاه را نسبت به آن مسموم کند...

یکشنبه، ۵ دی

ضیافت ناهاری برای تودیع با سفیر آمریکا ترتیب دادم. چندتن از وزرا بودند اما نخست وزیر گرفتار بازدید بو تو بود و نتوانست شرکت کند. جو بسیار دوستانه ای بود. سفیر به گریه افتاد. اصلاً فکر نمی کردم این قدر احساساتی باشد...

سه‌شنبه، ۷ دی

شرفیابی. شاه خیلی سرحال شروع کرد اما گزارش من حالش را گرفت... اظهار کردم که دولت با پیشنهادات ناپخته و بی‌معنایش دارد مردم را بیش از حد تحمل تحت فشار می‌گذارد. به عنوان مثال، به دولت مربوط نیست که دستور دهد مغازه‌ها نه صبح باز کنند و هفت شب ببندند. چرا ما باید از رسوم اروپایی تقلید کنیم. در ایران زنان خانه‌دار صبح زود به خرید می‌روند، تا بتوانند برای همه اعضای خانواده ناهار تهیه کنند. اگر مغازه‌ها تا ساعت نه باز نکنند آن وقت زنان بیچاره فرصت انجام کارهایشان را ندارند. شاه گفت، "به من گفته‌اند که این اقدام برای کاهش ترافیک است، و از همین حالا هم تأثیرش معلوم شده است." در پاسخ گفتم فقط لازم است که انسان در خیابانها رانندگی کند تا ببیند مطلقاً هیچ بهبودی حاصل نشده. یکی از خویشانم برای رسیدن به منزل من از مرکز شهر سه ساعت در راه بود. مردم دیگر تحمل چنین وضعی را ندارند، و با وجود این دولت همه مسؤولیتها را بر دوش شاه می‌گذارد. گفتم، "اعلیحضرتا، چرا شما باید تقصیر را به گردن گیرید؟ شما نبودید که دستور دادید مغازه داران صبح از دو ساعت کسب و حداقل از یکساعت دیگر از کسبشان در شب محروم شوند. درست مثل این است که اعلیحضرت قربانی یک توطئه شده باشند."

گزارشی را درباره وضع زندانها توسط انجمن بین‌المللی حقوقدانان تقدیم کردم. خیلی مسخره است که والا حضرت اشرف نماینده آنها را به تهران دعوت کرده است، و آن وقت آنها گزارشی چنین خصمانه را تدوین کرده باشند. از خود والا حضرت بیش از چند سطر یاد نمی‌شود. شاه خلاصه

گزارشی را که ما تهیه کرده بودیم خواند. گفت، "این خواهر دوقلوی من در تمام عمرم خاری در چشم من بوده است. خودبین و طماع است. آخر چرا این آدمها را دعوت کرده، وقتی خوب می‌دانسته که آنها هم درست مثل مثل عفو بین‌الملل هستند؟" قصد داشتم که مطالب دیگری را نیز مطرح کنم، خاموشیهای بی‌وقفه برق، کثافت کاریهای اداری و تحمیلات غیر عادلانه بر مردم. اما صلاح دیدم که او را بیش از حد ناراحت نکنم...

پنجشنبه، ۹ دی

شرفیابی... نمودار سازمانی تهیه شده توسط یانکلوویچ را برای "قسمت اطلاعات بین‌المللی" تقدیم کردم؛ شاه رو ترش کرد و پرسید چرا کلمه بین‌المللی را در عنوان آن گنجانده‌ام، با اینکه قبلاً به من گفته بود که این قسمت باید انحصاراً به آمریکا بپردازد. توضیح دادم که، همانطور که خودشان هم بدون شک درک می‌کنند، امروزه غیر عملی است که اقدامات در آمریکا را از فعالیتهایمان در اروپای غربی جدا کنیم. گفت، "موافقم که این جداسازی مشکل است، اما من بی‌نهایت اکره دارم که اجازه دهم یهودیها تمام عملیات تبلیغاتی آن را قبضه کنند. اگر فقط آمریکا بود، داستان فرق می‌کرد؛ آنجا یهودیها بالقوه بسیار قدرتمندند." تذکر دادم که به هیچ وجه همه کارها به دست یهودیها سپرده نخواهد شد. موضوع مهم این است که آیا باید ساختار مدیریتی یانکلوویچ را بپذیریم یا خیر. شاه اظهار نظری نکرد.

۱. اشرف رئیس کمیته ایرانی حقوق بشر بود، موضوعی که شاه به خوبی از آن مطلع بود و در واقع خودش بود که در ابتدای امر او را تشویق به این کار کرده بود.

...مقاله‌ای دربارهٔ اقتصاد ایران را که در گاردین چاپ شده بود به شاه نشان دادم. اصلاً خوشش نیامد و گفت، "تنها مشکل اقتصاد میزان رشد خارق‌العاده آنست." اظهار داشتیم البته مشکلات دیگری هم هست. مثلاً عدم توجه به جزئیات، ماست مالی زیاد از حد و عدم دلسوزی کافی مسئولان. سعی نکرد پاسخی بدهد.

www.adabestanekave.com

۱۹۷۷

(دی ۱۳۵۵ - شهریور ۱۳۵۶)

www.adabestanekave.com

با کاهش صادرات نفت حتی شاه هم ناگزیر شد اذعان کند که اقتصاد در خطر سقوط است. به علم گفت: "ما ورشکسته‌ایم. به نظر می‌رسد همه چرخها محکوم به توقف هستند، و ضمناً بسیاری از طرحهای برنامه‌ریزی شده... باید معوق بمانند." (خاطرات، ۱۲ دی) چنانکه هویدا هم اظهار داشت، سرتاسر کشور در حالت ناآرامی به سر می‌برد (خاطرات، ۱۳ بهمن).

شاه به جیمی کارتر، رئیس جمهور جدید آمریکا، و تبلیغاتش در طرفداری از حقوق بشر بدبین بود. به دادگاههای نظامی ایران دستور داده شد روش دادرسی خود را مورد تجدیدنظر قرار داده و تسهیلات بهتری در اختیار زندانیان سیاسی قرار دهند. از یک هیئت وابسته به صلیب سرخ دعوت شد تا از زندانهای ایران بازدید به عمل آورده و درباره رفتار با زندانیان سیاسی تحقیق کند. گزارش هیئت حاکی از آن بود که از هر سه زندانی یکی مورد شکنجه قرار گرفته بود لیکن اخیراً از چنین اعمالی دست برداشته شده است. به تدریج که نخبگان سیاسی ایران به علائم بحران پی بردند، در میان آنان افراد مستقل - که می‌توان آنها را به درجات مختلف در زمره ناراضیان تلقی کرد - آن قدر شجاعت پیدا کردند که در جلسات علنی وضعیت را مورد بحث قرار دهند. چنین جلساتی - که تا آن زمان غیرقابل تصور بود - با اکراه از جانب دولت تحمل می‌شد. شاه ناراضیان را یک مشت افراد بی‌هویت توصیف کرد، (خاطرات، ۱۰ اردیبهشت) هر چند که انتقاد شاه از آنان به ظاهر شدید بود؛ لیکن افراد مورد بحث تنها کسانی بودند که علناً از حکومت پهلوی انتقاد کردند و جان سالم به در بردند. رویدادهای بعدی نشان داد که این

توصیف چندان هم دور از واقعیت نبوده است. این گروهها که مهارتشان بیشتر در بحث و نظریه پردازی بود تا استفاده از موقعیتهای سیاسی، با گسترش موج انقلاب علیه رژیم شاه به سرعت کنار گذاشته شدند.

در ماه مرداد جمشید آموزگار به سمت نخست وزیر منصوب شد. بیماری علم سرانجام او را وادار به بازنشستگی کرد. امیرعباس هویدا به جای او وزیر دربار شد.

www.adabestanekave.com

شنبه، ۱۱ دی

شرفیابی طولانی، پیش نویس سخنرانی را که قرار است در دانشگاه پهلوی ایراد کنم، تقدیم کردم. عمدتاً مربوط به شاه می شود. اصلاحات متعددی را پیشنهاد کرد... و به من گفت که باید از این فرصت برای محکوم کردن عربستان سعودی استفاده کنم: "صراحتاً بگوئید که سعودیها هرگز احترامی برای حقوق بشر قائل نبوده اند، چه حالا و چه در گذشته. حتی یک آفتابه دزد هم محکوم به قطع یکی از دستانش می شود. مطبوعات لیبرال در آمریکا ترجیح می دهند اینها را نادیده بگیرند ولی از خدشه دار کردن حیثیت ایران ابائی ندارند." عرض کردم آیا صحیح به نظر می رسد که من، در مقام وزیر دربار شاهنشاهی، دور بیفتم و سخنرانیهای انتقاد آمیز درباره رژیمهای خارجی ایراد کنم؟ در پاسخ گفت، اشکالی در این کار نمی بینم. سعودیهای لعنتی هم به ما خیانت کرده اند و هم به خودشان. قول دادم که طبق دستور عمل کنم و نسخه ای از سخنرانی ام را در شرفیابی فردا تقدیم حضور کنم. با وجود این، تکرار کردم که، به عنوان چاکر فدائی اعلیحضرت، هنوز هم ایراد این سخنرانی را اگرچه نظر ایشان را تأمین می کند مناسب خود نمی دانم. در پاسخ به تندی گفت، "ابتداً این طور نیست. باید حسابی حالشان را جا بیاوریم."

کاخ را ساعت یک بعد از ظهر ترک کردم. خیلی کسل بودم و فکر کردم پیاده روی در برف حالم را به جا آورد. نتیجه این شد که امشب دوباره تب کردم...

یکشنبه، ۱۲ دی

به رغم آنکه حال درست و حسابی نداشتم، امروز صبح برای شرفیابی به کاخ رفتم. برف به شدت می‌بارید و اتومبیل فاصله کوتاه تا کاخ را با دشواری طی کرد... انتظار داشتم شاه را سر حال ببینم، اما در عوض او را بسیار مغموم یافتیم. در پاسخ به پرس و جوی من، توضیح داد، "ما ورشکسته‌ایم. ظاهراً همه چرخها محکوم به توقف هستند، و ضمناً بسیاری از طرحهای برنامه‌ریزی شده باید معوق بماند. صادرات نفت احتمالاً تا حدود ۳۰ درصد تنزل می‌یابد، افزایش بهای اخیر هم دردی را دوا نمی‌کند، حتی معلوم نیست که بتوانیم نفت را به بهای افزایش یافته بفروشیم. چنانچه مشتریان همیشگی ما سعی کنند که از وضعیت فعلی مان سوء استفاده کنند، من هم چاره‌ای نخواهم داشت جز اینکه آنها را تهدید کنم که در لیست سیاه قرارشان خواهم داد، شاید در برابر چنین تهدیداتی تسلیم شوند." در پاسخ گفتم که این به هیچ وجه اولین بار نیست که ما با چنین شکستی روبرو شده‌ایم و او یقیناً بر این مشکل هم مانند بقیه مشکلات غلبه خواهد کرد. گفت، "خیلی دشوار خواهد بود،" و بعد باز شروع کرد به بدو بیراه گفتن به یمانی بخاطر خیانت کردن به ما...

اشاره کردم که انگلیسیها، بلژیکیها، هلندیها و کسان دیگر هنوز هم حاضرند معاملات تهاتری در ازای نفت ترتیب دهند. گفت، "حداقل آب باریکه‌ای است. اما اصلاً معلوم نیست که در چنین معامله‌ای قیمت را چگونه تعیین خواهند کرد. اگر ما زیر نرخ تعیین شده نفت بفروشیم، به او پک خیانت کرده‌ایم و من از فکر چنین اقدامی اکراه دارم. و اما در مورد سخنرانی شما علیه یمانی، حق با شما بود، در مقام وزیر دربار شما در موقعیتی نیستید که چنین حملاتی بکنید. بهتر است موضوع را به کلی فراموش کنید..."

شرفیابی امروز پیروزی بزرگی برای من همراه داشت؛ به من اجازه داده شد تا از سخنرانی ام برای انتقاد از دولت به طور کلی استفاده کرده، تأکید کنم که در حالی که شاه خود را یکسره وقف این مملکت کرده است دولت فعلی بیشتر علاقه دارد با حداقل تلاش و کوشش خود را حفظ کند و درمسند قدرت نگاه دارد. فرامین شاه با چنان بی‌لیاقتی به مورد اجرا گذاشته می‌شود که نتایج به کلی با هدف آنها تفاوت دارد. در بدو امر شاه اکراه داشت که این حرفها را بزنم. اما من موفق شدم عصبانیت را فرو نشانم و گفتم که اگر دلشان می‌خواهد مسؤولیت ندانم کاریهای دیگران را به گردن بگیرند، به خودشان مربوط است. گفتم که ارباب اوست؛ اما باید به فکر سلطنت، ملت، و پسرش باشد. شاید خود او امیدوار باشد که ایران را به سرزمین موعود مبدل کند اما دولت دارد ما را یکسره به جهنم می‌برد. گفتم، "اعلیحضرتا، شما کارهایی کرده‌اید که در تاریخ این ملت بی‌همتاست. چقدر باعث تأسف خواهد بود که زحمات رهبری با کفایت مثل شما در اثر عملکرد مفتضحانه مثنی خائن، یا اگر ترجیح می‌دهید، مثنی نالایق، به هدر رود. اگر مایل نیستید اجازه دهید که من از سخنرانی ام برای اتمام حجت به آنها استفاده کنم، حداقل اجازه دهید که برای مردم توضیح دهم که اعلیحضرت به هیچ وجه مسؤول وضعیت نابسامان کنونی نیستند." سرانجام، به این کار رضایت داد...!

۱. در یکسال گذشته علم متقاعد شده بود که مملکت به بیراهه می‌رود. حتی اگر می‌توانست اذعان کند که شاه مسؤول چنین وضعیتی است، ترجیح می‌داد اربابش را معذور دارد، و همه تقصیر را به گردن هویدا بیندازد که در سرتاسر دوران نخست‌وزیری طولانی‌اش از پذیرفتن هرگونه مسؤولیت برای نابسامانیهای مملکت شانه خالی کرده بود.

یکشنبه، ۲۶ دی

یک روز خوب، به رغم اینکه دو هفته گذشته را با تبی خفیف بستری بوده‌ام. دیشب با دستیاران یانکلوویچ جلسه داشتم، که تصمیم بگیریم چگونه حملات بر ضد خودمان را در سنا و مطبوعات آمریکا تلافی کنیم. توافق کردیم که نمی‌باید میدان را خالی کنیم و باید جواب‌های را با هوی بدهیم... امروز صبح نامه‌ای به اعلیحضرت نوشتم تا این تصمیم را گزارش دهم... افزودم که مشکل اصلی این است که دشمن به صفوف ما رخنه کرده است. وگرنه چطور می‌توانم تحریک کردن مردم را بر ضد خودمان با ندانم کاریهایمان توصیف کنم؟... قطع برق طولانی در سرتاسر کشور، که موجب کم‌کاری در واحدهای صنعتی و زیانهای مالی شدید می‌شود؛ وضعیت اسفبار ارتباطات؛ کمبود انواع مواد غذایی ضروری بجز نان، بی‌توجهی کامل نسبت به احتیاجات مردم؛ تورم روزافزون؛ وضع قوانین جدید بدون ایجاد کوچکترین آمادگی یا هشدار قبلی - همه اینها در اثر خرابکاری عمدی از داخل پیش آمده یا ناشی از بی‌کفایتی محض دولتی است که به سیا یا سازمانهای مشابه دیگر وابسته است. خود دولت است که سزاوار است به آن برچسب عامل اصلی خرابکاری زده شود. تا دهشاهی آخرمان را به هدر داده‌ایم و آن وقت در برابر تنها یک حرکت از جانب عربستان سعودی شهادت شده‌ایم. در خاتمه نوشتم، "اعلیحضرت تا اینک ما در وضع مالی وخیمی به سر می‌بریم و برای نجات از این وضع باید کمر بندهایمان را محکم کنیم... به عنوان چاکر فدایی اعلیحضرت عاجزانه تقاضا دارد قاطعانه علیه افراد خائن و نالایقی که به ما خیانت کرده‌اند، اقدام کنید. حداقل اگر این افراد را به زندان

ببندازید به بقیه اجازه می‌دهید سرشان را راحت روی زمین بگذارند."... در خاتمه نوشتم که چنانچه عاجلانه اقدام گردد، ولو اینکه محدود به تغییر سیاست، به طور محدود، شود موقعیت شاهنشاه محبوب من توأم با امنیت به عظمت سابقش باز می‌گردد. با نگرانی تمام پاکت را مهر و موم کردم... معمولاً شاه کلیه نامه‌هایی را که برایش می‌فرستم پس می‌فرستد، اما این بار انتظار داشتم که نامه را فقط پاره کند، که درست همان کاری است که کرد...!

پاریس، ۱۳ بهمن

تقریباً سه هفته ماه گذشته را در تهران بستری بودم. تمام مدت باران سیل آسا و برف می‌بارید. زمستانی به این سختی را به یاد ندارم. تنها بارقه امید برای من گفتگوهای تلفنی که گاه روزانه‌ام با شاه بوده است. همین طور هم هر روز درباره موضوعات مهم برایش نامه می‌نویسم... تنها مشغولیت دیگرم دانه دادن به پرندگانی است که بیرون پنجره‌ام پناه گرفته‌اند. یک بار تبم به چنان شدت خطرناکی بالا رفت که شاه دستور داد بدون لحظه‌ای تأخیر عازم اروپا شوم. اما پرواز ایرفرانس از خاور دور به مقصد پاریس نتوانست به خاطر برف سنگین طبق معمول در تهران توقف کند. به دستور شاه یک بوئینگ ۷۰۷ ایران ایر برای من، همسرم و خواهرزاده‌ام، پرویز، آماده شد. شاه درست پیش از عزیمتم تلفن کرد. با لطف بسیار؛ و نگرانی پدری مهربان، توصیه کرد که خودم را گرم بپوشانم تا سرما نخورم... شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتم، و تقریباً از شدت احساسات زبانم بند آمد...

۱. علم دوام حکومت هویدا را ناشی از حمایت بی‌حد و حصر آمریکا می‌دانت.

شهبانو هم بسیار محبت کرد.

مدتی که در خانه بستری بودم برایم عذاب آور بود؛ که بدانم دور تا دورم مردم با چنین شرایط سختی دست به گریبان هستند و روز به روز ناراضی تر می شوند. در مورد افزایش بهای نفت تیرمان به سنگ خورده و دورنمای روابط آینده مان با آمریکا واقعاً تیره است...

به محض ورود به پاریس در بیمارستان بستری شدم و از آن موقع حالم بهتر شده است. قرار است فردا مرخص شوم، با اینکه شاه دستور داده حداقل یک ماه دوره نقاهتم را در جنوب فرانسه بگذرانم.

هویدا، سر راه مغرب، در بیمارستان به عیادت آمد. گفتگوهایمان را در نامه ای، به شرح زیر به شاه گزارش دادم:

... هویدا به طور خصوصی به من گفت که جو نا آرامی را در

مملکت احساس می کند، با این که درست نمی تواند بگوید

منشاء آن چیست... پرسید که آیا من هم چنین احساسی داشتم،

و اگر داشتم آیا می توانم علت آن را تشخیص دهم یا مداوایی

تجویز کنم. به او یاد آوری کردم که مدتی است بستری بوده ام

و بنابراین خیلی در جریان نیستم. با وجود این تأیید کردم که

حالت ناراضی در مردم به چشم می خورد، خیلی مشخص تر

از گذشته... به او گفتم، حتی با در نظر گرفتن بی کفایتی و

نارسایی های دولتش در رفع احتیاجات مردم، این ناراضی

زیر خاکستر به نظر استثنایی می نماید.

پرسید چه باید کرد. گفتم زیاد نگران نباشد، ما رهبری

داریم که چون صخره ای در دریایی پرتلاطم ایستادگی

می کند... گفتم که چنانچه مشکل خارجی دارد، باید با صراحت و صداقت آن را به عرض اعلیحضرت برساند... گفتم، چنانچه به رغم حمایت کامل اعلیحضرت، هنوز هم قادر نیست بر مشکلات فائق شود، باید این واقعیت را بپذیرد که نتوانسته است چنانکه باید و شاید به اعلیحضرت خدمت کند. او تأیید کرد...

[علاوه بر این، علم در ۱۸ بهمن ۱۳۵۵ نامه ای به شاه

نوشت تا ملاقاتی را در پاریس با یانکلوویچ، م. گ. و لوبرانی،

نماینده اسرائیل در تهران، گزارش دهد. برنامه فعالیت های

روابط مطبوعاتی را برای سال آینده ضمیمه کرد، و اقداماتی

را که باید در برقرار کردن ارتباط با مطبوعات و محافل

سیاسی آمریکا به عمل آورد، تحلیل کرد. از جمله، توصیه کرد

که م. گ. در ماه مه از آمریکا دیدار کند، تا با شخصیت های

برجسته مختلف چه در دولت و چه در خارج آن ملاقات کند،

و بدینیهایی را که در ارتباط با ایران بوجود آمده، بر طرف

سازد. توصیه کرد که برای این مسافرت به م. گ. عنوان سفیر

ویژه اعطاء شود. او قصد داشت مذاکراتی را با وزارت خارجه

آمریکا به عمل آورد، تا آنها را متقاعد سازد ایران را از لیست

کشورهایی که حقوق بشر رانقض می کنند، حذف کند. به نظر

می رسد که این برنامه به نحوی بسیار حرفه ای تدوین شده است

و پای علم و دیگران را در اجرای آن به میان می کشد. با وجود

این، مورد تأیید شاه قرار نگرفت چون در حاشیه آن، به عنوان

پاسخ به علم نوشت: "با توجه به پیشنهادات فعلی، لزومی ندارد به م. گ. عنوان سفیر ویژه داده شود." [

چهارشنبه، ۷ اردیبهشت

سه ماه نقاقت و مداوای پزشکی در اروپا. از هنگامی که آخرین بار حالم آن قدر خوب بود که بتوانم قلم بدست بگیرم، اتفاق خیلی مهمی نیفتاده است. از بزرگترین نعمت زندگی ام، یعنی دیدارهای منظم با شاهنشاه محبوبم، محروم شده‌ام. شکر خدا حالم خیلی بهتر شده است، با اینکه دیگر هرگز مثل سابق نخواهم بود. پای تلفن و در نامه‌هایم از شاه تقاضا کرده‌ام که مرا از مسؤولیتهای فعلی ام معذور دارد و یا به شغل کم مسؤولیت تری بگمارد یا اجازه دهد برای گذراندن روزگار پیری در بیرجند باز نشسته شوم.

... می‌دانم که فقط من نیستم که دلم برای گفتگوهایمان تنگ می‌شود. شاه را هم که از سنگ نساخته‌اند. او هم مثل آدمهای دیگر کسی را لازم دارد که با او درد دل کند. من به حق می‌توانم ادعا کنم که این نقش را بر عهده داشته‌ام و حداقل ۹۹ درصد محرم اسرار شاه بوده‌ام. یک درصد را باقی می‌گذاریم چون شاه هم حق دارد حداقل چیزی را در دل نگه دارد. هیچکس دیگری از چنین اعتمادی برخوردار نبوده است. شرفیابهای من چقدر طولانی و چقدر متنوع بود. از هر دری صحبت می‌کردیم؛ مسائل خارجی، سیاستهای داخلی، مشکلات با خانواده، زنها؛ تقریباً هیچ چیز ناگفته باقی گذاشته نمی‌شد...

علائم شومی همه جا به چشم می‌خورد، با وجود این هویدا همه را نادیده می‌گیرد... جاه‌طلبی چگونه می‌تواند انسان را تا این حد نابینا و بی‌جهت مغرور سازد؟ کوچکترین اهمیتی نمی‌دهم بر سر هویدا شخصاً چه آید؛ چیزی

که مرا ناراحت می‌کند عواقب وخیم اعمال او برای ارباب محبوبم است. [

شنبه، ۱۰ اردیبهشت

دیشب به تهران مراجعت کردم. امروز صبح شرفیابی کوتاهی داشتم. شاه مرا مورد مراحم خاص خویش قرار داد و از جزئیات حالم پرسید... [

دوشنبه، ۱۲ اردیبهشت

قرار بود امروز صبح سه سفیر استوار نامه‌های خود را تقدیم کنند اما من تقاضای مرخصی کردم. به همین جهت شاه هنگامی که، با لباس تمام رسمی، از آپارتمان خصوصی اش در کاخ جهان‌نما بیرون می‌آمد و به من برخورد، خیلی تعجب کرد. به او گفتم که آمده‌بودم تقاضا کنم چند دقیقه درباره سفرمان به مشهد صحبت کنیم و، در ضمن، می‌خواستم غنچه گل سرخی را که در باغ پیدا کرده‌بودم به او نشان دهم. در مقابل حیرت ملتزمینش و گارد شاهنشاهی، کاری را که می‌خواستم کرد و چند دقیقه محو جمال گل سرخ من شد.

سه‌شنبه، ۲۰ اردیبهشت

شرفیابی... کریمت روزولت، عامل سیا که در سرنگونی دولت دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲ دست داشت، در نظر دارد کتابی درباره کودتا منتشر کند. گزارش دادم که کتاب را بررسی کرده و آن را بسیار نامطلوب یافته‌ام. شاه را به عنوان شخص متزلزل به تصویر در می‌آورد، که تحت فشار روزولت مجبور به گرفتن تصمیمات حیاتی شد، به عنوان مثال در مورد انتصاب

سرلشکر زاهدی به مقام نخست‌وزیری مرد که پدر سوخته می‌خواهد از خودش قهرمانی بسازد. شاه گفت، "هیچ فکر نمی‌کرد کتاب حاوی این همه "لاطائلات" باشد. تأیید کرد که باید سعی کنم جلوی انتشار آن را بگیرم..."

پنجشنبه، ۲۲ اردیبهشت

شرفیابی... تلفن در وسط گفتگویمان زنگ زد. به وضوح داشت آتش‌سوزی عظیمی را در یکی از پالایشگاه‌هایمان گزارش می‌داد. من وحشتزده شدم و برخلاف معمول که آدمی خوددار هستم، از شاه خواهان جزئیات شدم. گفت، "نه، خیلی چیز فاجعه‌باری نیست. در عربستان سعودی است. وگرنه چرا فکر می‌کنید من اینجا این قدر راحت نشسته‌ام؟" عرض کردم که شانس فوق‌العاده‌ای آورده‌اند. اول، سرمای سخت در آمریکا، بعد هم طوفانهای خلیج، و حالا این آتش‌سوزی؛ آمریکاییها در کارشکنی در سیاست نفتی ما موفقیت چندانی به دست نیاورده‌اند... در تأیید گفت، "درست است. از این گذشته، کارتر هم سر عقل آمده و دیگر از موعظه چرنندیات انتخاباتی‌اش دست برداشته‌است."

دوشنبه، ۲۶ اردیبهشت

دو سه روز گذشته در بیرجند بوده‌ام، یک پرستار، پزشک فرانسوی‌ام و همسرش از من مراقبت می‌کنند... با این که حال خوب نیست، اوقات خوشی را گذرانده‌ام. ساختمانهای متعدد مؤسسه آموزش عالی خوب پیش می‌رود. این مؤسسه به یاد پدر مرحومم بنا شده‌است، و مطمئنم تا پایان سال افتتاح می‌شود... تمام محبت و توجه‌ام را وقف آن کرده‌ام، که جبران تمام عشقهای

گذشته‌ام را می‌کند. منتهای سعی خودم را خواهم کرد که خاطره پدرم را زنده نگه دارم. او برای این منطقه خیلی زحمت کشید...

سه‌شنبه، ۲۷ اردیبهشت

شرفیابی... برنامه "نامه از آمریکای" رادیو بی‌بی‌سی دو دوزه بازیهای کارتر را افشاء کرد. برنامه پته او را حسابی به آب انداخت. شاه گفت، "مثلاً بی‌بی‌سی مستقل است، اما همه بودجه آن را دولت تأمین می‌کند. انگلیسیها هم عجب آدمهای غریبی هستند..." اظهار تمایل کرد که متن مورد بحث برنامه رادیو بی‌بی‌سی را ببیند.

پرسیدم نظرشان درباره وزیر خارجه جدید آمریکا سایرونس ونس چیست. در پاسخ گفت، "به نظر معقول می‌آید. اظهاراتش منطقی است، و نشان می‌دهد که از مسائل خاورمیانه بی‌اطلاع نیست..."

چهارشنبه، ۲۸ اردیبهشت

شرفیابی. اواخر ماه گذشته شاه و رئیس‌جمهور ونزوئلا مشترکاً نامه‌ای برای ملک خالد پادشاه عربستان سعودی فرستادند، و فرمول توافق شده بین خود را برای بهای واحد و همگانی نفت پیشنهاد کردند. پاسخ پادشاه سعودی را که امروز تقدیم کردم، با واکنش خوبی از طرف شاه روبه‌رو نشد. شاه گفت، "نسخه‌ای از نامه مشترک اصلی را برای کلیه رهبران کشورهای اوپک بفرستید. آنها باید بدانند که هرگز این مسئله مطرح نبوده که ونزوئلا بیها و خود من خواهان زد و بند پنهانی با سعودی‌ها باشیم... ملک خالد طوری به من می‌نویسد انگار که نوه کورش را مورد خطاب قرار می‌دهد. ما صرفاً پیشنهاد

کردیم که قیمت‌ها تا ژانویه آینده تثبیت شود. اما او حالا می‌خواهد قیمت‌ها نه فقط تا ژانویه بلکه برای تمام مدت سال آینده تثبیت شود." ...

گزارش دادم که فردی مهم دیشب دستوری از جانب اعلیحضرت به من ابلاغ کرد که به دولت بنویسم سالیانه مبلغ ۳ میلیون دلار برای مخارج اداری و غیره وزارت دربار تأمین کند. شاه قبل از اینکه سر درد دل را باز کند لحظه‌ای در فکر فرو رفت. گفت، "چرا اینقدر زیاد؟ این آدم‌ها به فکر هیچکس غیر از خودشان نیستند. برای من پیشیزی هم ارزش قائل نیستند... همگی می‌خواهند تا جای ممکن مرا بدوشند، بخصوص خویشانم. اگر حتی یکی از تقاضاهایشان را برآورده نکنم فکر می‌کنند که نابودشان کرده‌ام. خیلی مرا اذیت می‌کنند، و با وجود این هیچکس نمی‌خواهد بفهمد که اگر من نباشم، خود آنها حتی به موئی بند نیستند." ...

پنجشنبه، ۲۹ اردیبهشت

شرفیابی... شاه از مقاله‌ای در زود دوپچه سایتونگ که ادعا می‌کند اوضاع داخلی ایران تقریباً به نقطه جوش رسیده، عصبانی است. گفتم که اگر ما واقعاً به ثبات داخلی خودمان مطمئن بودیم این اظهار نظرها توسط خارجیها را نادیده می‌گرفتیم... شاه گفت، "دستور داده‌ام مذاکرات کمیسیون شاهنشاهی از تلویزیون پخش شود. هر یک از مقامات دولت که در انجام وظایفش قصور کرده‌باشد، مجازات خواهد شد."

پیشنهاد والا حضرت اشرف را برای تأسیس شورای دولتی، که هدف از آن حفظ حقوق فردی در برابر تجاوزات دولت است، تقدیم کردم. شاه با عصبانیت گفت، "بهانه‌ای برای ایجاد شغل برای مثنی دیگر از اراذل فاسد.

آنها هم کاری نخواهند کرد جز به راه انداختن جار و جنجال برای جلب توجه مردم. هیچ کدام کوچکترین اهمیتی برای منافع واقعی ملت قائل نیستند." ...

گزارش دادم که لرد چالفونت سخنانی فوق‌العاده‌ای از دفاع از ما در مورد حقوق بشر ایراد کرده‌است، در نتیجه چپها هم به شدت به او حمله کرده‌اند...

در اشاره به ملاقات اخیرش با سایروس ونس، شاه گفت، "به نظر بد نمی‌آید، اما بیشتر یک بوروکرات است تا یک سیاستمدار." ... پرسیدم آیا ادعای مطبوعات خارجی حقیقت دارد که تصمیم اعلیحضرت در مورد تخفیف محکومیت تعدادی از خرابکاران نتیجه مستقیم دیدار ونس است. با کمال تعجب دیدم که اذعان کرد حقیقت دارد. این کاملاً برخلاف وضعی است که تا به حال اتخاذ کرده، اما من از اظهار عقیده خودداری کردم..."

شنبه، ۳۱ اردیبهشت

شرفیابی... سفیر جدید آمریکا، ویلیام سالیوان، در بیانیه‌ای خطاب به کنگره، به وجود گروههای مخالف مذهبی در ایران اشاره کرده، که سبب تکدر خاطر شاه شد. گفت، "مگر نمی‌فهمد که این آدم‌ها مارکسیستهای اسلامی هستند و آلت دست روسها." در پاسخ گفتم که، با این که تعدادی از این گروهها

۱. مجلس سالها پیش قانونی را تصویب کرده بود که خواهان تأسیس سازمانی شبیه به "شورای دولتی" فرانسه بود، که صلاحیت داشته باشد دادخواستهای علیه دولت را مورد بررسی قرار دهد. لیکن شاه این را تجاوزی به اختیارات شخصی خودش تلقی می‌کرد. در نتیجه تأمین هرگونه بودجه‌ای را از طرف دولت برای آن ممنوع ساخت، و نتیجتاً آن را در نطفه خفه کرد.

می‌توانند آلت دست روسها باشند، یا حتی واشینگتن، گروههای دیگری هم هستند که عاری از تعصبات جاهلانه عمل می‌کنند... شاه اظهار داشت "مخالفتی با روسری سر کردن دختران در مدارس یا دانشگاهها ندارد؛ اما چادر اصلاً امکان ندارد... به دفتر مخصوص بگوئید که این موضوع را به دولت ابلاغ کند."

دوشنبه، ۲ خرداد

شرفیابی... ملاقات دیروزم را با سرآنتونی پارسونز سفیر انگلیس گزارش دادم. او نظر بسیار موافقی نسبت به دیوید اوئن، وزیر خارجه جدید انگلیس، که مردی سی و چند ساله است، دارد. سفیر به او توضیح داده که متهم کردن ایران به نقض حقوق بشر بی‌فایده است. ما در چند سال گذشته اصلاحات اجتماعی زیادی برای مردمان فراهم آورده‌ایم، کاری که در هیچ جای دیگر دنیا سابقه ندارد. رسانه‌های گروهی خارجی با دیدگاهی مغرضانه ما را مورد قضاوت قرار می‌دهند...

شاه، در اشاره به سخنرانی دیشب کارتر گفت، "اعلام کرده که حاضر است بدون قید و شرط اسلحه در اختیار ناتو، اسرائیل، فیلیپین، کره جنوبی، استرالیا، و زلاند نو بگذارد، اما ابداً ذکری از ایران به میان نیآورده. آیا فکر می‌کند از لحاظ سوق‌الجیشی، اهمیت ایران از کشوری چون زلاند نو کمتر است؟ شاید آمریکاها و روسها نقشه کشیده‌اند که دنیا را میان خودشان تقسیم کنند." در پاسخ گفتم که این موضوع ابداً امکان ندارد. آمریکاها هرگز ما را رها نخواهند کرد. و اما سخن پراکنیهای کارتر، صرفاً به منظور تحت‌تأثیر قرار دادن افکار عمومی آمریکاست. چه خوشمان بیاید چه نیاید، این

آمریکاییهای احمق متقاعد شده‌اند که ما حقوق بشر را نقض می‌کنیم...

یکشنبه، ۸ خرداد

شرفیابی... هنگام بحث درباره آمریکا، اظهار داشتم که تحت‌تأثیر آخرین نامه‌ای که شاه از کارتر دریافت کرده قرار گرفته‌ام... نشان می‌دهد که تدریجاً عقل به سرش آمده. شاه گفت، "چاره دیگری نداشت..."

[پرزیدنت کارتر در نامه ۲۴ مه ۱۹۷۷، بالحنی بسیار گرم، از

شاه بخاطر پذیرفتن دعوت به دیدار از واشینگتن در نوامبر

آینده تشکر می‌کند.]

شاه اظهار داشت که، وقتی چند روز پیش به حومه جنوب شهر رفته بود، هزاران زن را چادر به سر دیده بود... گفت، "این آخوندهای لعنتی جرأت ندارند اعتراف کنند که اسلام و مارکسیسم در دو طیف مخالف هم قرار دارند. چرا آیت‌الله خوانساری این همه مدت این دست و آن دست کرد و بعد هم، آخر سر، تصمیم گرفت حرفی نزند؟" در پاسخ گفتم همگی نگران جانشان بودند. شاه پرسید، "مگر هیچ کار بهتری جز فکر کردن به نجات خود ندارند؟" گفتم "البته که نه."

سه‌شنبه، ۱۰ خرداد

با کاردار آمریکا ملاقات کردم که متن گفتگوهای بین سایروس ونس و اردشیر زاهدی را به من داد. اطمینان داد که روابط ویژه ما با ایالات متحد آمریکا از استحکام پیشین برخوردار است، و تأکید کرد که مسئله حذف ایران از لیست کشورهای بی‌ایمانی که از نظر سوق‌الجیشی برای آمریکا مهم هستند، به

هیچ وجه مطرح نیست... پس من به شما می‌گویم که در این باره هیچ کاری نکنید. شرفیابی... گفتگویم را با [مردک] آمریکایی گزارش دادم... شاه گفت، "به من گفته شده که تعدادی از همان افراد بی‌هویت، مثل علی‌امینی، الهیار صالح و مظفر بقایی دارند به طور خصوصی با یکدیگر ملاقات می‌کنند. امینی حتی کارش به جایی رسیده که تعطیلات سالانه‌اش را در اروپا لغو کرده، و گفته که انتظار "تابستان داغی" را در تهران دارد." در پاسخ گفتم که این آدمها هیچ چیز سرشان نمی‌شود. آمریکاییها آن قدر احمق نیستند که به بی‌ثباتی بیشتر دامن بزنند، و در ملاقات آینده‌ام با سفیر قصد دارم به او بفهمانم که این آخوندهائی که آن قدر بهشان توجه دارد، دارند با آتش بازی می‌کنند. شاه گفت، "به آنها حالی کنید که نمی‌توانند ما را وادار به پذیرفتن دولتی بکنند که از ستون پنجم آمریکا تشکیل شده باشد. انجام این کار به معنای درگیر شدنشان در بسیج میلیونها سرباز و هزینه خدا می‌داند چقدر، پول است. هیچوقت جرأت چنین کاری را در اینجا، درست در همسایگی روسیه شوروی، ندارند." به وی اطمینان دادم که آمریکاییها خودشان هم این را می‌دانند، با این که به نظر طبیعی می‌آید که سعی کنند با مخالفان ارتباط برقرار کنند. چیزی که ما باید بیش از همه چیز نگران آن باشیم رفاه مردم به طور کلی است... افکار عمومی فرصتی برای بیان خواسته‌های خود به دست نمی‌آورد. چنانچه نارضایتی از دولت بیشتر از این شود، ممکن است که ما خود را در وضعیت خطرناکی بیابیم.

چهارشنبه، ۱۱ خرداد
شرفیابی... شاه خیلی سرحال بود... شدیداً به تلاش مذبحخانه

مطبوعات آمریکا حمله کرد... گفت، "رئیس‌جمهور و وزیر خارجه‌اش علاقه دارند با ما از در دوستی در آیند. خوب چاره دیگری هم ندارند. دو هفته دیگر نمایندگان صلیب سرخ که از زندانهای ما بازدید به عمل آورده‌اند گزارش خود را منتشر خواهند ساخت و به همه این مزخرفات درباره حقوق بشر خاتمه خواهند داد. ضمناً به دادگاههای نظامی دستور داده‌ام که روش دادرسی خود را تغییر دهند و تسهیلات بیشتری برای زندانیان فراهم آورند." ... سؤال کردم آیا ممکن نبود این کارها را مدتها پیش، یعنی پیش از این که کارتر وارد کاخ سفید شود، کرده باشیم. مدتی در فکر فرورفت اما پاسخی نداد. فکر نمی‌کنم از حرف من خوشش آمده باشد؛ شاید زیاده‌روی کردم...

وقتی از خانه بیرون آمدم هوا به حدی عالی بود که تصمیم گرفتم ملاقاتم را با سفرای جدید فرانسه و مغرب به امروز بعد از ظهر موکول کنم و در عوض به دیدار رفیقه ایرانی‌ام بشتابم.

خیال داشتم فقط برای نوشیدن فنجان قهوه بمانم اما وقتی کنار هم نشستیم اوضاع به نحو غیرمنتظره‌ای بر وفق مراد شد، و به رغم ضعف جسمانی کوشیدم به پیروی از اندرز شاعر دم را غنیمت شمارم.

می‌بی‌غش است بشتاب، وقتی خوش است دریاب

سال دگر که دارد امید نوبهاری؟

شنبه، ۱۴ خرداد

شرفیابی... پرسیدم که آیا اعلیحضرت واقعاً معتقدند که گزارش صلیب سرخ به نفع ما خواهد بود. شاه گفت، "ساواک این طور می‌گوید." پرسیدم،

"آخر ساواک از کجا می‌داند؟" گفتم، "خوب دیگر، وزیر خارجه انگلیس دیوید اوئن معتقد است که این گزارش تا حدود زیادی ما را تبرئه می‌کند، یا حداقل این چیزی است که به پرویز راجی، سفیر ما در لندن، گفته‌است. او می‌گوید با این که به هیچ وجه ما را روسفید نمی‌کند، اما تا حدود زیادی وجهه ما را بالا می‌برد." اشاره کردم این خیلی کمتر از آن است که ساواک ادعا می‌کند. اظهار نظری نکرد.

چهارشنبه، ۱۸ خرداد

شرفیابی... گزارش دادم که کارتر در مصاحبه‌ای با یک مجله آمریکایی، اظهار داشته که از روابط عالی بین ایالات متحد آمریکا و عربستان سعودی خیلی خوشحال است. شاه گفت، "کاملاً درست است. همه از این که نوکری داشته باشند خوششان می‌آید." اظهار عقیده کردم که کارتر واقعاً دارد سعی می‌کند که با ما کنار بیاید. شاه گفت، "من هم دلیلی برای شکایت ندارم." بعد به من گفتم که خبرهای خوبی دارد: "تصمیم گرفته‌ام دیگر در میهمانیهای خواهرانم شرکت نکنم، و دیگر هم آن بادمجان دورقاب چینه‌ها را به کاخ دعوت نکنم. کم‌کم داشتند مرا عصبی می‌کردند. هر بار که بریج یا بلوت بازی می‌کردیم، و کسی ورقی را بر زمین می‌گذاشت، یک احمق دیگر می‌پرید وسط تا تقاضایی را مطرح کند... دیشب تصمیمم را به شهبانو هم اطلاع دادم. اصلاً خوشش نیامد."... به او تبریک گفتم، و تذکر دادم که در دهسال گذشته دائماً از او تقاضای چنین کاری را کرده‌بودم.

شنبه، ۲۱ خرداد

امروز صبح ضیافتی در باغ کاخ نیاوران، با حضور ۵۰۰ تن از اعضای گروه اندیشمندان و روشنفکران برگزار شد. در اصل قرار است مشکلات سیاسی را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گیریهایشان را به دولت ارائه دهند... گروه در زمانی تأسیس شد که شاه خواهان ایجاد نوعی تعادل، به غیر از حزب مردم، در مقابل قدرت حزب ایران نوین بود. ظاهراً اعضای آن متوجه نیستند که با ایجاد سیستم تک حزبی علت وجودی خود را از دست داده‌اند...

شرفیابی... در اشاره به ضیافت امروز صبح شاه گفت، "باید کاری کنم که به تریج قبایشان برنخورد. نه این که از زحماتشان قدردانی نمی‌کنم ولی سازمانشان فقط باید تا آخر امسال به کار ادامه دهد." گفتم که من هیچ اعتراضی ندارم، با این که آن بدبختهای فلکزده به وضوح در نمی‌یابند که وجودشان چقدر زائد شده‌است. شاه به تندی گفت، "منظورتان چیست؟" دلایلم را توضیح دادم. خیلی ناراحت شد که فهمید من از همان اول انگیزه او را حدس زده‌بودم...

یکشنبه، ۲۲ خرداد

شرفیابی... نیروی هوایی شاهنشاهی و ایران ایر بر سر این که مسؤولیت سرویس کردن جت خصوصی شاه با کدامیک است، به جان یکدیگر افتاده‌اند. موضوع را بررسی کرده‌ام، و نیروی هوایی گزارشی در توجیه ادعایش ارائه داده‌است. شاه گفت، "بدین ترتیب شاید به صلاح است که آنها مسؤول باشند. کمیته‌ای تشکیل دهید و موضوع را حل کنید. شاید هواپیما باید در مسؤولیت مشترک آنها باشد."...

دوشنبه، ۲۳ خرداد

شرفیابی... ملاقات دیروز را با سفیر سومالی گزارش دادم. روابط کشورش با اتیوپی و روسها رو به وخامت گذاشته، و مشتاق است تا حد ممکن از شاه امتیاز بگیرد؛ اسلحه، پول، نفت. شاه با لبخندی گفت، "مطمئن هستید چیز دیگری نمی خواهد؟ چرا کاسه گدایی را به سمت سعودی ها دراز نمی کند یا همان پادوهای واشینگتن؟" پاسخ دادم که من هم همین پیشنهاد را کرده بودم، اما سفیر گفته بود که او به وعده های برادران عربش اعتمادی ندارد شاه گفت، "خیلی مضحک است، خود ما هم که مشغول رساندن نفت به سوریه هستیم، با این که یک لوله نفت عراق درست از وسط کشورشان می گذرد. ما همیشه سر قول خود ایستاده ایم. به سفیر بگوئید ممکن است ما بتوانیم تقاضایش را در مورد اسلحه سبک برآورده سازیم. لیستی که برای اسلحه ارائه داده را در اختیار دارم."

سپس ملاقاتم را با سفیر شیلی تعریف کردم. او پیشنهاد کرد که شاید شاه مایل باشد به عنوان بخشی از سفر قریب الوقوعش به آمریکا از شیلی هم بازدید کند. بنا به ادعای او سبب تقویت روحیه دولت شیلی خواهد شد. شاه با خنده گفت، "خوب دست آویزی به دست کاریکاتورستها می دهد. می توانند تصویر مرا در حال دست دادن با پینوشه رئیس جمهور شیلی بکشند، که هر دوی ما لباس قصابها را به تن داریم و حقوق بشر را زیر پا لگدمال می کنیم..."

سه شنبه، ۲۴ خرداد

...نخست وزیر ناهار مهمان من بود... ادعا می کند که شاه کمیسیون شاهنشاهی را به خاطر آرام کردن افکار بین المللی تشکیل داده که نشان دهد ما به رغم

فقدان سیستم چند حزبی هنوز اجازه ابراز عقیده را می دهیم. در نتیجه او به اعضای کابینه اش گفته که وحشت نکنند. در ادامه به شکایت از دوستان شهبانو پرداخت و این که همیشه سعی دارند نظریاتشان را به او بقبولانند. دلیل اصلی اش برای صرف ناهار با من این بود که شاه را غرق در ستایش کند... فکر می کنم که در مورد آینده اش احساس ناامنی می کند...

چهارشنبه، ۲۵ خرداد

شرفیابی... برنامه کاری شاه را تا آخر تابستان تقدیم کردم... و گفتم که ترتیبی داده ام معاینه پزشکی اش در ماه نوامبر در پاریس انجام شود. گفت، "هیچ ضرورتی ندارد. من کوچکترین ناراحتی ندارم." عرض کردم خودشان دستور داده بودند که ترتیب معاینه را بدهم. به تندی گفت، "حالا هم می گویم که دیگر ضرورتی ندارد."

مقاله ای را در روزنامه تایمز لندن، تحت عنوان "در جستجوی دموکراسی" تقدیم کردم. شاه پرسید، "چرا" در جستجو؟ ما که به مردم اجازه داده ایم در کلیه سطوح تولید نقش داشته باشند. ما که در مسیر ایجاد دموکراسی اقتصادی و در نتیجه دموکراسی واقعی سیاسی هستیم." در پاسخ گفتم ممکن است این درست باشد، اما در نظر غربیها معنای دموکراسی بیش از این حرفهاست. گفت، "آخر مگر دموکراسی برای غربیها چه کرده؟" در پاسخ گفتم، این ربطی به موضوع ندارد. چیزی که مهم است این است که آنها نمی توانند با تعریف ما از دموکراسی موافق باشند.

جمعه، ۲۷ خرداد

... آیت‌الله خوانساری تلفن کرد که شکایت کند شهر قم فاقد آب و برق است. با شاه تماس گرفتم که به من گفت به نخست‌وزیر اطلاع دهم که او هم به سهم خود قول داد که کسی را برای تحقیقات نفرستد. گفتم این کافی نیست؛ گرسنگی و تشنگی شوخی بردار نیست، و نمی‌بایست طبق معمول او پشت گوش انداخته شود... کمی از این حرف جا خورد و قول داد اقدام کند.

اوضاع بحرانی است. مجدداً در تهران، حتی در خانه خود من، بی‌برقی است. مجبور شدم یک ژنراتور کوچک بخرم، وگرنه کلیه تلفنهای خانه هم از کار می‌افتاد. چاره‌ای نداشتم، با وجود این از خودم خجالت می‌کشم که خود را از گرفتاریهای هموطنانم کنار بکشم. در این ضمن نخست‌وزیر، یک بار در لباس تیراندازی و بار دیگر، در لباس دهاتیهای یک دهکده کوهستانی نزدیک تهران که خودش را به سمت شهردار آن منصوب کرده، برای روزنامه‌ها ژست می‌گیرد. همه چیز به نظر مثل صحنه‌ای از یک تئاتر کمدی باورنکردنی می‌آید؛ نخست‌وزیر طوری رفتار می‌کند مثل این که هیچ مشکلی در دنیا ندارد، در مورد این که کمیسیون شاهنشاهی طبّل تو خالی است، و هیچ قضاوتی در مورد کسانی که در وظایفشان قصور کرده‌اند انجام نمی‌دهد، خودش را گول می‌زند... وحشت دارم از این که روزی همه چیز پیرامون ما به کلی از هم بپاشد. انشاءالله که آن روز هرگز نخواهد آمد.

سه‌شنبه، ۳۱ خرداد

شرفیابی... از شاه پرسیدم عقیده‌اش درباره ویلیام سالیوان، سفیر جدید آمریکا چیست. گفت، "ظاهراً که عوام فریب به نظر نمی‌رسد. به نظر

می‌آید که سرش به تنش بیارزد." گزارش دادم که تقاضا کرده به دیدن من بیاید، اما من ملاقات را یک هفته به تأخیر انداخته‌ام تا فکر نکند که خیلی مشتاق دیدارش هستم.

... در خارج گفته شده که ممکن است سناتور مک‌گاورن در رأس کمیسیون تحقیقات درباره فعالیت‌های ساواک قرارگیرد. شاه گفت که، وقتی سفیر را ملاقات کردم، باید به شوخی به او بگویم که سنای ما هم تصمیم دارد درباره فعالیت‌های سیا در ایران تحقیقاتی بکند... نقد دیلی تلگراف را درباره آخرین کتاب شاه تقدیم کردم. عرض کردم که به عقیده من با نظر مساعد نوشته شده است. به محض این که آن را خواند، پرخاش کنان گفت، "کجایش مساعد است؟" گفتم یک بار دیگر پاراگراف آخر را بخوانید. گفت، "فکر می‌کنید معنی *megalomania* چیست؟" پاسخ دادم، "بزرگی" فریاد زد، "معنایش بزرگی نیست. جنون خود بزرگ بینی است." خیلی از خودم شرمنده شدم. می‌بایست آن را با دقت بیشتری می‌خواندم، اما دیگر خیلی دیر شده بود...

چهارشنبه، اول تیر

شرفیابی... شاه اظهار داشت که دیروز بعدازظهر سفیر انگلیس را به حضور پذیرفته که به او گفته به نظرش نقد دیلی تلگراف مغرضانه بوده است. شاه پرسید، "چرا باید بخواهند چنین مزخرفاتی را چاپ کنند؟"

مقاله‌ای درباره حزب لیکود اسرائیل را که در روزنامه جوردن تایمز چاپ شده بود ارائه دادم. شاه گفت، "یقین دارم که آمریکاییها آنها را به قدرت رساندند." اشاره کردم که اسرائیل دارای انتخابات آزاد است. در هر صورت، آمریکاییها چرا باید چنین کاری کنند؟...

دیشب بوتو در راه بازگشت از کویت برای شرفیابی در تهران توقف کرد. پرسیدم که آیا بوتو درباره دخالت آمریکاییها در اوضاع داخلی پاکستان صحبت دیگری کرده بود؟ ظاهراً به شاه گفته بود که تعدادی از مقامات سفارت آمریکا با گروههای مخالف او در تماس هستند. خاطر نشان کردم که می باید انتظار این را داشت ولی دست زدن به چنان حملاتی را بر ضد واشینگتن توجیه نمی کند. شاه گفت، "خودش هم پشیمان است. به شدت مایل است از هر راهی که می تواند با ایالات متحد آمریکا از در آشتی درآید." درباره آینده پاکستان، و بالاتر از همه آینده بوتو، ابراز نگرانی کردم. حتی اگر در انتخابات آینده پیروز شود، بوی خون به مشام مخالفان رسیده. شاه گفت، "موافقم. ببینید چطور ورزش اصیل اسب دوانی را، به این بهانه که اسلام هر نوع قماری را ممنوع کرده است، غیرقانونی اعلام کرده اند." گفتم که، در این صورت، به عقیده من بوتو دستش به هیچ جا بند نیست. شاه گفت، "هنوز هم روی ارتش حساب می کند." افسران ارتش پاکستان افرادی روشنفکر هستند. اگر ورق برگردد، ممکن است آنها هنوز هم بتوانند کسانی را که می خواهند کشور را به عصر جهالت هزارسال پیش برگردانند، سرکوب کنند. "در پاسخ عرض کردم که حتی اگر ارتش بتواند مخالفان را در هم بکوبد، بخاطر این نیست که عاشق چشم و ابروی بوتو است، بلکه به خاطر این است که به جای او حکومت نظامی روی کار بیاورد. شاه اظهار نظری نکرد." ...

یکشنبه، ۵ تیر

شرفیابی... در مورد گزارش صلیب سرخ بین المللی سؤال کردم؛ رئیس آن دیروز به حضور شاه شرفیاب شد. شاه گفت، "هنوز هم محرمانه و فقط

برای ملاحظه خود ماست. اما با وجود این ادعا می کند که از ۳۰۰۰ زندانی سیاسی، ۹۰۰ نفرشان دارای علائم شکنجه هستند. این درست همان رقمی است که توسط کمیسیون انتصابی خود من هم داده شده بود. در ادامه گزارش آمده است که در چند ماه گذشته علائم شکنجه به کلی ناپدید شده است. ... گفتم که به نظر من این خبر واقعاً بدی است، و فقط نشان می دهد که ناراضیان دلایل واقعی برای اعتراض دارند. ما فقط باید امیدوار باشیم که خبرش درز نکند. شاه تکرار کرد، "فقط برای ملاحظه ماست. هیچکس نمی تواند آن را افشا کند، مگر خود ما." اشاره کردم که این روزها، نمی شود هیچ چیز را سری پنداشت، و جای تأسف است که ما سعی نکردیم وضع زندانهایمان را به ابتکار خودمان بهتر کنیم. سعی نکرد پاسخی بدهد...

دوشنبه، ۶ تیر

شرفیابی... گفتگوی دیروزم را با سفیر چین کمونیست گزارش دادم... او از شاه دعوت کرده از چین بازدید کند، اما من گفتم که ما ترجیح می دهیم رئیس جمهور چین به اینجا بیاید. که نخستین سفرش به خارج می شود... کوبا به جامعه بین المللی هشدار داده است که به نمایندگان صلیب سرخ یا عفو بین المللی اجازه ورود به کشور را نخواهد داد. شاه گفت، "این خبر را به سفارتخانه های خودمان بدهید. دفعه بعد که عفو بین الملل یا هر کسی دیگری موس موس کنان آن طرفها پیدایشان شد، می توانند به آنها بگویند که گورشان را گم کنند و مدتی هم به کوبا پوله کنند... آندرو یانگ، سفیر آمریکا در سازمان ملل، آن قدر وقاحت دارد که اعلام کند دخالت نظامی کوبا در آفریقا نتایج مثبتی در حفظ ثبات داشته است." ...

سه‌شنبه، ۷ تیر

شرفیابی. ملاقات دیروزم را با سفیر آمریکا گزارش دادم. به عقیده او ما باید اصلاحات اخیر در نحوه رفتار با زندانیان سیاسی را به اطلاع مردم آمریکا برسانیم. شاه پرسید، "چرا خودشان این کار را نمی‌کنند. رسانه‌های گروهی آنها باید خبر اقدامات ما را بدهند." در پاسخ عرض کردم، آنها دلیلی برای کمک به ما ندارند. در واقع، رسانه‌های گروهی شان ادعا می‌کنند که اصلاحات فقط به خاطر فشار از جانب کارتر است.

بعد موضوع صحبت به یانکلوویچ و "برنامه اطلاعاتی" که شاه با آن مخالفت کرد کشانده شد... شاه گفت، "م. گ. در آرزوی نقش سفیر نیمه وقت در واشینگتن و وزیر خارجه نیمه وقت در تهران بود. می‌خواست که ما یانکلوویچ را نماینده سیاسی مخفی خود در آمریکا بنمائیم." مدت‌ها بود که می‌دانستم این فکر به سر شاه افتاده است، از همین رو چند ماه پیش در پاریس تصمیم گرفتم به کلی از این موضوع صرف نظر کنم. کسی چه می‌داند، ممکن بود حتی مورد سوءظن او قرار گیرم...

همین طور که صحبت می‌کردیم خبر سوءقصدی به جان صدام حسین از عراق رسید. ظاهراً او فقط جراحی مختصری در ناحیه چشم برداشته است. اظهار داشتم که مرگ او برای ما خیلی تأسف آور می‌بود. شاه در پاسخ گفت، "کاملاً درست است. اگر به خاطر او نبود، هیچگونه سازشی در مورد شط العرب صورت نمی‌گرفت." ...

چهارشنبه، ۸ تیر

...شهبانو را به فرودگاه همراهی کردم، علت ظاهری سفرش شرکت در سمینار

تابستانی اسپن، کلرادو است، ولی علت واقعی آن ایجاد روابط دوستانه شخصی با روزالین کارتر همسر رئیس جمهور آمریکا است...

پنجشنبه، ۹ تیر

...شاه فرمانی صادر کرده، که حاکی از این است که هر خانه یا آپارتمانی که بدون دلیل موجه بیش از سه ماه خالی نگه داشته شود، توسط شهرداریهای محل از جانب مالک اجاره داده خواهد شد. در عین حال به دولت دستور داده شده که فهرستی از کلیه ساختمانهای نیمه تمام شهری تهیه شود، تا جدول زمان‌بندی جهت تکمیل آنها تدوین شود. می‌ترسم که تنها اثر آن این باشد که از هر نوع کارهای ساختمانی که می‌توانست در آینده انجام شود ممانعت به عمل آورد... لازمه رشد اقتصادی این است که به حقوق کلیه سطوح اجتماعی احترام گذاشته شود، مستأجر و مالک... قطع برق ادامه دارد.

شنبه، ۱۱ تیر

از شاه در مراجعت از یک سفر دو روزه به غرب ایران استقبال کردم... هنگامی که هنوز در فرودگاه بودیم به من گفت که با سفیر آمریکا تماس بگیرم به او اطمینان بدهم که پاکستان هیچ خصومتی با کشور او ندارد، اما چون موقعیت داخلی بوتو هنوز متزلزل است، نمی‌تواند از تعهد خود به تحقیقات هسته‌ای صرف‌نظر کند. چنین کاری او را در نظر غموم بی‌اعتبار می‌سازد. شاه در ادامه گفت، "وضعیت او با ما خیلی فرق دارد. ما مشکل واقعی در حل اختلافمان بر سر بحرین نداشتیم و رسیدن به توافق بر سر رودخانه هیرمند با افغانستان هم به همان سهولت انجام شد. کسی نبود که پشت

سر ما بایستد و از هر قدممان انتقاد کند." در بازگشت به سعدآباد با هلی کوپتر غرق در افکارم شدم، و به درگاه ایزد متعال دعا کردم که حافظ این شاه بی‌همتای من باشد، و او را از خودپسندی مصون دارد. فاجعه آمیز خواهد بود اگر چنین رهبر بزرگی قربانی غرور خود شود...

هنگام ورود به کاخ، شاه پرسید نظرم درباره فرمایش درباره خانه‌های خالی چه بود. عرض کردم که فقط می‌تواند روی ساختمانسازی آینده اثر منفی بگذارد... در این ضمن شهرداریهای محلی برای مالکین مزاحمت فراهم خواهند کرد. در پاسخ گفتم، "اینها را می‌دانم. اما دنیا به شواهدی نیاز دارد که نشان دهد انقلاب ما ادامه دارد. ما باید خودمان در خانه‌سازی سرمایه‌گذاری کنیم، بخصوص برای طبقات کم درآمد..."

سناتور یوجین مک کارتی همراه با سفیر آمریکا و تعدادی دیگر ناهار میهمان من بودند. به سفیر گفتم که شاه درباره پاکستان چه گفته بود... مک کارتی از اسرائیل به این جا آمده، و مایل بود در این باره گفتگو کند... درباره والتر ماندیل و کارتر - که می‌گفت فاقد هرگونه حس شوخ طبعی است - چندین لطیفه تعریف کرد. ضمناً از اوضاع داخلی آمریکا و میزان اشاعه فساد انتقاد کرد. حدود ساعت چهارونیم، بعد از این که مقدار زیادی شراب نوشیده بود، به رفتن رضایت داد.

بعد از آن نماینده اسرائیل را پذیرفتم. وزیر خارجه اش، موشه دایان، مایل است به حضور شاه شرفیاب شود تا قبل از این که نخست‌وزیرشان بگین عازم آمریکا شود از نظریات اعلیحضرت درباره خاورمیانه آگاه شود... رویهمرفته روز بسیار خسته کننده‌ای بود. امروز صبح شاه را آگاه ساختم که حالم اصلاً خوب نیست. دوران نقاهتم دارد زیادی طول می‌کشد...

دوشنبه، ۱۳ تیر

شرفیابی... پرسیدم که آیا لازم است موشه دایان با وزیر خارجه‌مان هم ملاقات کند. شاه گفت، "البته که نه." اظهار داشتم که ضمناً ابراز تمایل کرده که به دیدار من هم بیاید؛ ما تقریباً دوستان بیست ساله هستیم. با وجود این پیشنهاد کردم که بهتر است به نماینده اسرائیل گفته شود که اگر قرار است این مسافرت مخفی نگه داشته شود بهتر است از چنین ملاقاتی پرهیز شود. شاه از این فکر با اشتیاق زیاد استقبال کرد. من همیشه حد خود را دانسته‌ام...

سه‌شنبه، ۱۴ تیر

امروز صبح زود خبر کودتای نظامی در پاکستان به ما رسید. بو تو دستگیر شده است، همینطور تعدادی از رهبران مخالف... متعاقباً سفیر آمریکا تلفن کرد و فهرست دستگیر شدگان را اطلاع داد... ضمن صحبت اظهار داشت که به نظر می‌رسد حکومت نظامیان نتیجه احتمالی بن بست سیاسی فعلی در ترکیه هم باشد.

شرفیابی. شاه گفت، "باید به سفیر می‌گفتید که این جریان نشان می‌دهد دموکراسی چقدر برای بعضی از کشورها نامناسب است. شنیده‌ام که حتی ترکها هم به نظام حکومتی ما در ایران غبطه می‌خورند."... در ادامه گفت، "چه گونه امیدوارند کشوری را با پراکنده ساختن سیاست آن به اردوهای مخالف آباد سازند. هر چه توسط یک گروه ساخته شود، گروه دیگر قطعاً کمر به نابودی آن می‌بندد." ظاهراً سرحالی او ناشی از اخبار واصله از پاکستان و ترکیه است...

پادشاه اسپانیا نامه‌ای به شاه نوشته و تقاضای ۱۰ میلیون دلار برای

کمک به حزبی کرده که رهبری آن را نخست‌وزیرش بر عهده دارد. [نامه اعلیحضرت خوان کارلوس به فرانسه است. عنوان و احترامات پایانی آن دست‌نویس است. از زارزوتلا، به تاریخ ۲۲ ژوئن، ۱۹۷۷، ارسال شده است:]

برادر عزیزم:

در ابتدا، مایلم بگویم چقدر از شما بخاطر فرستادن خواهرزاده خود، والا گهر شهرام، برای ملاقات با من ممنونم، که سبب شد پاسخ سریعی به تقاضای من در لحظه‌ای دشوار برای کشورم، داده شود.

بعد مایلم شرحی از اوضاع سیاسی اسپانیا، و گسترش مبارزات احزاب سیاسی را در طول انتخابات پارلمانی و قبل و بعد از آن به عرض شما برسانم.

چهل سال حکومت رژیم کاملاً فردی اثرات مثبتی برای اسپانیا داشته است، لیکن در عین حال اسپانیا را در وضعیت تأسف بار فقدان ساختارهای سیاسی باقی گذاشته که خطر عظیمی را متوجه ثبات سلطنت می‌سازد. پس از شش ماه زمامداری آریاس، که من آن را هم به همین نحو به ارث برده‌بودم، در ژوئیه ۱۹۷۶ مرد جوانتر و سازش‌ناپذیرتری را به نخست‌وزیری منصوب کردم که او را بخوبی می‌شناختم و از اعتماد کامل من برخوردار بود: آدولفو سوارز.

از آن لحظه به بعد سوگند یاد کرده‌ام که در مسیر دموکراسی گام نهم، و سعی کنم که همیشه یک قدم جلوتر از

وقایع باشم تا بتوانم از وضعی شبیه آنچه در پرتغال رویداده و می‌تواند عواقب خطرناکتری برای کشور من در برداشته باشد، پیشگیری کنم.

قانونی کردن احزاب سیاسی مختلف به آنها اجازه شرکت آزادانه در مبارزات انتخاباتی را داد، تا خط مشی خود را تشریح کرده و از کلیه وسایل ارتباطات جمعی برای تبلیغات و ارائه تصویر رهبران‌شان استفاده کنند، در عین حال که برای خود پشتیبانی محکم مالی تأمین کردند؛ راستگرایان توسط سیستم بانکی اسپانیا، سوسیالیستها توسط ویلی برانت و ونزوئلا و سایر سوسیالیستهای اروپایی، و کمونیستها از طرق معمولی حمایت می‌شدند. در این ضمن، نخست‌وزیر سوارز، که من مسئولیت دولت را یکسره بر عهده او گذاشته بودم، توانست فقط در هشت روز آخر مبارزات انتخاباتی شرکت کند، و ضمناً فاقد امتیازات و امکاناتی بود که در بالا تشریح کرده‌ام، و سایر احزاب سیاسی توانستند از آنها منتفع شوند. به رغم همه اینها، او به تنهایی و با تشکیلاتی که هنوز درست سازمان نیافته بود، و با کمک وامهای کوتاه مدت از جانب بعضی افراد خصوصی، توانست پیروزی یکپارچه و قطعی کسب کند.

در عین حال، حزب سوسیالیست هم توانست در صد بالاتر از انتظاری از آراء را به دست آورد، در صدی که خطر جدی را متوجه امنیت کشور و ثبات سلطنت می‌کند، زیرا که من

اطلاع موثق دارم که حزبشان مارکسیست است. بخش زیادی از رأی دهندگان از این موضوع آگاهی ندارند، و با این باور به آنها رأی داده‌اند که اسپانیا، از طریق سوسیالیسم، بتواند از کشورهای مهم اروپایی چون آلمان، یا به طرق دیگر از کشورهای چون ونزوئلا، جهت احیای اقتصاد اسپانیا کمک دریافت کند.

به همین دلیل ضرورت حیاتی دارد که آدولفو سوارز بتواند "ائتلاف سیاسی میانه" را تجدید سازمان داده و موقعیت آن را تحکیم بخشد، تا بتواند برای خود یک حزب سیاسی تشکیل دهد که به عنوان تکیه گاه اصلی سلطنت و ثبات اسپانیا عمل کند.

نخست وزیر سوارز برای دستیابی به چنین هدفی بیش از هر وقت به هر نوع کمک ممکن، چه از هموطنانش و چه از کشورهای خارجی دوست که خواهان حفظ تمدن غربی و رژیمهای سلطنتی قدیمی می‌باشند، نیاز دارد.

برادر عزیز، به همین جهت است که من به خود این اجازه را می‌دهم، که در موقعیتی چنین خطرناک، از طرف حزب سیاسی نخست وزیر سوارز، خواهان حمایت شما بشوم؛ قرار است انتخابات شهرداری‌ها ظرف شش ماه برگزار شود، و آنجاست که بیش از هر جای دیگر ما می‌باید آینده خود را در محک آزمایش بگذاریم.

بنابراین، در کمال احترام، به خود اجازه می‌دهم، از شما

بخواهم امکان اعطای مبلغ ۱۰ میلیون دلار را به عنوان کمک شخصی خود در جهت تحکیم سلطنت اسپانیا مورد ملاحظه قرار دهید.

چنانچه تقاضای من مورد موافقت شما قرار گیرد، اجازه می‌خواهم دیداری را توسط دوست شخصی ام، آلکس مارد، به تهران پیشنهاد کنم که دستورات شما را به مورد اجرا خواهد گذاشت.

با عرض احترام ارادت

برادر شما

خوان کارلوس

پاسخ شاه به این نامه به تاریخ ۴ ژوئیه ۱۹۷۷ می‌باشد. بالحن گرمی نوشته شده لیکن احتیاط بیشتری را از جانب شاه در مقایسه با پادشاه اسپانیا نشان می‌دهد: "... و اما در مورد سؤالی که اعلیحضرت در نامه خود مرقوم داشتید، نظرات شخصی ام را به طور شفاهی به اطلاع شما خواهم رساند..." [

پنجشنبه، ۱۶ تیر

شرفیابی... شاه گفت، "به نخست وزیر بگوئید باید مستمری معتنابهی به روحانیون کرد اختصاص دهد. آنها ثابت کرده‌اند که میهن پرست واقعی هستند..."

با پزشکان آلمانی و آمریکایی که برای معاینه ملکه مادر احضار شده‌اند ملاقات کردم. آنها عقیده دارند که ایشان با داشتن هشتاد و شش سال

سن، در وضع جسمانی خوبی به سر می‌برند، و رژیم دارویی برایشان تجویز کرده‌اند...

جمعه، ۱۷ تیر

در منزل استراحت کردم. وضعیت فعلی ام راه دیگری برایم باقی نمی‌گذارد. خوشحالم که از ملاقات بادایان معذور شدم. نیرویی که برای این کار صرف می‌شد مرا دچار تب می‌کرد.

موشه‌دایان امروز از یازده صبح تا یک بعدازظهر به حضور شاه شرفیاب بود. شاه از این که اجازه داده بود ملاقات این قدر طول بکشد بدون این که او را به ناهار دعوت کند ناراحت بود، اما من او را مجاب ساختم که میهمان ما دلیلی برای گله کردن ندارد.

شهبانو در نیویورک در تدارک ایراد یک سخنرانی است. هزار نفر بر ضد او دست به تظاهرات زدند.

شنبه، ۱۸ تیر

شرفیابی. به شاه گفتم که پروفیسور ژان برنار و ژرژ فلاندرن فردا صبح برای معاینه او می‌آیند. ژان برنار از این که می‌بیند حال او این قدر خوب است و ناراحتی طحالش هم کاملاً مداوا شده، خیلی خوشحال است. شاه پرسید، "اما از ابتدا مشکل از کجا بود؟" پاسخ دادم ناشی از نوعی بیماری خونی است. او در ادامه گفت، "شاید مالاریای مزمن باشد." عرض کردم، "خیر، اعلیحضرت. قرصهای شما عمداً در شیشه‌ای گذاشته می‌شد که علامت قرص ضد مالاریا داشت تا کسی از ناراحتی شما سر در نیاورد."

درباره ملکه مادر صحبت کردیم. شاه گفت، "خیلی به خواهرم شمس وابسته است. هر بار که شمس به مسافرت می‌رود، مادرم مریض می‌شود." والا حضرت شمس در حال حاضر در ایالات متحد آمریکا به سر می‌برد. پیشنهاد کردم که شاید بهتر باشد که کمتر به سفر برود، بخصوص چون همیشه شکایت می‌کند که چقدر از این مسافرتها منزجر است. شاه در پاسخ گفت، "متأسفانه باید بگویم که این را هم باید حمل بر خودپسندی احمقانه او کرد، که با همراهانش ده سگ و دو برابر همین تعداد گربه این طرف و آن طرف آمریکا جولان می‌دهد."

دوشنبه، ۲۰ تیر

شرفیابی... اجازه خواستم به منظور استراحت عازم اروپا شوم. شاه مثل همیشه لطف داشت، و جویای احوالم شد.

چهارشنبه، ۱۲ مرداد

اینک چندین هفته است که در فرانسه هستم. امروز بعدازظهر بدون اجازه غیبت کردم تا سری به دوستم که خانم زیبایی است، بزمن حافظ چه خوب می‌گوید:

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد

وقتی به خانه بازگشتم به من گفته شد که شاه چندین بار سعی کرده بود با

من تماس بگیرد. تعجب کردم چون به نظر نمی‌رسد موضوع مهمی برای گفتگو داشته باشیم... خیلی سعی کردم به او در تهران تلفن کنم، اما کلیه خطوط اشغال بود.

پنجشنبه، ۱۳ مرداد

شاه تلفن کرد، گفت که می‌خواست شخصاً از من بخواهد که استعفا دهم. توجه او به وضع مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داد... استعفانامه رسمی را همراه با نامه‌ای که از او به خاطر مراحم و الطافش نسبت به خودم سپاسگزاری می‌کردم فرستادم. چندین بار اشاره کرده بودم که باید اجازه دهد باز نشسته شوم، اما همیشه موفق شده بود موضوع را عوض کند. امروز تلفنی به طور خصوصی به من گفت که قصد دارد تغییرات عمده‌ای در دولت بدهد.

شنبه، ۱۵ مرداد

جمشید آموزگار به مقام نخست‌وزیری منصوب شده است. هویدا بجای من وزیر دربار شده... این هم یکی از آن معماهایی است که فقط برای شاه و خود هویدا روشن است.

همان طور که به شاه نوشته‌ام، به محض بازگشت به وطن به بیرجند خواهم رفت. همانجا هم می‌مانم، مگر این که حالم وخیم تر شود: حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم

که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم
سربه آزادگی از خلق بر آرم چون سرو

گر دهد دست که دامن زجهان در چینم
جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم

تا حریفان دغا را به جهان کم بینم

در دو ماه گذشته از موضع خود درباره بهای نفت عقب نشینی کرده‌ایم. ما تسلیم سعودیها شده‌ایم، که در واقع به معنای این است که تسلیم کارتر شده‌ایم. قرار است بهای نفت تا پایان سال آینده ثابت باقی بماند... این خاطرات باید پایان پذیرد. حالا که از ملاقاتهایم با شاه محروم شده‌ام دیگری چیزی برای نوشتن باقی نمی‌ماند...

کاپ دانتیب، ۱۸ شهریور

قصد داشتم که دیگر ننویسم اما تعدادی بریده‌های روزنامه درباره استعفایم وجود دارد که مایلیم آنها را اینجا نگه دارم... فقط برای سابقه. فایده دیگری ندارند. خیلی ضعیف شده‌ام، و دیگر اشتیاقی هم برای بازگشت به زندگی رسمی ندارم.

مردم از انتصاب هویدا استقبال نکردند. این یک نقش حیاتی است که به او داده شده... اما گفته می‌شود که شاه انتخاب بدی کرده است. اگر دولت هویدا گناه هرج و مرج فعلی را به گردن دارد، چرا باید به او ارتقاء مقام داده شود؟

امیدها و یأس‌های خود من در جای دیگری است. افتخار می‌کنم که سی و هفت سال تمام به شاه خدمت کرده‌ام. هرگز حتی یک بار هم غیر از واقعیات چیزی بر زبان نیاورده‌ام و آگاهانه او را گمراه نکرده‌ام. این اواخر خود را ناگزیر می‌دیدم که با صراحت بیشتری حرف بزنم، اما این کار مرا ناراحت می‌کرد. این امر ممکن است اشتیاق مرا نسبت به رسیدگی به مسائل معمولی از بین ببرد اما نه وفاداری‌ام را نسبت به شاهنشاه بزرگ و محبوبم. حتی حالا هم در کمال اشتیاق زندگی‌ام را فدای او خواهم کرد:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم

از ما به جز حکایت مهر و وفا می‌پرس

امیر اسدالله علم، خادم وفادار شاه، سرانجام در ۲۶ فروردین ۱۳۵۷ در اثر سرطان خون درگذشت. درست نه ماه بعد از این حادثه، ارباب او نیز پس از بیست سال دیکتاتوری توأم با بی‌قانونی و ظلم و فساد - به اعتراف خودش در نطق ۱۴ آبان ۱۳۵۷ - در برابر امواج توفنده انقلاب ملت از ایران گریخت و پس از هجده ماه در به دری و تحمل انواع خفت و خواریها در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در آخرین تبعیدگاهش قاهره، جان داد.

www.adabestanekave.com

www.adabestanekave.com

نمایه

"آ"

آبادان، ۴۱، ۷۷، ۹۶، ۱۴۱، ۶۷۴

آتن، ۴۷

آذربایجان، ۵، ۱۱، ۶۶۹، ۸۰۵

آرام، عباس، ۳۳، ۱۱۱، ۱۹۴

آرتمین، کشتی ۶۳۱

آروسا، ۲۰۰، ۲۰۳

آریانس ناوارو، کارلوس ۸۸۴

آریاناء، ارتشبد بهرام ۸۶، ۸۷

آژانس خبرگزاری فرانسه ۴۳۹

آستارا ۷۳۹

آستان قدس رضوی ۲۳۴

۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۱۲، ۶۰۴، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۱، ۶۶۶، ۶۷۴، ۷۵۷،
 ۷۵۶، ۷۶۷، ۷۷۸، ۷۸۵، ۷۸۷، ۷۹۶، ۷۹۸
 اتریش ۷۸۹
 اتیوپی ۱۹، ۶۱۸، ۶۳۶، ۸۷۴
 احمدشاه قاجار ۲۳۶
 ادريس، پادشاه سابق لیبی ۱۳۸
 ارج ۸۵
 اردشیر جی ریورتر ۸۱
 ارسنجانی ۸، ۱۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۰۹، ۱۶۷
 ارفع، سرلشکر حسن ۲۰۱
 از میر ۲۳۴، ۲۵۲، ۷۷۱
 اسپانیا ۸۷، ۱۴۸، ۴۵۱، ۷۲۳، ۸۸۴
 استالین، ژوزف ۱۲۷، ۲۲۵
 استاندارد اوایل ۳۸
 استراتالموند، لرد ۳۰۲
 استرالیا ۴۸۹، ۶۱۴، ۷۶۲، ۷۸۹، ۸۶۸
 استوارت، مایکل ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۶
 اسد، حافظ ۴۴۶، ۷۵۲، ۷۸۸، ۸۰۲، ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۲۳،
 ۸۳۹، ۸۴۴
 اسرائیل ۳۷، ۴۸، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۸،
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶،
 ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۸۱، ۴۲۷، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۸۰

آسپن، کلرادو ۸۸۱
 آلاسکا ۸۰، ۴۴۵
 آلکساندر اول ۶۴۵
 آموزش و پرورش، وزارت ۵، ۶۱۳
 آمریکا بانکر ۶۰۶
 آموزگار، جمشید ۱۲، ۳۴، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۴، ۵۹۷، ۶۷۹، ۶۸۴، ۷۱۰،
 ۷۱۲، ۸۵۴، ۸۹۰، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۱
 آنکارا ۱۹۵، ۲۰۱
 آنگولا ۷۳۱
 آیزنهاور، دوايت ۶۷، ۶۸، ۱۶۸
 "۲"
 ابان، آبا ۴۵۰
 ابو ظبی ۵۰، ۶۹، ۹۷، ۱۴۴، ۲۱۹، ۵۶۴، ۷۱۲
 ابو ظبی، شیخ زاید ۱۴۴، ۲۳۸، ۳۱۴، ۶۱۲
 ابو علی سینا، کشتی ۷۷، ۷۸
 ابوموسی، جزیره ۲۰، ۴۰، ۴۳، ۵۹، ۶۱، ۸۴، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۶،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۸۹،
 ۳۱۴، ۴۵۶
 ان.بی.سی، تلویزیون ۵۷۰
 اتحاد جماهیر شوروی ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۸۱، ۲۲۶، ۲۷۴

اکسفورد، انتشارات دانشگاه ۱۶۷
 اکسون، شرکت نفت ۴۴۱، ۲۵۹
 اکسیدنتال، شرکت نفت ۴۴۵، ۳۳۷، ۱۸۶، ۱۸۵
 اکونومیست، مجله ۸۰۸، ۸۰۹
 اگنیو، اسپرو ۷۱، ۱۵۱، ۵۸۸، ۶۶۱
 الازهر، دانشگاه ۱۸۹
 الاقصی، مسجد ۱۳۴
 الاهرام، روزنامه ۷۸۶
 البرز ۶۰۶
 الجزایر ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۲، ۵۶۳، ۵۵۹، ۶۲۴، ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۵۶
 ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۷۱۲، ۷۴۱، ۷۴۵، ۷۵۲، ۷۳۸
 الجزیره ۱۸، ۱۹، ۳۰۱، ۴۹۴، ۶۵۱
 الیزابت، ملکه انگلستان ۶۸، ۲۸۹، ۴۶۷، ۴۸۹، ۶۰۲، ۶۱۶، ۷۵۵
 الینگورث، ریچارد ۴۷۲
 امارات متحده عربی ۵۹، ۶۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۷، ۴۵۴، ۴۶۴
 ۴۸۶، ۴۷۲، ۴۷۳
 ام القوین ۱۸۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴
 امامی، لیلا ۱۱۷
 مجدیه، ورزشگاه ۲۲۵
 امریکا، ارتش ۲۷۷
 امریکا، مجلس سنا ۱۳۳، ۲۱۵، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۸
 امریکا، نیروی دریایی ۶۴، ۵۷۴، ۷۷۷

۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۹۱، ۶۹۴، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۴
 ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۳۸، ۷۵۱، ۷۵۸، ۷۷۹، ۸۶۱، ۸۶۸، ۸۷۷، ۸۸۲، ۸۸۳
 اسکندر کبیر ۷۶۰
 اسماعیلیه ۱۹۱، ۶۷۵، ۶۷۶
 اشکلون ۹۸
 اشلند، شرکت نفت ۴۷۶، ۴۷۷
 اصفهان ۸۳، ۸۹، ۱۹۳، ۲۲۱، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۷۱، ۴۷۸، ۶۰۰، ۷۳۶
 اصلان، خانم ۸۱۸
 اطلاعات، روزنامه ۲۶۵، ۴۷۱، ۵۹۱
 اطلاعات، وزارت ۸۱، ۲۳۸
 اعتماد، دکتر اکبر ۷۲۵، ۷۶۳
 اعتمادی، نوراحمدی ۴۹۱
 اعلم، مجید ۳۲، ۵۸۵
 افشار، امیر خسرو ۱۰۶، ۴۳۰، ۴۸۲، ۶۵۹، ۶۷۲
 افریقای جنوبی ۷۶۱، ۷۷۳، ۷۸۲
 افغانستان ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۱۸، ۱۹۹، ۲۶۳، ۴۲۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲
 ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۸۵، ۶۴۱
 ۷۴۹، ۷۶۱، ۷۶۷، ۸۸۲
 اقبال، دکتر منوچهر ۳۲، ۵۵، ۹۱، ۱۱۷، ۲۳۵، ۳۰۹، ۴۶۲، ۴۷۷، ۴۹۰
 ۶۴۰، ۶۴۵، ۷۳۶
 اقیانوس هند ۱۸، ۱۹، ۲۷۵، ۴۶۳، ۶۲۰، ۶۳۶، ۷۴۱، ۷۶۱
 اکرم ۲۶۵

امریکا، وزارت خارجه ۱۸، ۶۳۷، ۸۶۱

امریکا، وزارت دفاع ۱۸

امین، عیدی ۵۸۳

انجمن سوارکاری شاهنشاهی ۴۶۳

اندونزی ۵۶۳، ۲۹۴

انصاری، مریم ۴۳۹

انصاری، هوشنگ ۴۶، ۸۳، ۸۹، ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۶۸۴، ۸۰۲

۸۳۸

انقلاب سفید ۸، ۱۸۸، ۲۳۳، ۲۷۹، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۵۰، ۴۷۶، ۷۰۸

انگلستان ۳۹، ۴۰، ۶۲، ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۴۲، ۲۴۴

۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۰۵، ۴۳۲، ۴۶۳، ۴۶۸

۴۷۳، ۴۸۳، ۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۶، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۷۰، ۶۸۰، ۶۹۰

۷۵۲، ۷۵۸، ۷۸۳، ۸۱۵، ۸۱۶

اوئن، دکتر دیوید ۸۷۲

اوبراین، او ای ۴۶، ۴۷، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷

اوپیک ۱۲، ۱۴، ۸۳، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰

۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۲۷، ۵۶۲، ۵۹۷، ۶۲۱، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۵۷

۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۸۰، ۶۹۰، ۶۹۹، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۲۲، ۷۸۱

۷۸۶، ۸۵۶

اوتانت ۳۹، ۸۴، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۴

اوققیر، ژنرال محمد ۴۵۳

اوگاندا ۵۸۳

اولبریش، والتر ۲۶۲

اومبرتو، پادشاه سابق ایتالیا ۲۰۵، ۷۷۰

اویسی، ارتشبد غلامعلی ۴۴۴

ایادی، سپهبد دکتر کریم ۱۹۷، ۱۹۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۷۵۹، ۷۶۵، ۷۸۲، ۸۲۰

ایالات متحد امریکا ۷، ۲۰، ۴۴۳، ۴۷۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۳۷، ۷۶۳

۷۹۲، ۸۰۸، ۸۳۶، ۸۷۲، ۸۷۸، ۷۸۹

ایتالیا ۸، ۲۰۵، ۲۱۱، ۴۲۸، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۸۱، ۴۹۱، ۵۹۷، ۶۴۲، ۷۴۳

۷۵۱، ۷۷۰، ۸۳۸

ایتالیا، جامعه زنان ۴۶۰

ایران ایر ۶۸

ایران، ارتش ۱۹

ایران نوین، حزب ۱۰

ایرفرانس ۸۵۹

ایروین، جان ۲۹۹، ۳۰۰

ایریکوم ۳۸

ایندوینا، فرانکو ۲۹۸

ایوب خان، محمد ۴۵، ۶۳، ۶۴، ۱۰۲

ایوری، پروفیسور پیترو ۷۰۸

"ب"

بئاتریکس، ولیعهد هلند ۸۰۷

بارزانی، مصطفی ۲۰۱، ۴۹۰، ۶۰۷، ۶۵۳

بالی ۷۸۱، ۷۸۶، ۸۳۴، ۸۳۶

بانک انگلستان ۷۵۸

بانک مرکزی ایران ۴۹، ۶۵۷

بانکوگ ۲۹۸

باهری، دکتر محمد ۴۹۶

بیر، ناو ۶۳۱

بحرین ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۸۴، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۸۵،

۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۹، ۴۵۳، ۴۵۴،

۵۷۰، ۶۰۴، ۶۰۵، ۷۴۳، ۸۸۲

بحرین، شیخ حمد ۸۴

بحرین، شیخ عیسی بن سلمان الخلیفه ۲۵۰، ۲۸۱، ۶۰۵

بحرین، گزارش ۲۰۸

بختیار، سپهبد تیمور ۵۰، ۵۱، ۷۸، ۹۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۷،

۲۴۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۵

برانت، ویلی ۲۰۸، ۸۸۵

براون، جورج ۱۹۱، ۱۹۲

برزیل ۶۸۳

برژنف، لئونید ۲۲۵، ۵۷۲، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۵۳

برمه ۷۱۷

برمه، نفت ۷۵۸

برنار، پروفیسور ژان ۱۱۹، ۵۶۰، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۹، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۳۲

۶۳۸، ۸۸۸، ۸۸۹

برنهارد، پرنس ۲۹۴، ۶۶۸، ۷۴۴، ۸۰۷

بروجردی، آیت الله محمد حسین طباطبائی ۶۶

بروکسل ۲۵۴، ۲۵۵، ۵۶۸

بریتانیا، ارتش ۴۷۳

بریتانیا، اینتلیجنس ۴۹۸، ۵۹۹

بریتانیا، شرکت نفت ۹۲، ۳۰۲، ۷۵۸

بژار، موریس ۴۹۳

بصره ۳۱۳

بغداد ۱۸، ۲۰، ۵۱، ۷۷، ۷۸، ۹۹، ۱۱۳، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۱، ۲۵۶،

۴۶۳، ۴۶۸، ۶۳۵، ۶۴۳، ۶۵۲، ۶۶۴، ۷۰۱، ۷۸۸

بقائی، مظفر ۸۷۰

بلغارستان ۴۶۶، ۶۳۵

بلقیس، شاهزاده خانم ۵۸۵، ۵۹۵، ۷۶۷، ۷۶۹

بن، آنتونی ۷۳۲، ۷۵۹

بندرعباس ۴۵۵، ۵۷۳، ۸۱۶

بنگلادش ۳۱۹، ۴۵۹

بوتو، ذوالفقار علی ۴۵، ۴۳۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۷۷، ۵۶۷، ۵۶۹،

۵۷۱، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۵۶، ۷۱۰، ۷۱۱، ۸۴۷، ۸۷۸، ۸۸۱، ۸۸۳

بوشهر ۲۳۳، ۲۴۸، ۴۵۶، ۴۵۷، ۶۳۱

بومدین، هواری ۶۵۶، ۶۶۲، ۶۶۳

بوتنه، مجله ۶۸۶

بیافرا ۷۹

بی.بی.سی (بنگاه سخن پراکنی بریتانیا) ۶۸، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۶۹، ۴۳۹، ۵۶۹

۵۹۱، ۶۸۷، ۸۶۴، ۸۶۵

بیرجند ۲، ۳، ۷۴، ۷۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۹، ۸۲۴

۸۲۵، ۸۲۷، ۸۴۰، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۹۰

بیگلو، پیشخدمت ۷۶۴، ۷۶۵

بیروت ۲۰۹، ۴۶۷، ۵۸۰، ۷۸۸

"ب"

باب، سفیر ۹۱، ۹۲

پاپادوپولس، سرهنگ ژرژ ۴۶۷، ۴۸۹

پادگورنی، نیکلائی ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۷۲، ۷۹۹

پارسا، فرخ رو ۶۱

پارسونز، سرآنتونی ۵۷۷، ۸۶۷

پاریس ۳، ۷۷، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۲۲، ۲۶۹، ۲۷۱، ۴۵۷، ۴۸۰، ۴۸۴

۴۸۵، ۴۹۲، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۵، ۶۳۲، ۶۴۴، ۶۷۰، ۶۸۳

۶۸۴، ۶۹۱، ۶۹۸، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۴، ۷۶۵، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۷۴

پاری ماچ، مجله ۶۵۸

پاکستان ۴۵، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۵، ۱۰۲، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰

۲۱۳، ۲۵۱، ۲۸۲، ۳۱۹، ۴۳۲، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۸، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۳

۵۶۸، ۵۸۶، ۶۴۲، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۶، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۴۳، ۷۶۱، ۸۱۱

۸۷۷، ۸۸۱، ۸۸۲

پان آمریکا ۶۸

پان ایرانیست، حزب ۲۱۹

پرتغال ۸۸۴

پرتوریا ۷۶۰

پرزه، شیمون ۸۱۴

پرسپولیس ۲۸۹

پرفیت، آلن ۷۳۲

پزشکپور، محسن ۲۱۹

پست و تلگراف، وزارت ۳

پشتوستان ۴۹۳، ۶۶۶

پکن ۴۷۹، ۴۸۰، ۶۳۷

پل ششم، پاپ ۹۱، ۹۲

پلی بوی، مجله ۸۳۳، ۸۴۲

پمپیدو، ژرژ ۲۸۹، ۲۹۴، ۴۴۹، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۷۲

پنتاگون ۸۱۱، ۸۱۲

پورت سعید ۶۷۵، ۶۷۶

پولیساریو ۷۴۱، ۷۴۵

پهلبد، مهرداد (عزت الله مین باشیان) ۸۷، ۲۱۹، ۷۰۶

پهلوی، احمدرضا ۵۷۹

پهلوی، بنیاد ۶۵۶

پهلوی، بهزاد ۶۱۹

پهلوی، حمیدرضا ۵۷۹، ۶۱۹

پهلوی، دانشگاه ۱۰، ۳۷، ۸۸، ۸۹، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۶، ۴۴۴، ۷۷۲،

۸۵۴

پهلوی، رضا (ولیعهد) ۴، ۶۰۲

پهلوی، رضاشاه ۳، ۴، ۳۲، ۵۷۹، ۵۸۲، ۶۷۶، ۷۱۴، ۷۵۹، ۷۷۲، ۷۸۲

پهلوی، شمس ۶۱۵، ۷۰۶، ۷۱۴، ۸۸۸

پهلوی، شهناز ۶۰۳، ۶۱۴، ۶۸۱

پهلوی، عبدالرضا ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۹۲

پهلوی، عصمت ۵۷۹

پهلوی، غلامرضا ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۳۱

پهلوی، فاطمه ۵۷۹، ۶۰۳، ۷۰۶

پهلوی، فرحناز ۲۲۵

پرسی، جورج ۳۰۲

پینوشه، ژنرال اگوستو ۸۷۴

"ت"

تانزانیا ۲۹

تایلند ۷۱۷

تایم، مجله ۶۲۸

تایمز لندن ۷۹، ۱۱۲، ۶۰۹، ۷۸۵

تبریز ۴۶۵

ترکیه ۲۹، ۳۷، ۵۱، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۶۰۶، ۷۱۶، ۷۲۲، ۸۱۰، ۸۸۳

تکریت ۷۷

تنب، جزایر ۴۰، ۴۳، ۵۹، ۶۱، ۸۴، ۱۰۴، ۱۸۵، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۸۹، ۶۵۶

توکیو ۹۰

توم پاته نوتر، ژاکلین ۶۸۹

تونس ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۴۵۹

تهران دانشگاه ۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۴۳۹، ۵۶۸، ۵۷۳، ۶۵۹، ۶۹۴

تهران، کنفرانس ۲۸۵

تیتو، مارشال ۸۴۰

تیلست ۶۴۵

تیمورتاش، ایران ۵۸۲

تیمورتاش، عبدالحسین ۵۸۲

"ث"

ثریا، ملکه سابق ۲۹۸، ۴۵۵، ۷۳۴، ۸۳۰

"ج"

جاجرود، رودخانه ۹۳، ۱۰۶

جانسون، لیندون ۳۳، ۶۸، ۱۱۶، ۲۶۴، ۴۳۹، ۷۱۱، ۷۷۶

جبهه ملی (ایران) ۱۱

جده ۵۸۳

جم، ارتشبد فریدون ۸۷، ۸۸

جنرال داینامیک ۸۱۱

جنکیتز، روی ۷۶۴

جهانبانی، سپهبد امان الله ۱۰۸، ۱۰۹

جهانبانی، خسرو ۱۰۹، ۱۲۰، ۳۰۵، ۶۸۱

جهان‌نما، کاخ ۴۲

جی‌آپ، ژنرال دونگ‌وین ۷۴۱

جیوتی ۷۴۱

"چ"

چائوشسکو، نیکلای ۴۳۰

چارلز، پرنس ۳۰۵، ۶۵۸، ۶۵۹

چالفونت، لرد ۷۵۲، ۸۶۶

چاه بهار ۴۸۹، ۶۶۷

چرچیل، وینستون ۷۸، ۱۱۲، ۲۸۵

چین، جمهوری خلق ۴۵، ۶۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۹۱، ۴۹۲، ۵۹۱، ۶۳۷، ۸۷۹

"ح"

حافظ، شمس‌الدین محمد ۸۸۹

حسین، پادشاه اردن ۹۷، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۵۹۹، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۶۸، ۶۸۶

۷۱۵، ۷۳۳، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۸۲، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۷۸، ۷۷۹

۷۸۱، ۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹

حسن، ولیعهد اردن ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۰

حسین (ع)، حضرت امام ۶۷

حفیض، ژنرال مولائی ۶۱۱، ۷۵۱

حیفا ۹۸

"خ"

خاتمی، ارتشبد محمد ۸۶، ۸۷، ۴۹۴، ۶۲۲، ۷۰۱، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۳۳، ۸۱۹

۸۲۱

خانلری، دکتر پرویز ۴۹۱

خاورمیانه ۳۷، ۴۴، ۵۴، ۸۰، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۵۰، ۴۴۰

۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۴، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۴، ۶۱۰، ۶۱۴

۶۲۰، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۵۶، ۷۵۸، ۷۸۸، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۴۱، ۸۴۵، ۸۶۴

۸۸۲

خراسان ۲، ۳، ۱۳۶، ۶۴۷

خرمشهر ۴، ۹۶

خزر، دریای ۵۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۴۷۶، ۴۸۷، ۶۰۴

خزیمه، خازم بن ۲

خسروانی، عطاءالله ۱۲۹

خشیار شاه ۱۰۶

خلیل الخلیل ۵۴۶

خوئی، آیت الله ۷۶۶، ۷۹۰

خوانساری، آیت الله ۵۰۶، ۶۱۵، ۶۵۳، ۷۴۳، ۷۹۰، ۷۶۸، ۸۷۵

خوزستان ۸۸

"د"

داریوش، شاه ۱۰۶

داگلاس هیوم، سرآلک ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۸۱

دانشگاه ملی ایران ۶۹۲

دانمارک ۱۷۶، ۵۲۷

داوود خان، سردار محمد ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۱۵

۵۳۲، ۵۳۸، ۵۶۷، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۴۱، ۶۷۱، ۷۴۹، ۷۶۲

دایان، موشه ۸۸۲، ۸۸۷

دزفول ۱۵۴

دیلمی، سرهنگ ۵۸۰

دمشق ۵۱۴، ۷۸۸

دموکرات، حزب ۵۸۴

دوبی، شیخ راشد ۱۴۳

دوبی، ولیعهد ۹۷

دوگل، ژنرال شارل ۶۸، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۸، ۱۰۳، ۵۰۲

دولو، امیر هوشنگ ۴۵۰، ۴۵۵، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱

دهلی ۴۶۳

دیبا، فریده ۴۸، ۴۸۳، ۵۱۹، ۵۴۲، ۵۸۱، ۵۸۴، ۶۱۷، ۷۵۳، ۷۵۴، ۸۱۸

۸۲۴، ۸۲۵

دیلی استار، روزنامه ۵۶۶

دیلی تلگراف، روزنامه ۱۱۴، ۴۷۶، ۸۷۷

دیم، نگودین ۵۰۸

دین، جان ۵۳۶

دیه گوگاریسیا ۵۷۴، ۶۳۶

"ز"

رابین، اسحاق ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۹۵، ۷۰۸، ۸۰۰

راجرز، ویلیام ۶۹، ۷۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۶۵۶

راجی، پرویز ۸۴۶

رادیو تلویزیون اروپا ۷۵۰

رادیو تهران ۸، ۱۸

رادیو مسکو ۵۴۵

رأس الخیمه ۴۳، ۶۲، ۱۲۶

رأس الخیمه، شیخ صقر بن محمد القاسمی ۶۲

راکفلر، نلسون ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۷، ۷۷۱

راسر، کاخ ۶۱۲، ۷۹۱

رامسر، کنفرانس ۵۲۷، ۶۰۸، ۶۹۰، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶

رایت، سردنيس ۴۳، ۴۵۲، ۸۰۴

رباط ۵۷۹، ۶۱۱

رزم آراء، سپهبد علی ۶

رسائی، درياسالار فرج الله ۸۶

رستاخيز، حزب ۱۵، ۶۶۱، ۶۸۴، ۷۲۵، ۸۲۸، ۸۳۸

رشیدیان، اسدالله ۴۶۱، ۴۷۹

رضا، حضرت امام ۹۵

رم ۴۴۵، ۴۶۴، ۴۹۱، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۳۸، ۵۵۲، ۷۰۶، ۷۴۹، ۷۷۰

روحانی، منصور ۸۳۸

رودکی، تالار ۵۲۰

روزولت، فرانکلین ۲۲، ۸۶۳

روزولت، کریمیت (کیم) ۶، ۸۰۴، ۸۶۳

روستو، والت ۶۹

روسیه تزاری ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۷۹، ۴۴۵، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۳، ۵۰۳،

۵۰۴، ۵۴۴، ۵۴۵، ۷۵۷

رومانی ۱۳۷، ۱۴۰، ۴۳۰، ۴۶۶، ۵۴۷، ۵۴۸

رویترا، خبرگزاری ۶۷۴

ریاض ۴۵۳، ۶۷۱

ریپورتر، شاپور ۶، ۸۰، ۵۶۳

ریچاردسون، الیوت ۵۳۶

ریودوژانیرو ۶۸۳

"ز"

زار زوئلا ۸۸۴

زامبیا ۶۳۷

زاهدی، اردشیر ۷۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۶۶، ۵۳۶، ۵۷۰

۵۸۴، ۵۹۲، ۶۱۶، ۶۴۰، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۷، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۷

زاهدی، سپهبد فضل الله ۳۲، ۸۶۳

زاینده رود ۸۹

زلاندنو ۵۷، ۸۶۸

زند، کریم خان ۶۲۲

زوددویچه سایتونگ، روزنامه ۸۶۶

زوریخ ۳۸، ۴۳، ۷۳، ۶۰۰، ۶۴۴، ۶۵۶، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۹۶

"ژ"

ژیسکاردستن، والری ۵۸۴، ۵۹۴، ۵۹۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۵، ۷۲۴،

۷۴۶، ۸۲۲، ۸۲۳

"س"

سازمان انرژی اتمی ۷۲۵، ۷۶۳

سنگال ۷۵۱، ۵۵۰، ۵۳۹، ۵۳۸

سنگور، لئوپلد ۵۵۰

سن موریتس ۷۳۳، ۷۳۱، ۶۶۴، ۱۷۷، ۱۱۴، ۴۳، ۴۲، ۳۷

سودان ۸۳۹، ۵۳۸، ۱۱۸، ۱۰۳

سوریه ۹۸، ۴۴۶، ۴۷۸، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۷۵۲، ۷۷۹، ۷۸۸

۷۸۹، ۸۰۲، ۸۷۴

سوفیا، پرنسس ۱۴۸

سویس ۳۸، ۴۲، ۱۰۸

سیا (سازمان مرکزی اطلاعات امریکا) ۱۸۱، ۴۳۲، ۴۴۳، ۴۹۹، ۵۳۹، ۵۷۴

۶۰۵، ۶۵۶، ۷۰۵، ۷۱۲، ۷۵۲، ۷۸۵، ۸۰۴، ۸۵۸، ۸۶۳، ۸۷۷

سیری ۴۴۵

سیدنی، اپرای ۵۲۰

"ش"

شارجه ۶۲، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۵۶، ۴۷۳

شارل رو، فرانسوا ۸۴

شاهرودی، آیت الله ۶۱۵

شربورگ ۱۸۱

شرکت ملی نفت ایران ۱۲، ۹۸، ۱۲۶، ۱۴۱، ۴۶۲، ۴۷۷، ۶۴۵، ۶۵۴

شریف امامی، جعفر ۳۲، ۱۷۵

شط العرب ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۹۶، ۶۵۱، ۶۶۴، ۸۸۰

سادات، انور ۱۴۲، ۴۵۱، ۵۲۰، ۶۵۶، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۷۹۰، ۸۰۲، ۸۴۰

سالزبرگر، سایروس ۴۵۸

سالیوان، ویلیام ۸۶۷، ۸۷۶

ساندی تایمز ۵۷۰

ساواک ۵۱، ۷۵، ۷۸، ۱۱۰، ۴۸۲، ۴۸۹، ۵۰۲، ۵۷۳، ۶۳۹، ۶۵۹، ۶۶۰

۶۶۷، ۷۰۳، ۷۷۵، ۸۰۷، ۸۴۶، ۸۷۱، ۸۷۷

سایمون، ویلیام ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۰۶، ۶۲۱، ۷۰۱، ۸۲۴

سرخس ۹۵، ۴۴۵

سری لانکا ۱۴۹

سعد آباد ۴۱، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۴۷، ۷۹۲

سعد آباد، کاخ ۱۲۳، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۱۶، ۷۱۵، ۷۹۵، ۸۸۲

سعدی، شیخ مصلح الدین ۵۲، ۱۴۴، ۴۴۸

سعود الفیصل، شاهزاده ۶۲۶

۴۶۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۱، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹

۶۰۴، ۶۱۸، ۶۲۷، ۶۳۶، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۹۱، ۸۰۲

۸۱۲، ۸۱۴، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۷۲

سعید، نوری ۵۵۴

سقاف، عمر ۷۸

سلاله ۴۷۳

سلوین، لوید ۵۱۳

سنا ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۳، ۶۷۴، ۷۱۷، ۷۲۲، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۴

ستو (سازمان پیمان مرکزی) ۸۲، ۶۳۴، ۶۳۵

شفقت، ارتشبد جعفر ۱۷۳

شفیق، احمد ۸۱۶

شل، شرکت نفت ۹۲، ۷۳

شلزینجر، جیمز ۷۰۵

شمعون، دانی ۸۱۷، ۴۶۷

شمعون، کامیل ۷۶۵، ۴۶۷

شمیران ۱۵۳

شوایتزر، پی‌یر، پل ۶۹

شورای اصناف ۵۰۷

شورای دولتی ۸۶۷، ۸۶۶

شهوند، کاخ ۷۱۱، ۷۱۰، ۶۱۸، ۶۱۷، ۱۱۶

شیراز ۱۰، ۳۷، ۸۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۹۳، ۵۲۵، ۵۲۶،

۷۷۵، ۷۱۵، ۵۸۴، ۵۴۰

شیراز، جشن هنر ۴۹۶

شیراک، ژاک ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶

شیعه ۷۰۷، ۶۱۵، ۵۴۶، ۵۰۶، ۴۷۵

شیلی ۸۷۴

"ص"

صدام حسین ۷۷، ۵۸۰، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۸، ۶۷۱، ۸۸۰

صفویان، پروفیسور عباس ۱۱۹، ۵۶۱، ۶۹۲، ۷۲۵، ۷۶۵، ۷۶۸، ۸۳۲

"ط"

طالبانی، جلال ۷۸

"ع"

عالیخانی، علینقی ۱۳، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹

عالیه، ملکه اردن ۴۷۶

عامری، ناصر ۴۷۵، ۵۸۷، ۵۹۰

عبدالولی خان ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۹۵، ۶۷۲، ۷۶۷، ۷۷۰

عثمانی، امپراتوری ۶۶۴

عراق ۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲

۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴

۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۵

۴۳۶، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۹۰، ۴۹۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۳، ۵۸۵

۶۰۷، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۴۴، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۶۴، ۶۶۵

۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۹۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۹، ۷۲۲، ۷۳۴، ۷۷۹، ۷۸۸

۸۰۹، ۸۳۰، ۸۷۴، ۸۸۰

عزری، ماير ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

عظیمی، ارتشبد رضا ۸۶، ۷۰۹

- فراست، دیوید ۷۲۴
- فرانسه ۲، ۳۳، ۸۲، ۸۴، ۱۰۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۱، ۴۳۹، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۲۴، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۵، ۶۷۷، ۶۹۵، ۷۲۵، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۴۱، ۸۲۲، ۸۳۷، ۸۴۲، ۸۶۰، ۸۷۱، ۸۸۴، ۸۸۵
- فرانکو، ژنرال فرانسیسکو ۷۱۹، ۷۲۴
- فرح، استاد یوم ورزشی ۷۱۵
- فرح آباد ۱۷۸
- فرست نشنال سیتی بانک نیویورک ۸۲۴
- فرنجه، سلیمان ۴۶۶
- فلاح، دکتر رضا ۵۰، ۷۰، ۷۹، ۱۵۵، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۷۷، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۵۸
- فلاندرن، پروفیسور ژرژ ۸۸۸
- فلسفی، محمد تقی ۶۶، ۶۷
- فلورانس، (اتاقدار کاخ سلطنتی) ۵۹۹
- فلینگر، پروفیسور کارل ۳۸، ۵۷۷
- فنلاند ۵۸۸، ۷۱۷
- فورد، جرالده ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۸۰، ۶۹۷
- ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۶، ۷۵۷، ۷۷۶، ۷۸۶، ۸۱۱، ۸۳۳
- فولبرایت، ویلیام ۷۱۷، ۷۱۸
- فهد، (شاهزاده و سپس پادشاه سعودی) ۶۰۴، ۶۷۲
- فیصل، ملک ۸۲، ۹۷، ۱۱۱، ۴۷۹، ۵۶۳، ۵۸۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۵۶، ۶۶۸
- ۶۹۷

- عظیمی، صادق ۹، ۱۱، ۷۰۹
- عفو بین المللی ۸۲۹، ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۷۹
- علم، محمد ابراهیم ۲
- علم، ملکناج ۴
- علم، ناز ۵۶۵
- عمان ۱۱۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۹، ۵۶۷، ۵۷۳، ۶۵۴، ۶۶۷، ۶۷۲، ۷۵۶، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۴۰
- عمان، دریا ۵۷۴، ۵۷۵
- عمان، سلطان قابوس ۵۶۷، ۵۷۳، ۶۳۱، ۷۹۱
- عمران، بانک ۷۵۲
- عملیات آژاکس ۸۰۴
- "غ"
- غفاری، عسکر ۹۶
- غنا ۶۱۳
- "ف"
- فارس، خلیج ۳، ۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۵۷۵، ۶۰۴، ۶۳۵، ۶۶۶، ۶۷۲، ۷۱۹
- فجیره ۱۴۴

"ق"

قاجار، سلسله ۵۷۹، ۷۵۶

قاهره ۶۵۴، ۶۷۵، ۸۳۸، ۸۹۲

قدر، منصور ۴۷۵

قذافی، معمر ۱۳۷، ۵۶۷، ۶۶۰

قسنطنیه، عهدنامه ۶۶۴

قشم ۵۷۴

قطبی، محمد علی ۷۵۴، ۷۷۱

قطر ۳۹، ۵۰، ۵۶۴، ۵۷۹، ۷۲۲

قم ۹، ۱۳۷، ۸۷۶

قوام، احمد ۳۲

قوام، علی ۴

قوام الملک، ابراهیم ۴، ۵، ۴۸

قهستان ۲

"ک"

کائوندا، کنت ۶۳۷

کابل ۵۴، ۵۶، ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۹۵، ۵۹۵، ۶۷۱، ۷۴۹

کاپ دانتیب ۶۸۹، ۸۹۱

کاپلی، هلن ۸۱۴

کاسیگین، آلکسی ۱۷۷، ۴۵۸، ۷۸۸

کاخ سفید، سعد آباد ۱۲۳، ۴۹۳، ۴۹۶، ۷۱۵، ۷۹۵، ۸۴۰

کاخ سفید، واشینگتن ۶۹، ۸۲، ۴۳۹، ۵۸۴، ۷۷۴، ۸۷۱

کارامانلیس، کنستانتین ۶۱۲

کاراکاس ۷۰۹

کارتو، جیمی ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۲۵، ۸۳۲، ۸۴۰، ۸۴۳، ۸۴۵، ۸۵۳، ۸۶۴

۸۶۸، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۹۱

کارینگتون، لرد ۴۷۸

کا.گ.ب ۵۹۹

کالاها، جیمز ۷۷۴

کالیفرنیا ۳۸، ۴۲

کانادا ۶۵۹

کباچ، سرهنگ محمد ۷۵۱، ۷۵۲

کراسلند، آنتونی ۷۶۴

کرافت، جوزف ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳

کرج ۴، ۷۶۹

کردستان عراق ۴۹۰، ۶۱۶، ۶۲۳، ۶۳۶

کرکوک ۵۲

کرمان ۸۸

کرمانشاه ۸۱۸

کره شمالی ۷۲۵، ۷۶۴

کریمه ۷۹۹

کشاورزی، وزارت ۸، ۵۲، ۱۰۷

کلالی، امیر تیمور ۴۵

کلوزری دلیلا ۴۸۶

کلی، گریس ۱۸۰

کمبریج، دانشگاه ۷۹۵

کمپ دیوید ۶۲۴، ۶۲۵

کنستانتین (پادشاه سابق یونان) ۷۲، ۴۷۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۶۰۷، ۶۰۸

کندی، ادوارد ۶۷۴، ۶۷۵، ۷۱۸

کندی، جان ۳۲، ۱۱۶، ۱۴۰، ۴۳۷، ۶۰۵، ۶۱۲

کنی، دکتر علینقی ۱۳

کوئیک، مجله ۷۵۰

کوبا ۷۵۱، ۷۶۰، ۸۷۹

کویت ۳۹، ۶۹، ۷۷، ۸۶، ۸۸، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۵۲، ۷۸۵، ۸۱۰، ۸۷۸

کیتی هاوک، ناو هواپیمابر ۵۷۴

کیسینجر، نانسی ۶۲۹

کیسینجر، هنری ۶۹، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۹۷، ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۲۳

۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۵۵، ۶۸۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۰۵، ۷۰۶

۷۲۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۷۱، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۲، ۸۲۴، ۸۳۴

کیش، جزیره ۵۸، ۱۶۰، ۴۵۵، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۶۳۰، ۶۶۷

۷۰۹، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۸

۷۷۱، ۸۳۲

کیم ایل سونگ ۷۶۴

کیهان، روزنامه ۵۹۱

"گ"

گاجره ۷۴۵

گارد شاهنشاهی ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۵، ۷۱۰، ۸۲۲، ۸۶۳

گاردین، روزنامه ۴۷۶، ۷۸۳، ۷۸۵، ۸۴۸

گامبیا ۷۵۵، ۷۵۶

گاندی، ایندیرا ۴۶۱، ۴۷۹، ۷۳۲

گرومان، شرکت هواپیماسازی ۷۹۳

گلپایگانی، آیت الله محمدرضا ۱۳۷

گلدواتر، دوک ۸۰۹

گلستان، کاخ ۱۵۳، ۴۳۸، ۴۵۸

گلسرخی، غلامرضا ۷۷۵

گوردون، واکر، پاتریک ۷۴

"ل"

لئون، جووانی ۶۴۲

لارکانا ۶۵۷

لاسر، رستوران ۱۵۲

لاهور ۵۶۷

لبنان ۵۰، ۵۱، ۹۱، ۱۴۱، ۴۶۶، ۴۷۵، ۵۸۰، ۷۱۹، ۷۶۵، ۷۸۸، ۷۸۹، ۸۱۵،

۸۲۲

لرد، ملوین ۶۹

لکا (پادشاه سابق آلبانی) ۱۶۴، ۷۷۰

لمبتون، پروفیسور ۵۶۶، ۱۶۷

لندن ۴۶، ۴۹، ۶۸، ۷۲، ۸۵، ۹۴، ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۷۸، ۴۳۰،

۴۳۱، ۴۳۹، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۶۵، ۶۰۲، ۶۵۹،

۶۵۸، ۶۷۲، ۷۱۶، ۷۵۵، ۷۷۸، ۷۸۱، ۸۷۲

لنگه ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

لوبرانی، اوری ۷۰۷، ۷۱۹

لوس، سر ویلیام ۶۷۷

لویزان ۸۵

لیبی ۶۹، ۷۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۸۰، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۸۰، ۵۸۶،

۶۲۴، ۶۶۰، ۷۸۳، ۷۹۶، ۸۰۵

لیکود، حزب ۸۷۷

لینگ، مارگارت ۷۱۶

"م"

ماربد، اریک فریتس فن ۷۰۵

مارتینیک ۶۴۳

مارداس، آلکسی ۸۸۷

مارکوس، ایملدا ۸۲

ماکاریوس، اسقف ۶۰۶

ماندیل، والتر ۸۸۲

مانسمان ۴۷۴

مایر، آرمین ۴۴، ۷۵، ۱۰۱

مبارک، شیخ محمد بن ۵۶۹

متقی، امیر ۵۹۳

مجلس، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۵۶، ۶۱، ۹۳، ۹۶، ۱۲۱، ۴۸۶، ۴۸۷،

۴۹۸، ۵۸۴، ۶۷۸، ۷۰۵، ۸۱۲، ۸۶۷

مجیدی، عبدالمجیدی ۲۳، ۴۴۴، ۶۹۵، ۷۱۴، ۷۲۳

محمد، نعیم (شاهزاده افغانی) ۴۹۳

مدیترانه ۹۸، ۱۷۷

مردم، حزب ۶، ۴۷۷

مرمر، کاخ ۷۹۱

مروان، محمد اشرف ۶۱۳

مسکو ۹۴، ۱۱۱، ۱۲۱، ۴۶۳، ۴۹۰، ۵۷۵، ۵۹۵، ۶۱۱، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۷،

۶۳۸، ۶۵۳، ۶۵۴، ۷۵۷، ۷۶۱، ۷۸۸، ۷۹۹

مسکو، آکادمی نظامی ۷۸۷

مسمر، پی یر ۴۸۵

مشهد ۹۵، ۴۶۲، ۵۶۵، ۵۸۵، ۸۲۶، ۸۶۳

مصدق، دکتر محمد ۶، ۱۲، ۴۵، ۴۴۰، ۴۶۱، ۸۶۳

مصیره ۴۷۳

مظفرالدین شاه ۲

مغرب ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۷۹، ۸۶۰، ۸۷۱

مکزیک ۶۶۸، ۶۷۲

مک کارتتی، یوجین ۸۸۲

مک گاورن، جورج ۸۷۷

مک نامارا، رابرت ۶۹، ۵۶۶

مکونگ، دلتا ۱۰۱

ملایری، آیت الله ۱۰۸

ملیش، رابرت ۵۹۲

مولائی عبدالله ۵۷۹

منصور، جواد ۶۶

منصور، حسنعلی ۱۰، ۵۷، ۱۰۷

منصور، خلیفه عباسی ۲

موثقی، فریدون ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۸۷، ۷۹۰

موریتانی ۷۴۱، ۸۲۸

موریس، جزیره ۱۹

موسولینی ۴۶۵

مونت باتن، لرد لوئیس ۴۶۷، ۶۵۸

منهوی، فریدون ۷۷۲

میتران، فرانسوا ۵۸۴، ۶۴۶

میلانی، آیت الله هادی ۵۸۵

میلی یز، پروفیسور پل ۱۱۹، ۵۷۶، ۵۹۹، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۸۴

مین باشیان، ارتشید فتح الله ۸۶

"ن"

ناتو (سازمان پیمان اتلانتیک شمالی) ۸۶۸

ناپلئون ۶۴۵

ناصرالدین شاه ۳، ۷۵۹

نیپال ۴۹۳، ۴۹۴، ۶۵۹

نجف ۶۱۵، ۷۶۶، ۷۹۰

نصیری، ارتشید نعمت الله ۷۵، ۷۷، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۵، ۶۳۹، ۶۶۴، ۷۰۹

نفیسی، دکتر علی اصغر (مؤدب الدوله) ۵۷۷

نوبل، جایزه صلح ۴۴۷

نورتروپ ۷۷۷، ۷۷۸

نوشهر ۴۷۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۸۷، ۶۸۸

۶۹۴، ۷۱۰، ۷۹۹، ۸۳۸

نھاوندی، هوشنگ ۶۵۹، ۶۹۴، ۶۹۵

نیاز بگف ۷۹۸

نیاوران، کاخ ۴۲، ۴۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۵۶۹، ۶۰۳، ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۵۶، ۷۷۳

۸۲۱، ۸۷۳

نیجریه ۷۹، ۹۲، ۵۶۳

نیکسون، ریچارد ۱۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۶۵

۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۶، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۷،

۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۳۸، ۷۰۲

نیکوله (وکیل) ۷۸۵، ۷۸۶

نیوزویک (مجله) ۲۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۰، ۶۳۲، ۷۴۹

نیویورک ۷۳۸، ۷۴۶، ۸۱۱، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۸۸

نیویورک تایمز، روزنامه ۴۵۸، ۵۶۶، ۶۸۱، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۷۴، ۷۸۵، ۸۰۶

نیویورکر، مجله ۶۳۹

“و”

واترگیت ۴۵۴، ۴۷۴، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۷، ۷۴۸

واتیکان ۹۱، ۷۰۶

واشینگتن ۷، ۳۳، ۴۶، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶،

۱۱۸، ۱۲۱، ۴۳۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۸۸، ۶۱۰،

۶۳۶، ۶۴۰، ۶۴۶، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۳۰، ۸۴۰، ۸۶۸،

۸۶۹، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۸۰

واشینگتن پست، روزنامه ۴۷۴، ۵۶۶، ۵۹۲

والترز، ژنرال ورثون ۷۵۲

والدهایم، کورت ۵۸۹، ۵۹۰

وان دیزر ۷۴۶

وحدتی، پایگاه ۸۱۸

وکیل، مهدی ۸۸

ولادی وستک ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۳۸

ونزوئلا ۴۸۳، ۵۶۳، ۶۶۸، ۷۰۹، ۸۲۸، ۸۶۵، ۸۸۵، ۸۸۶

ونس . سایروس ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۹

ویتنام . جنگ ۳۷، ۶۳۰، ۷۱۷

ویتنام . جنوبی ۴۳۹

ویتنام . شمالی ۱۰۰، ۶۳۶

ویکتور امانوئل . پرنس ۷۷۰

ویلر ۶۵۹

ویلسون، هارولد ۱۰۰، ۷۶۴

وین ۳۸، ۵۷۷، ۷۱۰

“ه”

هاشمی نژاد . سپهبد محسن ۴۸، ۸۲۲

هالووی . دریا سالار ۶۳۰

هامر . دکتر آرماند ۷۹، ۹۳

هامفری . هربرت ۸۱۳

هانوی ۱۰۱

هاوسگو . دیوید ۸۰۶، ۸۰۸

هایله سلاسی ۱۳۴، ۶۱۸

هرات ۳، ۴۹۵

هرست . دیوید ۶۷۲

هرمز، تنگه ۴۷۳

هلمز، ریچارد ۸۱۶، ۷۶۰، ۴۴۸، ۴۴۶

هلند ۸۰۶، ۷۵۱، ۷۴۴، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷

همایون، داریوش ۸۳۷

همدان ۸۱۷

هند ۳، ۱۸، ۳۷، ۴۵، ۷۵، ۸۰، ۱۰۱، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۷،

۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۵، ۶۶۶، ۷۳۲، ۷۶۱، ۷۶۷، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۱۰

هندوچین ۶۳۶

هویدا، امیرعباس ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۱۱۷، ۴۵۰، ۴۵۹،

۴۶۰، ۴۸۵، ۴۸۷، ۵۶۷، ۵۸۷، ۶۵۱، ۵۸۳، ۶۹۴، ۷۰۶، ۷۲۵، ۷۸۰،

۸۳۷، ۸۴۶، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۹۰، ۸۹۱

هویدا، فریدون ۸۵۹

هیتلر، آدولف ۸۱۵

هیث، ادوارد ۱۰۰، ۵۹۱

هیرمند، رودخانه ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۸۸۲

هبلی، دنیس ۶۲۷، ۷۶۴

"ی"

یالنا ۹۴

یانکلوویچ، وانیل ۷۳۸، ۷۳۹، ۸۱۱، ۸۲۷، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۵،

۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۳، ۸۶۱، ۸۸۰

یحیی خان، آقامحمد ۶۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵

یمانی، زکی ۴۵۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۰، ۷۰۷، ۷۰۹، ۸۲۸، ۸۵۶

یمن، جنوبی ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۰

یمن، شمالی ۴۸۳، ۷۲۱

یوگسلاوی ۱۴۷، ۱۶۳، ۴۶۶، ۸۳۹

سخنی با خواننده

بعد از چاپ اول کتاب گفتگوهای من با شاه به لحاظ اهمیت کتاب و به دلیل آنکه مطالب ویراستار متن انگلیسی درباره شخصیت امیراسدالله علم چندان وافی به مقصود نبود برای آشنایی بیشتر خوانندگان با زندگی و موقعیت سیاسی علم در عصر پهلوی با استفاده از جلد دوم کتاب خاطرات فردوست بخشی به عنوان ضمیمه و تکمله بحث به کتاب حاضر افزوده شد. در اینجا فرصت را مغتنم شمرده و از مسوولین انتشارات روزنامه اطلاعات که اجازه چنین کاری را در اختیارمان گذاشتند سپاسگزاری می شود.

علم؛ از امیری قائن تا فرمانروائی ایران

امیراسدالله علم، فرزند محمدابراهیم خان شوکت الملک، در سال ۱۲۹۸ ش. در بیرجند متولد شد. از تحصیلات این خان زاده متمول بیرجندی اطلاع صحیحی در دست نیست. احتمالاً تحصیلات او بیش از دیپلم کشاورزی ادامه نیافت؛ هرچند در بیوگرافی های رسمی از او با عنوان «مهندس کشاورزی» یاد کرده اند. امیراسدالله علم به توصیه پدرش، در سال ۱۳۱۸، پس از ازدواج علی قوام پسر ابراهیم خان قوام الملک شیرازی با اشرف پهلوی، در سن ۲۰ سالگی با ملک تاج، دومین دختر قوام، ازدواج نمود و بدینسان ارتباطات عمیق «اشرافیت اطلاعاتی» ایران با پیوندهای خویشاوندی تحکیم یافت. از این ازدواج پسری متولد نشد که بر مسند پدر جای گیرد و علم تنها دارای ۲ دختر شد. امیراسدالله علم، مرد قدرتمند دربار پهلوی، قریب به ۵ ماه پس از مرگ رقیب دیرین

خود، منوچهر اقبال، در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در سن ۵۸ سالگی به بیماری سرطان درگذشت.

اسدالله علم مقتدرترین چهره دربار پهلوی، بویژه در سال های ۱۳۴۰ - ۱۳۵۶، بود و ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود شمه‌ای از جایگاه بلامنازع علم را در سیاست داخلی و خارجی سلطنت محمدرضا پهلوی بیان داشته است. پژوهش در باره علم و دودمان او موضوع یک تک نگاری تاریخی گسترده است، که در شناخت ابهامات و گره گاه‌های تاریخ معاصر ایران مفید خواهد بود. لذا، در اینجا صرفاً می‌کوشیم تا شرحی فشرده و مجمل بیان داریم.

استعمار بریتانیا و دودمان علم

سرپرسی سایکس در سفرنامه خود درباره خاندان علم می‌نویسد: این خانواده اگرچه نسبت نامه‌ای ندارند، ولی خود را از اعقاب عرب های خزاعی یا خزیمه می‌دانند که رئیس آنها، طاهر ذوالیمینین، وسائل جلوس مأمون را به مسند خلافت فراهم نموده است. پدران امیر [علمخان حشمت الملک] از بحرین به این حدود مهاجرت نموده و بتدریج زمام امور قاین و نه بندان را به دست گرفته و دامنه نفوذ خود را تا جنوب ایران بسط داده اند. اواخر قرن هفدهم تمام ناحیه قائنات در تصرف این خانواده بود و پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرده‌اند...^۱

www.adabestanekave.com

صرفنظر از این انتساب دور و دراز به طاهر ذوالیمینین، که سایکس نیز آن را بطور مشکوک و مشروط بیان داشته، مسلم است که بنیانگذار این دودمان اشرافی، اسماعیل خان خزیمه، در اواخر صفویه و اوائل سلطنت نادرشاه افشار، از سال ۱۱۴۴ ق. / ۱۷۳۱ م. حکومت قاین و فراه را به دست داشته و سپس از سال ۱۱۴۶ ق. / ۱۷۳۳ م. به حکومت کهگیلویه و بهبهان رسیده است.^۱ معهدنا، تاریخ واقعی این دودمان با بلوای امیر علم خان (اول)، پسر اسماعیل خان خزیمه، آغاز می‌شود. او که نامش در تاریخ به عنوان چهره‌ای «خونخوار» ثبت شده، در دوران انقراض افشاریه به ترکتازی در خطه شمال شرقی و شرق ایران پرداخت و دعوی سلطنت نمود و در توطئه کور کردن شاهرخ افشار دست داشت و بسیاری از قدرتمندان منطقه را به قتل رسانید و یا مانند جعفرخان، رئیس ایل گردمیانلو، کور نمود. مهدی بامداد فرجام شوم او را چنین بیان می‌دارد:

... او را دستگیر و به مشهد نزد شاهرخ شاه آوردند و چون شاهرخ شاه مسبب اصلی کور کردن خود را امیر علمخان می‌دانست، فوراً دستور داد که او را کور کردند و پس از اجرای این کار او را به نزد جعفرخان سابق الذکر روانه نمود و او را مختار نمود که هر قسم عملی و رفتاری که جایز و صلاح می‌داند نسبت به وی به جا آورد و انجام دهد. جعفرخان هم به سلیقه خود دستور داد که آنقدر چوب به او بزنند تا اینکه بمیرد و همین کار را کردند و در زیر چوب درگذشت.^۲

صرفنظر از این پیشینه، که پایگاه سیاسی دودمان علم را در کنار

۱. بامداد، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۲

۲. بامداد، ج ۲، ص ۳۴ - ۳۴۱

صدها حکومت محلی دیگر در دوران فوق الذکر نشان می دهد، اقتدار واقعی آنان با جنگ های ایران و انگلیس بر سر هرات آغاز شد، که به این حکومت محلی جایگاهی ویژه در استراتژی منطقه ای بریتانیا داد.

اختلاف ایران و انگلیس بر سر حاکمیت هرات در ۲ مرحله شعله ور شد. مرحله نخست در زمان محمدشاه قاجار بود که جنگ های ۱۲۵۳ ق. / ۱۸۳۷ م. - ۱۲۵۸ ق. / ۱۸۴۲ م. میان ایران و انگلیس را پدید ساخت. قشون ایران هرات را به تصرف در آورد و دولت بریتانیا، که سلطه ایران را بر هرات مغایر با اهداف استراتژیک خود می دانست، به بوشهر حمله برد و تهدید کرد که اگر ایران از هرات دست بردارد جنوب ایران را اشغال خواهد کرد. مرحله دوم، در دوران ناصرالدینشاه قاجار بود که در پی تصرف هرات توسط ایران (۱۲۷۳ ق. / ۱۸۵۶ م. - ۱۲۷۴ ق. / ۱۸۵۷ م.) مجدداً قشون انگلیس جنوب را به اشغال خود در آورد. این ماجرا با معاهده ننگینی که فرخ خان امین الدوله کاشی، فراماسون سرشناس، به عنوان نماینده دولت ایران و با وساطت میرزا ملکم خان ناظم الدوله با دولت بریتانیا در پاریس به امضاء رسانید، پایان یافت و ایران از کلیه حقوق خود در هرات چشم پوشید. در این دوران حکومت منطقه حساس قائنات با امیراسدالله خان علم (حسام الدوله) بود.^۱

در پی این حوادث، استعمار بریتانیا در راستای استراتژی منطقه ای خود توجه خویش را به نواحی شرقی ایران، بویژه خراسان و سیستان، معطوف

داشت و هیئت های متعدد به ریاست سرهنگ سی. ای. استیوارت و سرهنگ یون اسمیت به بررسی مستقیم منطقه پرداختند. گزارش استیوارت در سال ۱۲۸۹ ق. / ۱۸۷۲ م. به «وایت هال» تقدیم شد و مبنای تدوین استراتژی، جدید بریتانیا در شرق ایران قرار گرفت. اساس این استراتژی، با توجه به آشفتگی حکومت مرکزی قاجار و نفوذ روسیه تزاری در آن، تبدیل حکومت محلی قاین به مرکز ثقل سیاست بریتانیا در منطقه و بهره گیری از خاندان علم به عنوان پایگاهی قدرتمند بود. در نتیجه، دولت بریتانیا پیوندهای پنهانی با امیر علم خان سوم (حشمت الملک) برقرار ساخت و چنین مقرر داشت که با پول انگلیس یک ارتش محلی زیر فرمان حشمت الملک علم تأسیس شود و به عنوان «مشت آهنین» بریتانیا نظم منطقه را تأمین کند و در عین حال سدّی در برابر توسعه طلبی روسیه تزاری به حریم امپراتوری بریتانیا باشد. در پی این سیاست، خاندان علم سلطه بی رقیب خود را بر سراسر خطه شرقی ایران برقرار ساخت و با سرکوب یا تطمیع سران طوایف آن خطه (ایلات زعفرانلو، شادلو، جلالی، افشار و غیره) به یک دولت واقعی خودمختار بدل شد. این نقش خاندان علم، با القاء عمال انگلیس در دربار، توسط شاه قاجار به رسمیت شناخته شد و در سال ۱۲۹۱ ق. / ۱۸۷۴ م. ناصرالدینشاه رسماً امیر علم خان حشمت الملک را به منصب امیر تومانی (سرلشکری) قشون خودمختار خود رساند.^۲ بدینسان، خاندان علم نقش یگانه و منحصر به فردی در ایران به دست آورد.

۱. به: کرزن، ج ۱، ص ۲۷۳ - زیر نویس مراجعه شود.

۲. فرخ، ص ۶۸۸

۱. قائنات منطقه ای است در جنوب شرقی خراسان که با ولایت هرات هم مرز است.

لرد کرزن در سال ۱۸۹۲ م. نوشت:

امیر علم خان کنونی شاید نیرومندترین فرد دستگاه پادشاهی ایران باشد. او اینک بیش از ۶۰ سال دارد و دارای شخصیتی بسیار قوی و به علاوه شهرت سرشاری از لحاظ هیبت و سخت‌گیری است و خطه خود را از وجود دسته‌های دزد و غارتگر بخصوص از افغان‌ها و بلوچ‌ها، که بی ترس و نگرانی از هرگونه تعقیب سرگرم راهزنی و غارت بودند، پاک کرده است و به قدری مقتدر است که حکومت مرکزی به آسانی جرئت دخالتی در کار او ندارد...

امیر از جانب شاه لقب و در قشون ایران درجه امیر تومانی (ماجر جنرال) دارد. استقرار دسته توپخانه در ارگ بیرجند علامت حاکمیت پادشاهی ایران است... امیر ۷۰۰ تن سوار و ۲ فوج پیاده دارد که به نوبت احضار می‌شوند که یکی برای خدمت در سیستان است و دیگری در بیرجند به حال استراحت و از هر دو قسمت قاین و سیستان سربازانی برای قشون دولتی؟! فراهم می‌آورد... سیستان ولایتی تابع قاین است و نایب‌الحکومه ای از جانب امیر در آنجا حکومت و در نصرت آباد سکونت دارد...^۱

کرزن در همین جا به روشنی و بطور مبسوط در تشریح استراتژی منطقه ای بریتانیا، بطور غیر مستقیم منشاء این نفوذ خاندان علم را بیان می‌دارد:

... دولت روس به فکر ترویج نفوذ خود در آن حدود افتاده است و با این ادعا که قهرمان مسلمانان سنی مذهب است در برابر مذهب شیعه ایرانی به احساسات تعصب آمیز مذهبی توجه دارد. دولت روس در سهمیه‌های نظامی این طوایف

۱. کرزن. ج ۱، ص ۲۷۲ - ۲۷۴

همدستان احتمالی که ارزش نظامی خواهند داشت تصور می‌نماید و با وضع تسلط آمیزی که در جناح هرات و جلوتر بر هیرمند پیدا کنند، در صدد تهدید افغانستان و علاقمند نزدیک شدن بیشتر به سرحد بلوچی هندوستان می‌باشند. حکومت تزاری به سیستان که بین راه مشهد و دریا است نظر آزمندانه مخصوص دارد و نیک واقف است که تسلط بر آنجا قدمی اساسی در راه تأمین برتری قطعی در ایالت خراسان خواهد بود... به عبارت دیگر در گرداگرد خراسان از شمال غربی تا جنوب شرقی نقاط فراوانی هست که صحنه فعالیت و نفوذ و تحریکات دائمی روس است...^۱

امیر علم خان حشمت الملک در سال ۱۳۰۹ ق. / ۱۸۹۱ م. از سوی ناصرالدین‌شاه شمشیر مرصع مکمل به الماس خلعت گرفت و مدت کوتاهی بعد در گذشت. پس از او پسر بزرگش محمداسماعیل خان (شوکت الملک اول) به حکومت قاین رسید و در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م. با مرگ او حکومت قاین و ریاست این دودمان مقتدر را برادر کوچکش امیر ابراهیم خان علم (شوکت الملک دوم) به دست گرفت.

شوکت الملک؛ امیر قائن

ابراهیم علم (۱۲۵۹ - ۱۳۲۳ ش.) در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ امپراتوری بریتانیا حکومت خودمختار خطه شرقی ایران را به دست گرفت و لذا عمیق‌ترین و گسترده‌ترین مناسبات را با استعمار انگلیس برقرار ساخت. به گفته سردنيس رایت در زمان او بود که به سال

۱. کرزن. ج ۱، ص ۲۴۷ - ۲۷۵

۱۹۰۹ م. کنسولگری انگلیس در بیرجند، جایگاه خاندان قدرتمند علم، در این نقطه از ایران که مرکز رویارویی روس و انگلیس است و افتتاح شد و «انگلیسی‌ها این سعادت را داشتند که از دوستی امیرابراهیم خان شوکت‌الملک علم... برخوردار باشند»^۱

حکومت شوکت‌الملک علم بر شرق ایران مصادف با دوران تاریخی است که شرح آن پیشتر بیان شد. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م.) و در اثنای آن انقلاب ضدتزاری روسیه (۱۹۱۷ م.) حساسیت جایگاه خاندان علم را در استراتژی ماوراء بحار بریتانیا مضاعف ساخت و ابراهیم علم، بویژه پس از ورود نیروهای نظامی انگلیس به فرماندهی سرلشکر ماله سن (۱۹۱۸ م.) به خراسان، تنها پایگاه استوار بریتانیا در ایران به شمار می‌رفت. بیهوده نیست که سرکارمونت اسکرین، کارمند وزارت خارجه بریتانیا در شرق ایران، در خاطرات خود می‌نویسد: «تا زمانی که یک یا دو مرد نظیر شوکت‌الملک در ایران وجود دارند، نباید نسبت به این کشور ناامید شد.»^۲ در کتاب فوق، که به خاطره شوکت‌الملک علم اهداء شده، علت این علاقه چنین آشکار می‌شود:

در بعضی مناطق مانند کردهای بجنورد و هزاره‌های سرخس و خواف بقایای نامحسوسی از تمایلات طرفدار انگلیس و ضدکمونیستی از دوران مأموریت ماله سن باقی مانده بود، کمی بیشتر به طرف جنوب [خراسان که بنگریم] نفوذ شوکت‌الملک محمدابراهیم خان علم، رئیس خاندان علم قائنات، پادزهری در مقابل کمونیسم بود.

1. Wright, P. 87 - 88.

اما افسوس، هنگامی که بیش از همیشه به وجود این نفوذ احتیاج بود، از میان رفت. نمونه‌ای از این «پادزهر ضدکمونیستی» شوکت‌الملک علم نقش زیرکانه او در سرکوب قیام کلنل محمدتقی خان پسیان است. باید توجه داشت که «خطر کمونیسم» حربه‌ای در دست استعمار غرب برای سرکوب نیروهای ضداستعمار بوده است و با همین حربه «نفوذ بلشویسم» بود که نهضت جنگل به خون کشیده شد. بهرروی، اسکرین تأسف می‌خورد که چرا ابراهیم علم زنده نماند و در مقطع حساس سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ ش. «دوستان» بریتانیایی خود را تنها گذارد و بدون کسب اجازه از «وایت‌هال» به سفری بی بازگشت رفت!

دوران اقتدار مطلقه ابراهیم علم بر شرق ایران صعود رضاخان به قدرت تداوم داشت. در این سال‌ها، قشون غیررسمی انگلیس در قاین، که تحت فرمان خانواده علم به ظاهر تابر دولت مرکزی بود، تقویت شد و گام‌هایی در جهت تسلیح و مدرنیزه کردن آن برداشته شد:

قبل از کودتای ۱۲۹۹، قائنات و سیستان دارای قوایی بود که عبارت بودند از دو هنگ پیاده، یک هنگ سواره، یک هنگ جماز و دو باطری توپخانه. افسران این قوا عموماً از افراد محلی بودند و از اوضاع نظامی نیز به طریق مدرن و علمی چندان اطلاعی نداشتند. امیر [شوکت‌الملک علم] برای ارگانیزه کردن قشون قائنات سفری به تهران کرد و مشغول جمع‌آوری و انتخاب افسران برجسته و تحصیل کرده برای فرماندهی قوای قائنات شد... در واقع در دوران هرج و مرج قاجاریه... قوای قائنات که به سعی و تدبیر و هزینه شخصی امیر فراهم شده بود، تنها قوای منظم و

۱. همان مأخذ، ص ۳۵۱ (به منظور روانی متن، ترجمه کمی دستکاری شده).

دیسپلینه ایران بود...^۱

با چنین اوضاعی، روشن است که اگر شرایط بین المللی اجازه می داد و استعمار بریتانیا از استقرار دیکتاتوری وابسته به خود در تهران، که در سیمای رضاخان میرپنج تحقق یافت، نومید می شد، (امیر قائن) یا در رأس قوای خود تهران را به اشغال می آورد و یا خطه شرقی ایران را به همراه بخشی از افغانستان تحت فرمانروائی خود «مستقل» می نمود! بهر روی، تاریخ نقش دیگری بازی کرد و با ظهور رضاخان در صحنه سیاست مرکزی ایران، شوکت الملک علم به دستور دست های پنهان پشت صحنه در اوائل سال ۱۳۰۰ ش. به تهران رفت و در ملاقات محرمانه با رضاخان اقتدار و نفوذ خود را در اختیار او گذارد.^۲

در دروان دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان، ابراهیم علم از نزدیک ترین محارم او و مورد اعتماد کامل او بود. پیوند «ویژه» علم با استعمار بریتانیا در چنان سطحی بود که وی نه تنها مانند بسیاری متنفقین محلی نابود یا مغضوب نشد، بلکه همواره در مشاغل حسّاس مورد احترام و تکریم پهلوی بود. او در سال ۱۳۱۷ در کابینه محمود جم، در سال ۱۳۱۸ در کابینه احمد متین دفتری، در سال ۱۳۱۹ در کابینه علی منصور و در سال ۱۳۲۰ در کابینه محمدعلی فروغی وزیر پست و تلگراف بود.^۳ او فرجام تلخ رضاخان را به چشم دید، هرچند دو مورد پسر خلفش، اسدالله علم، چنین نشد و زنده ماند تا عبرت تاریخ را در

۱. فرخ، ص ۶۹۶-۶۹۷

۲. همان مأخذ، ص ۶۹۸

۳. بامداد، ج ۶، ص ۲۰۶.

چهره انقلاب شکوهمند اسلامی ببیند. ۳ سال پس از سقوط رضاخان، ابراهیم علم در سن ۶۴ سالگی در گذشت.

اسدالله علم در صحنه سیاست

با مرگ ابراهیم علم، وارث خان نشین قائن تنها پسر او، امیراسدالله، بود، که آخرین فصل تاریخ پیوندهای شوم این دودمان را با استعمار بیگانه ورق زد و جایگاهی برتر از پیشینیان خود کسب کرد.

سال های ۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ در تعیین سرنوشت پسین علم جوان نقش قطعی داشت و در همین دوران بود که او در مکتب جاسوسی و توطئه گری آزمون خود را با موفقیت طی کرد و تجربه ها اندوخت. در این سالها اسدالله علم در ارتباط فعال با سرویس اطلاعاتی بریتانیا نقش حساسی در عملیات جاسوسی، بویژه در تهران و شرق و جنوب ایران، ایفاء نمود و در رأس شبکه ای از عوامل ایتلیجنس سرویس قرار گرفت، که بخشی از آن وظیفه نفوذ به درون حزب توده را به عهده داشتند. شبکه گسترده ای که زیر رهبری علم ایفاء نقش نمود عده ای از روزنامه نگاران و دانشجویان و فعالین سیاسی جوان را در بر می گرفت، که بعدها در کودتای ۲۵ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش جدی ایفاء کردند و پس از کودتا با دریافت مشاغل حسّاس پاداش درخور گرفتند.

اسدالله علم بسیار زود به وزارت رسید و نخستین بار در سن ۲۹ سالگی در کابینه دوم ساعد (آبان ۱۳۲۷ - فروردین ۱۳۲۹) وزیر کشاورزی شد. او در کابینه علی منصور (فروردین - تیر ۱۳۲۹) نیز این سمت را حفظ کرد و پس از آن در دولت رزم آرا (تیر - اسفند ۱۳۲۹)

وزیر کار شد. در همین زمان بود که هنگامی که به اتفاق رزم آرا وارد مسجد شاه می‌شد، نخست وزیر مقتدر و چهره آینده دار استعمار غرب، مورد اصابت گلوله استاد خلیل طهماسبی قرار گرفت و معدوم شد. در سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲، علم از نزدیک ترین یاران محمدرضا پهلوی بود و در ماجرای ۲۵ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش فعالی ایفاء نمود. سالها بعد، در آوریل ۱۹۶۵ مجله آمریکائی نیشن فاش ساخت که اسدالله علم، در کنار برخی بلندپایگان آمریکائی و انگلیسی و ایرانی، به تنهایی مبلغ یک میلیون دلار از محمدرضا پهلوی پاداش نقش خود را در توطئه کودتا دریافت داشته است!

فرمانروای دربار پهلوی

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اسدالله علم به عنوان رابط شاه با مقامات عالی‌رتبه انگلیسی و آمریکائی سهم اساسی در برکناری سپهبد زاهدی از مسند نخست وزیری داشت و این علم بود که به همراه «دوستان» انگلیسی خود، مقامات آمریکائی را از نقش دیکتاتوری نظامی زاهدی نومید ساخت و توجه آنان را به سرمایه‌گذاری بیشتر بر جایگاه و نقش شاه معطوف کرد؛ هرچند سالها طول کشید تا آمریکا بطور کامل به محمدرضا پهلوی اعتماد کند و این اعتماد کامل سه سوه تنها در دهه ۱۳۴۰ و در پی همپیوندی و هم‌پشتی لندن - واشنگتن در سیاست خاورمیانه ای شان رخ نمود.

نقش علم، که از رایزنی و هدایت هشیاران شاپور ریپورتر برخوردار بود، به عنوان رابط شاه با عالیترین مقامات سیاست ساز آمریکا

و بریتانیا و عامل وحدت بخش این مثلث سلطه بر ایران، تا دم مرگ او دوام داشت، پیوند خاندان علم با امپریالیسم جوان آمریکا به قدمت تاریخ رسوخ این قدرت بیگانه به شئون سیاسی ایران است؛ یعنی زمانی که میسیون آرتور میلیسپو به سال ۱۹۲۲ م. وارد تهران شد و شوکت الملک علم زیرکانه سرگرد ملوین هال، افسر اطلاعاتی ارتش آمریکا، را برای خاموش ساختن شورش بلوچ‌ها به منطقه برد. در این ماجرا «امیر قائن» و سرگردهال آمریکائی در نقش «ریش سفید» ظاهر شدند و میانه سران ناراضی بلوچ را با مقامات انگلیسی التیام بخشیدند.^۱

اسدالله به عنوان وارث خلف پدر، این نقش «کدخدامنشی» را همواره در طول حیات خود ایفاء کرد و راز قدرت و نفوذ او در این بود. انگلیسی خواندن علم هرچند از یک زاویه صحیح است ولی اگر بدان معنا تلقی شود که او مهره بی اراده وزارت خارجه یا ایتلیجس سرویس انگلستان بوده، به معنای آن است که گویا در سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۵۶ امپریالیسم آمریکا هیچ پایگاهی در دربار و سیاست ایران، به جز تعدادی نظامی و سیاست پیشه و «روشنفکر» بی تجربه و جوان و تهی مغز، در اختیار نداشته است؛ زیرا در همین سال هاست که علم در نقش «فرمانروای ایران» ظاهر شد. این ارزیابی همچنین به دلیل نشناختن ساز و کار پیوندهای محافل و باندهای سیاسی و مجامع اقتصادی - مالی دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس است. در واقع، از دهه ۱۹۶۰ م. به بعد، چنان همپیوندی و در آمیزی در محافل حاکمه دو قدرت فوق رخ داد و

چنان ادغام و اشتراک منافع میان سرمایه های دو کشور پدید شد، که دیگر سخن راندن از تنازع دیپلماسی «ملی» آمریکا و انگلیس اشتباه است. اگر از این پس تنازع و رقابت دیده می شود، که به کرات چنین است، یا در میان جناح های سیاسی دو قدرت است و یا در تضاد منافع و تعارض کمپانی ها و مجتمع های جهان وطنی دو کشور. علم زیرک تر از آن بود که «روح زمان» را شناسد، افول ستاره «امپراتوری بریتانیای کبیر» و شکوفائی امپریالیسم جوان و ثروتمند آمریکا را نبیند و خود را با آن وفق ندهد.

او همانگونه که طی دوران صدارت خود (۱۳۴۱ - ۱۳۴۲) در نقش طراح و مجری طرح آمریکائی «انقلاب سفید» کندی و «دمکرات» های آمریکائی ظاهر شد، مدتی بعد دلارهای نفتی دربار پهلوی را به پای چهره آینده دار «حزب جمهوریخواه» آمریکا ریخت و در انتخاب ریچارد نیکسون، دوست خود، به ریاست جمهوری ایفای نقش نمود، علم در دوران طولانی ریاست جمهوری نیکسون عالی ترین پیوندهای شاه را با هیئت حاکمه آمریکا برقرار ساخت و این پیوندها در حدی است که نه پیش و نه پس از آن هرگز دیده نشد. علم همانگونه که با ادوارد هیث و «حزب محافظه کار» او در انگلیس در اوج روابط و صمیمیت بود، از مغالزه با هارولد ویلسون و دولت «کارگر» ی او ابائی نداشت. تجربه قرن ها زندگی اجداد او در محیط عشایری شرق ایران در خون او عجین شده و علم شیوه بندبازی در جنگل سیاست غرب را، که در عین «تجدد» سخت به آن «بدویت» شبیه است، می دانست. او قدرت های اقتصادی و مالی غرب را به خوبی می شناخت و مشیر و مشاور محمدرضا پهلوی در

مانورها و ریخت و پاش های بذالانه در این میانه بود و البته سر او نیز بی کلاه نمی ماند! بالاتر از همه، روانشناسی آدمی را به خوبی می شناخت و می دانست که رازبقا و رمز موفقیت در آشفته بازار سیاست دنیای غرب، که همه چیز تابعی از پول است، راضی نگه داشتن همگان به فرمان «زر» است. لذاست که برجسته ترین متنفذین و سیاستمداران و اندیشمندان و نخبگان آمریکا و انگلیس را در لیست رشوه بگیران دربار پهلوی، و در واقع علم، می یابیم. و در نتیجه همین قدرت شیطانی است که دیپلمات معمر و «بافرهنگی» چو سردنيس رایت را مجیزگوی چاپلوس و مرثیه خوان علم می بینیم و برخی روشنفکران برجسته غرب را، که با قلم خود «اندیشه» و «تعقل» می پراکنند، در مقابل درخشش «زر» بی تاب می یابیم در نتیجه همین «نبوغ» است که علم طی سال های ۱۳۳۶ - ۱۳۳۹ موفق شد با دسیسه چینی ماهرانه رقیب دیرین و توانای خود، منوچهر اقبال، را از پست صدارت سرنگون کند و سپس او را ذلیل و شکست خورده به پاریس «تبعید» نماید و آنگاه او را در رأس «شرکت ملی نفت» در مقامی مهار شده منکوب سازد و هر آن امثال مستوفی ها، رئیس پتروشیمی، را به جانش اندازد و بالاخره او را «دق مرگ» کند.

بهر روی، علم از آغاز دهه ۱۳۴۰ بزرگترین بازیگر دربار پهلوی است. با شروع نخست وزیری علم، به دستور شاه، کمیسیون ۳ نفره ای به ریاست علم و با شرکت حسین فردوست و منصور تشکیل شد که وظیفه تعیین نمایندگان مجلس را به عهده داشت. فعالیت این کمیسیون غیررسمی و پنهانی در طول نخست وزیری هویدا ادامه داشت و در واقع در تمام این دوران طولانی این علم بود که نمایندگان مجلس پهلوی را تعیین

می‌کرد. این منصب رسمی علم نبود و تنها جلوه‌ای از اقتدار او به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۴۳، علم بطور رسمی در رأس دانشگاه «پهلوی» (شیراز) قرار گرفت تا جای پای رژیم پهلوی را پس از سرکوب سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ عشایر فارس تحکیم بخشد و در همین زمان بود که با طراحی او نمایش سفر شاه بلژیک و محمدرضا پهلوی به میان «عشایر» جنوب به اجرا درآمد و «فارس به رخ رسانه‌های غرب کشیده شد. در سال ۱۳۴۴، علم به عنوان «وزیر دربار شاهنشاهی» در رأس دربار پهلوی قرار گرفت و تا زمان مرگ، و حتی پس از مرگ، در این جایگاه بی‌رقیب بود. ولی همگان می‌دانستند که علم، علم است و اقتدار و نفوذ او ربطی به پست و مقام ندارد. این اقتدار حتی در شیوه نامه نگاری اداری علم نیز محسوس بود و او همواره مقامات بلندپایه رژیم پهلوی را، برخلاف تواضع و ادب معمول نگارش، متفرعانه و از بالا نهیب می‌داد. به نمونه‌ای از این سبک عجیب نگارش، توجه کنیم:

۲۵۳۶/۱/۲۲

دکتر منوچهر اقبال نیابت ریاست بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی
جناب آقای امیراسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی
به استحضار عالی می‌رساند:

طبق اساسنامه... و به فرمان مطاع همایونی جنابعالی به عضویت هیئت امناء بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی منصوب شده‌اید...

طی این سال‌ها، علم علاوه بر مناصب وزارت و صدارت که گفته شد، ده‌ها پست و مقام داشت، که اگر ردیف شود سیاهه‌ای طویل خواهد شد. برای نمونه، به ذکر گوشه‌ای از این سیاهه می‌پردازیم: سرپرست

املاک و مستغلات پهلوی، آجودان مخصوص شاه، نماینده منتخب شاه در هیئت مدیره بنیاد پهلوی، دبیرکل حزب مردم، ریاست دانشگاه پهلوی، عضو شورایی عالی تقسیم املاک سلطنتی، عضو هیئت مدیره بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ریاست هیئت امنای دانشگاه مشهد، عضو هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، عضو هیئت امناء بنیاد فرهنگی ملکه پهلوی، مدیرعامل کمیته ملی پیکار جهانی بایسوادی و...! طی این دوران طولانی که کارنامه سیاسی علم را در بر می‌گیرد، او به تشکیل باندهای گسترده و متنفذ از عوامل خود دست زد که در همه مقامات حساس دیوانسالاری ایران رسوخ داشتند. و علم نیز از پرداخت «پاداش» به آنان در ازای «خدمات» شان ابائی نداشت و این «پاداش» البته از جیب دولت بود! یک قلم بسیار کوچک: از این «پاداش» ها اعطای اتومبیل‌های سهمیه دولت به سرلشکر فرزانه، مصطفی الموتی (سر دبیر سابق روزنامه داد)، دکتر مهدی ملک زاده و اسدالله سپهری است که در سند مورخ ۱۳۳۶/۵/۳ ساواک مضبوط است. در این شبکه علم، «روشنفکران» و نویسندگان و روزنامه نگاران جایگاهی خاص داشتند که در سالهای ۱۳۴۰ توسط جهانبانوئی. مدیر مجله فردوسی، فرهاد نیکوخواه و تعدادی دیگر به زیر چتر حمایت علم وارد می‌شدند.

علم و فراماسونری

یکی از ترفندهای عجیب، پرسروصدا و پیچیده علم، که فقط با شناخت این اعجوبه مکر و خدعه و دسیسه و نقش پنهان شاپورجی در پشت او قابل درک است، انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در

ایران (۳ جلد) اثر اسماعیل رائین است که تاکنون نیز مهم ترین مأخذ منتشر شده در زمینه شناخت فراماسونری ایران می باشد.

این فرضیه که رائین با ترفند و زرنگی اجازه نشر کتاب را به دست آورد و رژیم را در مقابل کار انجام شده قرار داد، قطعاً مردود است. در کتاب رائین اسنادی، مانند بولتن درونی سفارت آمریکا در تهران، مندرج است که نه تنها دسترسی به آن برای همه کس، هر قدر زیرک و سخت کوش، میسر نبوده، بلکه داشتن این اسناد، چه رسد به نشر آن، در آن زمانه می توانست به بهای جان یک فرد عادی تمام شود. بعلاوه، اسناد موجود نشان می دهد که مجلدات اول و دوم فراموشخانه و فراماسونری در ایران در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲ با اجازه مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر که خود فراماسون بود، اجازه نشر یافت و پیش از انتشار مراتب به اطلاع جعفر شریف امامی، استاد اعظم فراماسونری، رسید. با انتشار ۲ جلد فوق مخالفتی نشد ولی در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲۴، امیرعباس هویدا، نخست وزیر، طی نامه ای به ساواک خواستار جلوگیری از انتشار جلد سوم شد. معهدا، جلد سوم بطور غیررسمی و در تیراژ پایین توزیع گردید و ساواک ممانعت جدی در راه پخش آن به عمل نیاورد. گویی دست هایی قوی تر از فراماسونری در کار بود تا این توپ شلیک شود و ماسونها را مرعوب اقتدار و صلابت خود سازد! براستی نیز چنین بود.

چرا امیراسدالله علم به این کار عجیب دست زد؟ در پاسخ به این سؤال چند دلیل می توان ارائه داد:

۱- با توسعه فراماسونری در میان رجال و دولتمردان، این شبکه به کانون خدعه و دسیسه و توطئه بدل شده و در میان بسیاری از ماسونهای

جاه طلب و سودجو و مقام پرست این باور پدید شده بود که این وابستگی آنان فراتر از هر قدرتی است. اسناد ساواک از اوجگیری باندهای پنهان و دسیسه گری در میان دولتمردان پهلوی در آن زمان خبر می دهد و هر کس می کوشید تا با ایجاد رابطه با کانون های قدرت در آمریکا و انگلیس خود را در هرم دیوانسالاری بالا بکشد. لذا، این خطر وجود داشت که برخی اعضای فراماسونری در اقدامات خود حد و مرز نشناسند و عمق گیری این پدیده قدر قدرتی مثلث شاپورجی - شاه - علم را تضعیف کند. لذا ضرورت داشت که بر این باور ماسون ها ضربه ای سنگین فرود آید و اقتدار شاه و وزیر دربار مقتدر او به نمایش گذارده شود.

۲- براساس تئوری شاپورجی - علم، که توسط محفلی از «روشنفکران» و روزنامه نگاران دارای پیشینه فکری چپ نیز حمایت می شد، رژیم پهلوی در مرحله جدید آن (پس از «انقلاب سفید») یک رژیم نو و تجدید سازمان یافته بود. این «روشنفکران» در تبلیغات خود شاه را «منجی ایران» و «سرکوبگر فئودالیسم» و «ارتجاع سیاه»! معرفی می کردند، تاریخ سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و حتی سال های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ را و دولتمردان آن دوره را به سُخره می گرفتند، دعاوی گزاف علیه «ریشه کن ساختن استعمار انگلیس» توسط شاه مطرح می ساختند و در واقع خود در قبال نسل کهن رجال و دولتمردان داعیه های بلندپروازانه در سر می پروراندند. این «روشنفکران» و سیاست پیشه گان نوپا تنها راه ارتقاء خود را در هرم دیوانسالاری کشور و رسیدن به مقامات عالی در تضعیف «کاست» حکومتگر فعلی می دیدند و انتظار داشتند که شاه «اندیشمند» و «روشن بین» راه را برای چنین جابه جایی

بتدریج فراهم سازد. براساس چنین دیدگاهی، انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران می توانست یک چهره «روشنفکرپسند» از رژیم محمدرضا پهلوی ارائه دهد، مفسد گذشته و موجود را به گردن فراماسون ها اندازد و بدینسان زمینه را برای آغاز یک جابه جایی «نخبگان» حاکم و تصفیه دیوانسالاری از نسل کهن دسیسه باز و متحجر فراهم سازد. طبیعی بود که این «بازسازی» با امیال شخصی علم منطبق بود و به حذف کلیه رقبای سنتی او می انجامید و وی را در میان نسل نوین «نخبگان» و «روشنفکران» بی رقیب می ساخت. طبیعی بود که دولتمردان آمریکایی نیز از صعود این تیپ نوین «نخبگان» و دولتمردان، که عموماً «یانکوفیل» و پیرو «شیوه زندگی آمریکایی» بودند، استقبال می کردند.

۳- همزمانی انتشار کتاب راین با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا جالب توجه است. در این زمان در میان دولتمردان پهلوی تحرک شدیدی پدید شده و برخی از آنان داعیه صدارت در سر می پروراندند و این تصور وجود داشت که با تغییر دولت در آمریکا بطور قطع دولت هویدا نیز سقوط خواهد کرد و چهره‌ای متناسب با سردمداران جدید "کاخ سفید" در رأس کابینه قرار خواهد گرفت. انتشار کتاب راین می توانست این تحرکات را تحت الشعاع قرار دهد و به این مدعیان صدارت قدرت مطلقه و فائقه شاه را نشان دهد.

۴- و بالاخره، باید افزود که اصولاً ترویج شهرت اقتدار مطلقه و قدرقدرتی انگلیس در ایران، خود یکی از شگردهای روانی استعمار بریتانیا در ایران بود. تحلیل این بوده که با ترویج چنین روانشناسی و فرهنگ، سلطه استعمار غرب تسهیل خواهد شد و نسل جویای نام و نان

به سادگی "راه" را از "چاه" خواهد یافت. و در ضمیر او حکم خواهد شد که مطمئن ترین مسیر "ترقی" در پیوند با استعمار امپریالیستی است و تجربه تاریخ نشان داده که هرکس سر در آخور قدرتی دیگر فرو برده (از آلمان فاشیست تا شوروی کمونیست) به جایی نرسیده است. این فرضیه به جد مطرح است که آیا یکی از انگیزه‌های انتشار کتاب راین ترویج این باور ریشه‌دار نبوده است؟

اسناد موجود نشان می دهد که نه تنها خود انگلیسی ها در توسعه این شهرت بریتانیا و تبدیل آن به یک "باور نهادی شده" در فرهنگ ایرانی ذینفع بوده‌اند، بلکه اسدالله علم نیز از شهرت "انگلیسی بودن" خود ابائی نداشته، بلکه خشنود نیز بوده است. اسناد هم چنین نشان می دهد که وابستگان علم در پخش این شهرت او نقش داشته‌اند. گویی علم که از روانشناسی سنتی سیاست پیشه گان ایران شناخت دقیق و محیلانه‌ای داشته، این شهرت را عامل مهمی در ارباب رقباء و تحکیم سیطره خود می دانسته است. به سند زیر درباره اظهارات عبدالرحمن فرامرزی و مضمون تبلیغی آن توجه شود.

عبدالرحم فرامرزی، مدیر روزنامه کیهان، می گفت: مقامات انگلیسی فعلاً در ایران از آقای علم و تشکیلات ایشان حزب مردم حمایت می کنند و برای جلب نظر و همکاری بیشتر مردم مخصوصاً عده‌ای از نزدیکان آقای علم را تقویت کرده و به مقامات حساس رسانیده‌اند، تا افرادی که خواهان جاه و مقام هستند خود را به علم نزدیک سازند. فرامرزی گفت: سناتور شدن دکتر خانلری موضوع ساده‌ای نیست زیرا دکتر خانلری در خواب نیز حتی معاونت وزار تخانه‌ای را برای خود امکان پذیر نمی دانست و این موضوع در روحیه

استادان دانشگاه و جلب توجه آنان به سوی آقای علم بسیار مؤثر بوده است و هم چنین منتصر، شهردار سابق، با وجود آن همه کثافت کاری و رسوایی چون از حمایت علم برخوردار بود نتوانستند علیه او اقدامی کنند و شغل حساس دیگری به او واگذار شده. و از طرفی ایجاد پست سرپرستی کل دانشجویان در اروپا برای تفضلی از جمله مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرد و تخمی است که جاسوسان خارجی آقای علم برای تقویت او پاشیده‌اند. فرامرزى گفت: علم چه از طرف خانم خود، که اجدادش خدمات ذی‌قیمتی به انگلیسی‌ها کرده و شرح حال این خانواده در کتاب سایکس نوشته شده و چه از طرف پدرش شخص مورد اعتمادی است و به طور قطع آینده کشور به دست علم خواهد بود و نامبرده بزرگترین عامل اجرای نقشه سیاسی انگلیسی‌ها در ایران خواهد بود. (گزارش به ساواک - ۱۳۳۶/۴/۸)

بهر روی، سه جلد کتاب راین منتشر شد ولی علم اجازه زیاده‌روی به راین نداد و جلد چهارم اثر او هیچگاه انتشار نیافت. باید افزود که در ۳ جلد منتشر شده نیز مهم‌ترین فصول تاریخ فراماسونری ایران سانسور شد. از جمله این موارد حذف نام چهره‌های مورد نظر علم از لیست فراماسونری و حذف کامل داستان "لژ پهلوی" و نقش محمدرضا شاه به عنوان بزرگ فراماسون ایران بود.

سند زیر جایگاه "لژ پهلوی" در تاریخ فراماسونری ایران و چگونگی فراماسون شدن محمدرضا پهلوی را نشان می‌دهد. در گزارش مورخ ۱۳۵۲/۶/۱۰ ساواک چنین آمده است:

روز ۵۲/۶/۵ آقای احمد براتلو، که یکی از استادان قدیمی ماسونی می‌باشد، در هتل ونک طی مذاکرات دوستانه‌ای اظهار داشت:

زمانی که جلسات فراماسونی در منزل ملکه توران به وسیله ذبیح‌الله ملک‌پور تشکیل می‌شد، شرایط ورود بسیار مشکل بود و هر شخصی را امکان ورود به فراماسونری دست نمی‌داد. وی اضافه کرد: شبی که آقای پهلید، وزیر فرهنگ و هنر، وارد جرگه ماسونی شد، وقتی من او را برهنه کردم و کسوت مخصوص به او پوشاندم در شگفتی خاصی فرو رفت. مرحوم حسنعلی منصور، نخست‌وزیر سابق، را آقای هویدا، وزیر دارایی آن موقع، پیشنهاد کرد و من شخصاً با عضویت حسنعلی منصور مخالفت کردم و آقای گلشائیان از این بابت بی‌نهایت از من ناراحت شد. ولی من ایشان را متقاعد کردم که منصور شایستگی پذیرش به دستگاه ماسونی را ندارد. علی‌جواهر کلام، که در آن موقع از گردانندگان اصلی تشکیلات ماسونی بود، شخص اول مملکت را تا پشت درب لژ هدایت کرد، ولی به عرض رسانید که درباره شخص اعلیحضرت استثنائاً تشریفات را انجام نمی‌دهیم، ولی پیشبند افتخار به شما می‌پوشانیم، زیرا ناچاراً لازم است تا حدی قسمتی از اصول و عایت گردد، در غیر اینصورت امکان ورود به لژ نیست. اما در حال حاضر، دکتر احمدعلی آبادی دبیر "لژ بزرگ ایران" روی سهل‌انگاری و بی‌دقتی بزرگترین لطمات را به جامعه فراماسونی در ایران وارد می‌سازد و در پذیرفتن اشخاص بی‌دقت و بی‌توجه می‌باشد. وی افزود: چون علی‌آبادی مورد توجه آقای مهندس شریف امامی، استاد اعظم، می‌باشد هیچ کاری نمی‌توان کرد.

اسناد موجود هم چنین جایگاه محمدرضا پهلوی را، به عنوان رهبری عالی فراماسونری ایران که حتی انتصاب شریف امامی در رأس تشکیلات ماسونی به دستور او بوده، نشان می‌دهد:

...در شرفیابی که آقای دکتر سعید مالک به حضور شاهنشاه آریامهر حاصل نموده به منظور ریاست یکی از آقایان دکتر منوچهر اقبال، دکتر سیدحسن امامی - امام جمعه تهران، و مهندس شریف امامی، رئیس مجلس سنا، پیشنهاداً به شرفعرض رسانیده و به علت کهنولت و عدم قوه شنوایی آقای دکتر سعید مالک، شاهشاه آریامهر آقای مهندس شریف امامی را جهت سرپرستی لژ بزرگ ایران انتخاب فرموده‌اند و گفته شده است پس از تشکیل لژ بزرگ ایران کماکان ارتباط این لژ با لژ گرنداوریان فرانسه برقرار خواهد بود.

آقای سعید مالک همه ماهه به حضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب و کلیه اخبار مربوط به ماسون‌های ایران را به شرفعرض می‌رساند و هم چنین کلیه فعل و انفعالات و اسامی مسئولین لژها و پذیرش اعضای جدید را مستقیماً ب شرفعرض همایونی می‌رساند.

متن سوگند نامه ماسون‌ها به شرح زیر می‌باشد: "من به کتاب آسمانی سوگند یاد می‌کنم که به مقام سلطنت خیانت ننموده نسبت به وطن وفادار باشم و قوانین مملکتی را مو به مو اجرا کنم و هیچوقت دروغ نگویم و با شرف و صمیمی باشم و در مورد برادران وفادار بوده و باشم." متن سوگند نامه توسط رئیس قرائت و اعضاء آن را تمرین و تکرار می‌نمایند. جلسات متشکله لژی که آقای هویدا، نخست‌وزیر، عضویت آن را دارا می‌باشد. در منزل مشارالیه و یا منزل آقای جواد منصور تشکیل می‌گردد.

سوگنامه علم

امیراسدالله علم، مرد قدرتمند دربار پهلوی و اعجوبه دسیسه در

تاریخ معاصر ایران، در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در گذشت. رادیو بی.بی.سی. (لندن) در بخش فارسی خود به سوگ علم نشست:

...روزنامه تایمز در شماره امروز [دوشنبه] خود به مناسبت در

گذشت اسدالله علم، نخست‌وزیر اسبق و وزیر دربار سابق ایران، مطالبی چاپ کرده است. ما از سردنيس رایت، سفیر سابق بریتانیا که دوستان صمیمی وی بوده است، خواستیم تا نظر خود را درباره وی بگوید. سردنيس رایت از طریق تلفن نظر شخصی خود را درباره اسدالله علم چنین بیان داشت:

من برای اولین بار در حدود ۲۵ سال پیش اسدالله علم را ملاقات کردم و او نزدیکترین دوست ایرانی من شد. امروز من و همسر هر دو در سوگ خانواده وی شریک هستیم. علم مانند پدرش شوکت الملک دوست واقعی انگلیس بود و این به خاطر خودخواهی‌های شخصی نبود بلکه به دلیلی بود که او در آخرین نامه‌اش، که چند ماه پیش از بستر بیماری برایم نوشت، ذکر کرد و من آن را نقل می‌کنم: برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی مان هیچ راه دیگری جز حفظ روابط محکم و دوستانه با متحدانمان نداریم. در قسمتی از نامه دیگری که در سپتامبر گذشته، علم از محل استراحت گاهش در فرانسه فرستاد، نوشته بود: متأسفانه هیچ کس باور نمی‌کند که ما با یکدیگر ملاقات می‌کنیم زیرا دوست هستیم و یکدیگر را دوست داریم و دیدار، صحبت کردن، راه‌پیمایی و اسب‌سواری با یکدیگر را دوست داریم من این قسمت از نامه را نقل می‌کنم زیرا دوستی او با انگلستان گاه مورد انتقاد قرار گرفته است و سوء تفاهم به وجود آورده. من می‌دانم که او ما انگلیسی‌ها را به خاطر آن چه که هستیم دوست می‌داشت و عقیده داشت که دوستی انگلیس برای ایران نافع است. در تمام سال‌هایی که من او را می‌شناختم وی هرگز

برای یک کار شخصی از من تقاضایی نکرد. او به بزرگداشت و گرفتن نشان توجهی نداشت. در ماه نوامبر سال گذشته از طرف ملکه الیزابت به گرفتن نشان درجه عالی از انگلیس مفتخر گردید، و او که انتظار گرفتن چنین نشانی را نداشت بسیار خشنود شد و این زمانی بود که او دیگر شغل رسمی نداشت. از نقطه نظر انگلیس دادن این نشان بزرگداشت رسمی بود که از یک شخصیت ایرانی به عمل می‌آمد؛ شخصیتی که همیشه چه در روزهایی که مناسبات دو کشور حسنه بود و چه به [علت پارازیت نامفهوم بوده] به ارزش دوستی انگلستان برای ایران اعتقاد داشت و به طور مداوم آنچه را که در نیرو داشت انجام می‌داد تا راه مناسبات مزبور را هموار سازد. من مطمئن هستم که سفیر کبیر انگلستان در تهران نیز در تجلیل ایرانی وطن پرستی که دوست صمیمی ما بود با من همصداست. فکر می‌کنم دلیل علاقه من به اسدالله علم معتمد بودن او، مردم‌داری و تواضع او بود. وفاداری او به شاه تا آن حد بود که سال‌های سال وی فرصت کمی برای زندگی خود و خانواده‌اش داشت. در هنگام فراغت کمتر از امور اداری سخن به میان می‌آورد. هنگامی که من به گذشته می‌نگرم، اسب سواری‌های روز جمعه را با او، هنگامی که نخست‌وزیر و سپس هنگامی که وزیر دربار بود، در میان بهترین خاطرات سال‌های مأموریتم می‌بینم. وی نیز از این لحظات لذت می‌برد. ایران شخصی وطن پرست و انگلستان دوست صمیمی خود را از دست داده است. ۱

سردنيس رایت هم چنین در روزنامه تایمز، به بهانه پاسخ به آگهی

ترحیم مندرج در این روزنامه برای علم، چنین نوشت:

آگهی تسلیت شما در روز ۱۷ آوریل درباره آقای اسدالله علم (او هرگز به نام "دکتر امیر علم" شناخته نشد و در آکسفورد و یا هیچ جای دیگری غیر از ایران هم درس نخوانده بود) این حقیقت مهم را ناگفته می‌گذارد که او قدیمی‌ترین و مورد اعتمادترین دوست شاه بود. هیچ ایرانی دیگری به اندازه او به شاه نزدیک نبود. سال‌های متوالی چه ضمن خدمت و چه خارج از آن، اسدالله علم با نفوذترین چهره در پشت تاج و تخت ایران بود. هنگامی که در سال ۱۹۷۱ مقدمات ترتیب جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ایران در حال خراب شدن و بی‌نتیجه ماندن بود، علم برای کمک فراخوانده شد. هر زمانی که رویارویی سالانه با کنسرسیوم نفت با اشکال جدی مواجه می‌شد، شاه به علم دستور می‌داد که از طریق سفرای انگلستان و آمریکا میانجیگری کند. من موقعیت‌های بسیار دیگری را به خاطر می‌آورم که در لحظات بحرانی روابط ایران و انگلیس، علم به من تلفن می‌کرد تا از من وقت ملاقات بخواهد و یا مرا برای سواری دعوت کند و ضمن آن نظرات شاه را درباره موضوعات مختلف به اطلاع من و دولت برساند (علم همیشه خودش تلفن می‌کرد نه سکرترش). من می‌دانستم که هر چه در جواب بگویم او وفادارانه به شاه گزارش خواهد کرد. من مانند سفرای قبل و بعد از خودم در سفارت بریتانیا، به خاطر نقشی که علم اغلب در دوران‌های بحرانی برای همواره کردن راه بهبود روابط ایران و انگلستان بازی می‌کرد، از او عمیقاً سپاسگزار هستم. اعطای مدال افتخار به او توسط علیاحضرت ملکه در نوامبر گذشته برای ادای احترام نسبت به مردی بود که در روزهای خوب و بد به ارزش دوستی بریتانیا معتقد بود...

آقای علم در روزهای بحرانی ژوئن ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) نخست‌وزیر ایران بود؛ زمانی که شورش‌های شدید در مخالفت با برنامه‌های اصلاحی شاه در تهران به راه افتاده بود. طرز برخورد محکم علم به این وضعیت، نه تنها برنامه‌های اصلاحی را نجات داد بلکه نقطه عطفی در تاریخ ایران به وجود آورد. وی بزرگ‌خاندان علم در بیرجند بود که از قرن هیجدهم تا زمان رضاشاه عملاً حکام مستقل سیستان در شرق ایران بودند... تا عاقبت تسلیم بیماری شد که باعث مرگش گردید. تنها شاه نبود که یک دوست واقعی و وفادار را از دست داد.^۱

پایان سخن

بدینسان، آخرین فصل تاریخ ۲۵۰ ساله دودمان علم به پایان رسید و دیری نپائید که دست سرنوشت با توفان پرتلاطم انقلاب اسلامی طومار سلطه استعمار را بر ایران در هم پیچید و به دورانی تلخ در حیات این ملت، که سرنوشت مردمی نجیب و سخت‌کوش و پرشکيب بازپچه دسیسه‌های دودمان‌های دست‌پرورده سلطه‌گران بیگانه بود، پایان داد. این بحث را با مقایسه دو سند بیوگرافیک ساواک، که در دو مقطع تاریخی تنظیم شده، به پایان می‌بریم. سند اول مورخ خرداد ۱۳۳۹، اسدالله علم را چنین توصیف می‌کند:

...اوقات بیکاری را به عیاشی می‌گذرانند و به زن خیلی علاقمند است و غالب شب‌ها مجالس عیش و نوش با زن‌ها دارد. نقطه حساس و

ضعف او زن است. ابدأ حسن شهرت ندارد و مردم از طبقات مختلف به او خوش‌بین نیستند و حتی در بین مردم با جاسوسی انگلیسی‌ها مشهور است. در فامیل خود نفوذ دارد. امتیازاتی ندارد. سواد و معلومات کافی ندارد و تمایل سیاسی شدید به انگلیسی‌ها دارد و به این مورد در بین مردم مشهور است و اصولاً خانواده او مشهور به نوکری انگلیسی‌ها است. سند دوم، در اوج اقتدار علم، که نعمت‌الله نصیری - عامل او - بر رأس ساواک است، تنظیم شده و سراپا تمجید و ستایش از اوست! به گوشه‌ای از آن توجه کنیم:

...سپس برای تحصیل به دانشکده کشاورزی تهران وارد شد و چون به امور کشاورزی به خصوص اقتصاد روستایی علاقه فراوان داشت در همین دانشکده به اخذ درجه مهندسی نائل شد و سپس مطالعات خود را در همین زمینه در اروپا و آمریکا تعقیب نمود؟!... اسدالله علم که از خدمتگزاران و دوستان صمیمی اعلیحضرت شاهنشاه است... به علت احترام فراوانی که مردم آن استان نسبت به خانواده علم داشته و دارند... خدمات او مورد توجه و عنایت خاص شاهنشاه قرار گرفت... و از آن به بعد به علت لیاقت و کفایتی که از خود نشان داد و توانایی خاصی که در رفع و حل مشکلات سیاسی و اجتماعی ابراز نمود... چنانکه مطالعات اساسی برای بهبود وضع کشاورزان و ایجاد یک رابطه عادلانه میان کشاورز و مالک در کشاورزی در زمان وزارت ایشان مورد توجه و اقدام قرار گرفت و در زمان وزارت کار طرح‌های اساسی جهت خانه‌ها مسکونی برای کارگران و تقویت اساسی طرح‌های اصلاحی قانون کار با هدایت ایشان تهیه و تنظیم گردید... آقای اسدالله علم به ورزش و مطالعه علاقه فراوان دارند؟! و طی مسافرت‌های

متعدد که به کشورهای اروپایی و آمریکا نموده‌اند دارای مطالعات مفید و ارزنده‌ای در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌باشند. آقای علم در ایران به عنوان یک سیاستمدار صادق و جوان معرفی شده و به علت حسن خلق و ادب و نزاکت و دوراندیشی مورد احترام دستجات مختلف سیاسی می‌باشند.